

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهش رادیو، مک کارتیسم و پل لازارسفلد

سیمسون ال. گارفینکل

مترجمان: بهزاد احمدی – امید قادرزاده

دفتر پژوهش‌های رادیو

آذر ۱۳۸۶

تهران

سرشناسه عنوان و نام پدیدآور	: گارفینکل، سیمسن. Garfinkel, Simon پژوهش رادیو، مک کارتیزم و پل لازارسفلد/ سیمسون ال. گارفینکل؛ مترجمان بهزاد احمدی - امید قادرزاده؛ [برای] دفتر پژوهش‌های رادیو.
مشخصات نشر مشخصات ظاهری	: تهران: طرح آینده، ۱۳۸۶. ز، ۸۴ص..
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۲۸-۶۳-۴-۱۰۰۰۰ ریال:
وضعیت فهرست‌نویسی یادداشت	: فیبا عنوان اصلی: Radio research, McCarthyism and Paul F.Lazarsfeld
یادداشت	: کتاب حاضر در اصل پایان‌نامه مؤلف (کارشناس - مؤسسه تکنولوژی ماساچوست - سال ۱۹۸۷ میلادی) بوده است.
موضوع	: لازارسفلد، پل فلیکس، ۱۹۰۱-۱۹۷۶ م - نقد و تفسیر
موضوع	: رسانه‌های گروهی - تحقیق
موضوع	: رادیو - پخش - جنبه‌های اجتماعی
شناسه افزوده	: احمدی، بهزاد، ۱۳۵۳ - مترجم
شناسه افزوده	: قادرزاده، امید، ۱۳۵۵ - مترجم
شناسه افزوده	: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. اداره کل پژوهش‌های رادیو. دفتر پژوهش‌های رادیو
رده‌بندی کنگره	: P۹۱/۳/گ۱۵ پ ۱۳۸۷
رده‌بندی دیویی	: ۳۰۲/۲۳۰۷۲



مترجمان: بهزاد احمدی، امید قادرزاده

ویراستار: مراد مهدی‌نیا

حروف‌نگار: محبوبه یوسفی مقدم

طرح روی جلد: مهدی بخشایی

ناشر: طرح آینده

نوبت چاپ: اول

شماره پژوهش: ۵۱۵

تاریخ انتشار: آذر ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۱۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: فروشگاه‌های سروش

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان جام‌جم، صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، ساختمان

ش _____ هادی رادیو، و، تلف _____ ن: ۲۲۱۶۷۷۰۸ نم _____ ابر: ۲۲۴۵۲۴۸۶

هر گونه استفاده کلی منوط به اجازه کتبی از دفتر پژوهش‌های رادیو می‌باشد.

فهرست مطالب

الف.....	چکیده
ج.....	مقدمه
۱.....	فصل اول: جامعه‌شناسی
۵.....	تاریخ جامعه‌شناسی
۱۱.....	فصل دوم: انگیزه‌های سرمایه‌گذاری روی تحقیقات رادیو
۱۳.....	بنیاد راکفلر (۱۹۲۹-۱۹۱۳)
۱۶.....	کاربردهای ممکن رادیو
۲۷.....	فصل سوم: تحقیقات رادیو برای ترویج بخش برنامه‌های آموزشی
۳۹.....	نتیجه‌گیری و کاربردها
۵۱.....	فصل چهارم: مطالعه‌ای بر نگرانی معلمان؛ ۱۹۵۷-۱۹۵۵
۵۳.....	صندوق بنیاد فورد برای جمهوری
۵۸.....	یافته‌های تحقیق
۶۵.....	نگاهی به گذشته از دهه هفتاد
۷۵.....	نتیجه‌گیری
۷۸.....	زندگی‌نامه پل ف. لازارسفلد

چکیده

آیا جامعه‌شناسی، برای مقاصد سیاسی، تأثیر مطلوب را بر دگرگونی جامعه دارد؟ اگر جواب منفی است، پس چنین پژوهشی چه سودی خواهد داشت؟

این پایان‌نامه دو پروژه پژوهش جامعه‌شناختی را که پل لازارسفلد (۱۹۷۶-۱۹۰۱) انجام داده مورد بررسی قرار می‌دهد: پروژه پژوهش رادیو از جانب اداره پژوهش رادیو و دفتر پژوهش کاربردی (۱۹۴۸-۱۹۳۷)، همچنین مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین (۱۹۵۷-۱۹۵۴)، که به ترتیب بنیاد راکفلر و صندوق بنیاد فورد روی آنها سرمایه‌گذاری کرده‌اند. سوابق هر دو مؤسسه ارائه می‌شود و انگیزه هر یک برای سرمایه‌گذاری در پژوهش‌های مذکور، مورد کاوش و بررسی قرار می‌گیرد.

این پایان‌نامه، مبتنی بر مطالعه دقیق آثار پل لازارسفلد شامل کتاب‌ها، مقالات و فایل‌های خصوصی در بایگانی کتابخانه کتاب‌های نادر و نسخ خطی دانشگاه کلمبیا و منابع پراکنده دیگر می‌باشد. ماحصل و نتیجه این پایان‌نامه، طرح سؤالاتی در مورد کاربردهای عملی یافته‌های پژوهش جامعه‌شناختی است.

- استاد راهنما: پیترو اس. باک (استاد برنامه‌ریزی در علوم، تکنولوژی و جامعه)

- استاد مشاور: لوئیس مناند سوم (استادیار گروه علوم سیاسی)

- استاد داور: دبلیو. راسل نیومن (دانشیار گروه علوم سیاسی)

مقدمه

امروز کمتر کسی خارج از علوم اجتماعی دانشگاهی با نام پل. اف، لازارسفلد آشناست، اما بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ بارها در مقالات روزنامه‌هایی که به رادیو و تلویزیون می‌پرداختند ذکر می‌شد؛ گهگاهی از او خواسته می‌شد به‌عنوان «متخصص» رسانه‌ها شهادت بدهد. شهرتش را به‌عنوان متخصص پژوهش در زمینه ارتباطات جمعی از طریق مطالعاتش در دفتر پژوهش‌های رادیو (که در سال ۱۹۴۴ به اداره پژوهش‌های علوم اجتماعی دانشگاه کلمبیا تغییر نام داد) کسب نمود. وی در آنجا بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۹، مدیریت دفتر را به‌عهده داشت، اما در سال‌های اخیر فعالیت‌های کیفی وی در حوزه علوم اجتماعی تا حد زیادی به‌خاطر فعالیت‌های روش‌شناختی‌اش مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌است.^[۱]*

لازارسفلد، معتقد بود که فعالیت‌های وی در حوزه تحقیقات اجتماعی در درجه نخست روش‌شناختی بوده‌اند. او در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ جنبشی را در جهت توصیف کمی علوم اجتماعی رهبری نمود. تکنیک‌های وی در زمینه نمونه‌گیری، پانل، مصاحبه، تهیه پرسشنامه، سنجش و تجزیه و تحلیل پیمایش‌ها «به سرعت بر

* اعدادی که در نماد [] قرار گرفته‌اند، در «ضمائم» انتهای هر فصل توضیح داده خواهند شد.

حوزه جامعه‌شناسی آمریکا مسلط شد و رنگ و بوی مشخص خود را در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ پیدا نمود.^[۲] با «تجربه‌گرایی ضد سیاسی‌ای که در دهه ۱۹۵۰ بر جامعه‌شناسی آمریکا غالب بود، تأکید وی بر روش‌شناسی باعث گردید که بسیاری، وی را پرچمدار علم اجتماعی فارغ از ارزش بنامند.^[۳]

لازارسفلد در اواسط دهه ۱۹۶۰ نوشت که هدف عمده جامعه‌شناسی، کنار نهادن ثبت گزارشات تاریخی (به ظاهر خالی از تعصب) است، بدون اینکه در تلاش باشد تا به موضوعاتی راجع به اعتبار و مناسبت اجتماعی آنها خاتمه دهد. فرمول‌نهایی وی برای موفقیت، پرهیز از مسائل جنجال‌برانگیز و سرمایه‌گذاری روی BASR_ که یکی از مقاصد اولیه آن، تعلیم دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی برای مشاغل حرفه‌ای در جامعه‌شناسی بود_ در قراردادهای بیرونی بود که بیشتر به جمع‌آوری داده‌ها می‌پرداختند، تا پیش‌بینی نتایج‌نهایی. لازارسفلد اغلب مورد انتقاد قرار می‌گرفت. چون گفته می‌شد BASR را تبدیل به یک «شرکت تحقیقاتی به‌ظاهر برای بازاریابی نموده‌است که تنها محدودی از پروژه‌های آن اهمیت اجتماعی داشتند و به لحاظ فکری و نظری جالب توجه بودند.» (پولاک، ۱۹۸۰: ۱۶۹)

از همان آغاز، تحقیقات لازارسفلد تا اندازه زیادی ریاضی بنیاد و کمی بودند و این هم به‌خاطر آموزش‌های ریاضی وی در دانشگاه وین بود. همچنین در وین بود که کاری کرد که در قراردادهای بیرونی روی سازمانش سرمایه‌گذاری کند. اما لازارسفلد به‌جای فعالیت در زمینه علوم اجتماعی فارغ از ارزش، کم‌کم شروع کرد به اینکه جامعه‌شناسی را برای مقاصد سیاسی به کار ببندد. در یکی از دو زندگی‌نامه‌های خود نوشته‌اش، تأکید می‌کند آرزویش این بوده است که از جامعه‌شناسی استفاده کند تا مشخص نماید، چرا انقلاب کارگری در وین با شکست روبه‌رو شد و راهکارهای ممکن جهت دستیابی به موفقیت را پیشنهاد نماید.^[۴ و ۵]

تمایل لازارسفلد به دنبال‌نمودن جامعه‌شناسی برای مقاصد سیاسی در ایالات متحده نیز همچنان بردوام ماند، اگرچه مشارکت مستقیم وی در سیاست هنگامی که

به آمریکا مهاجرت نمود ناگهان پایان یافت چون احساس می‌کرد از جانب حزب سوسیالیست آمریکا طرد شده‌است (همان: ۱۶۲). با وجود این، مسائل سیاسی در طول دوره‌های کاری‌اش به مرور، اهمیت خود را از دست داد.

در ایالات متحده، بودجه تحقیقات لازارسفلد در مورد تأثیرات رادیو بر جامعه آمریکا از جانب بنیاد راکفلر تأمین می‌شد. لازارسفلد هدفش از دنبال کردن تحقیقات مذکور را بهبود کیفیت و قدرت آموزشی برنامه‌های پخش شده از رادیو اعلام می‌کرد. گزارشات نشست‌گرفته از این کار تحقیقاتی و نیز اسناد و مدارک نوشته‌شده به وسیله وی راجع به بنیاد راکفلر بیانگر اهمیت کار تحقیقاتی روی رادیو است.

در سال ۱۹۵۵، لازارسفلد پژوهشی عمیق (برای صندوق متعلق به بنیاد فورد) پیرامون تأثیرات مک‌کارتیزم در مراکز دانشگاهی انجام داد، که باز مقصودی سیاسی داشت و تلاشی در جهت مبارزه با تحت تعقیب قراردادن اساتید بود.^[۶]

رساله حاضر، دو پروژه انجام‌گرفته توسط گروه تحقیقاتی لازارسفلد را مورد کاوش قرار می‌دهد. در هر دوی این موارد، تحقیقاتی که انگیزه سیاسی داشتند تأثیر سیاسی خیلی کم یا در حد صفر داشتند که دلایل آن در اینجا مورد بررسی و کاوش قرار خواهد گرفت.

لازارسفلد به مرور اهمیت فزاینده‌ای برای این ایده قائل شد که کار بایستی فارغ از ارزش باشد. انگیزه وی برای انجام تحقیقات اجتماعی (SR) تحول پیدا کرد: اول بر این عقیده بود که می‌توان در صورت دراختیارداشتن داده‌های کافی، جهان را دگرگون ساخت. بعدها نظرش را تغییر داد و گفت: اگر داده‌های کافی در اختیار باشد، می‌توان برای نسل‌های بعدی توصیفی از وضعیت بخشی از جهان ارائه داد. نسلی از دانشمندان علوم اجتماعی نیز، مثل لازارسفلد نسبت به نیروی تحقیقات علوم اجتماعی باور خود را از دست دادند؛ شاید به این خاطر که دیدند پروژه‌های مورد بررسی در این رساله فاقد قدرت می‌باشند.

اجمالاً اینکه، «پل لازارسفلد کمک عمده‌ای به شناخت اساسی ما نسبت به جامعه در عصر حاضر نمود. کار اولیه‌اش در مورد ... تأثیرات متعاقب رسانه‌های گروهی، ... و مطالعه بی‌سابقه‌اش در مورد تأثیر مک‌کارتیزم بر حیات آکادمیک، فقط چند نمونه از همه کمک‌های وی می‌باشد.» (مرتون و دیگران، ۱۹۷۹) نکته قابل ذکر اینکه، هر دو پروژه به بهبود وضعیت کاری لازارسفلد، کمک نمودند. جزئیات این دو پروژه بیش خاصی را نسبت به تحول فکری لازارسفلد به دست داد و زمینه‌های خوبی را در جهت آشنایی با زمینه فکری ناکام‌ماندن تحقیقات اجتماعی گسترده و پروژه‌های مهندسی اجتماعی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به وجود آوردند.

ضمائم

1. Robert K. Merton, James S. Coleman, and Peter H. Rossi. Preface. In *Qualitative and Quantitative social research: Papers in honor of Paul F. Lazarsfeld*, The Free Press, a division of Macmillan Publishing Co, Inc. New York, 1979, P.X

2. Bernard Berelson, The study of public opinion. In Leonard D. White, editor, *The state of social sciences: papers presented at the 25th anniversary of the Social Science Research Building, University of Chicago*, November 10-12, 1955. University of Chicago Press, Chicago, IL, 1956, p. 309

3. Michael Pollak, Paul F. Lazarsfeld: a sociointellectual biography. *Knowledge: Creation, Diffusion, Utilization*. 2(2):155-177, December 1980 p.157.

4. Paul F. Lazarsfeld. On becoming an immigrant. In *Qualitative Analysis: Historical and critical essays*, chapter 12, Allyn and Bacon, Inc., Boston MA. 1972. Reprinted from *Perspectives in American History*, 2 (1968). Published by the Charles Warren Center for Studies in American History. Harvard University Copyright © 1968 by the President and Fellows of Harvard College. P. 247.

۵. در واقع لازارسفلد از اصطلاح «روانشناسی» به جای «جامعه‌شناسی» استفاده می‌کند. لازارسفلد تا جایی که ممکن بود افراد را به طرز دقیق و با توجه به شخصیت وی مدنظر قرار می‌داد و باور داشت که اصطلاح «روانشناسی» مناسب‌تر می‌باشد.

۶. در مورد **مطالعه‌ای بر نگرانی معلمان**، وقتی که نتایج تحقیق آشکار گشت، تب مک‌کارتیزم در آمریکا فرونشسته بود. در **ذهن آکادمیک** (کتابی که یافته‌های **مطالعه‌ای بر نگرانی معلمان** را بررسی می‌کند)، نویسندگان می‌نویسند که ارزش اساسی این مطالعه در جایگاهش به عنوان یک گزارش تاریخی مربوط به آن دوره است.

جامعه‌شناسی

«ما در مورد گذشته مطالعه می‌کنیم تا بر آینده اشراف پیدا

کنیم.» (پل. ف. لازارسفلد)^[۱]

چرا در زمینه جامعه‌شناسی کار می‌کنند؟ علت وجود این جامعه‌شناسان چیست؟

چرا جامعه از تحقیقات اجتماعی حمایت می‌کند؟

در یک سطح، جامعه‌شناسان گردآوری‌کننده امور جزئی و پیش پا افتاده می‌باشند. آنان افرادی هستند که از جمع‌آوری واقعیت‌های جالب، راجع به گروه‌هایی از مردم لذت می‌برند. پاسخ بدبینانه به این سؤال که «چرا برخی درگیر تحقیقات جامعه‌شناختی هستند؟» از جانب بعضی از مردم این‌گونه داده می‌شود که «جامعه‌شناسان، افرادی هستند که با موفقیت جامعه را متقاعد ساخته‌اند که بودجه تفریح آنها را که همان جمع‌آوری جزئیات می‌باشد، تأمین نمایند». جهت تداوم این سرمایه‌گذاری، جامعه‌شناسان مجبورند گزارش‌هایی را تهیه نمایند (و معمولاً منتشر کنند) که یافته‌های تحقیقات آنها را اعلام کنند. این پاسخ بدبینانه به نحوی کامل‌تر این را می‌خواهد بیان کند که جامعه‌شناسان تحقیقاتی انجام می‌دهند تا گزارشی را منتشر نموده و از این طریق برای انجام تحقیقات بیشتر پولی کسب کنند. این هم یک چرخه بی‌پایان دانشگاهی است.

البته پاسخ‌های کمتر بدبینانه‌ای هم به این پرسش داده شده‌است. جامعه‌شناسی را می‌توان ابزاری جهت درک جامعه دانست. اما این پاسخ بر این فرض است که درک جامعه دشوار است. چرا باید درک جامعه دشوار باشد؟ شاید درک جامعه سهل است و افرادی که غیر از این را بیان می‌کنند، می‌خواهند برای «مطالعه جامعه» کمک‌های مالی جمع‌آوری کنند. و یا اینکه فرایند مطالعه جامعه، شاید به نوبه خود با مکانیزم‌های بازخورد غیرمستقیم، جامعه را پیچیده کند که احیاناً به نفع جامعه‌شناسانی باشد که از طریق مطالعه «پیچیدگی جامعه» امرار معاش می‌کنند. با وجود این، جامعه از نظر نگارنده، پیچیده به نظر می‌رسد. در این رساله فرض بر این است که جامعه پیچیده‌است و تحقیقات اجتماعی اطلاعات سودمندی راجع به وضع حاضر جهان ارائه می‌دهند.

اما چرا باید جامعه را درک کنیم؟ در یک سطح، درک جامعه یا به خودی خود هدفی آکادمیک محسوب می‌گردد، و یا اینکه ممکن است بخواهیم جامعه را با این هدف و مقصود نوع‌دوستانه درک کنیم که جهان را تبدیل به مکانی بهتر کنیم. یعنی «جامعه را بهبود بخشیم». اگر خواهان قدرت سیاسی باشیم، درک جامعه می‌تواند نخستین قدم در جهت کنترل آن باشد. تحقیقات جامعه‌شناختی ممکن است در جهت کسب کنترل مستقیم بر جامعه یا مردم به طور کلی سودمند واقع شود. تحقیق روی تبلیغات تجاری (به‌عنوان مثال)، شکل خاصی از تحقیق جامعه‌شناختی است که مورد حمایت مالی است، چون شرکت‌ها بر این باورند که می‌توانند از آن بهره‌برداری کنند، تا تبلیغاتی را طراحی و پیاده کنند که مردم وادار به خرید محصولی خاص شوند. تحقیق روی مبارزات انتخاباتی مورد حمایت مالی واقع می‌شود، چون سیاستمداران معتقدند که تبلیغاتشان باعث می‌گردد مردم به نحوی خاص رأی بدهند. نمونه‌های دیگری نیز از ایمان به قدرت تحقیقات اجتماعی فراوان است.

بسیاری از انگیزه‌های کار روی جامعه‌شناسی بر این فرض استوارند که جامعه‌شناسی ممکن است چیزی راجع به جهان به ما نگوید، به جز اینکه در این جامعه، جامعه‌شناسانی زندگی می‌کنند. جامعه ممکن است به حدی پیچیده باشد و آن‌قدر متغیرهای سردرگم‌کننده در آن باشد که اجازه ندهد درون بافت روش‌شناسی‌های جامعه‌شناختی حاضر مورد مطالعه قرارگیرد و یا اینکه، جامعه ممکن است بیش از حد ساده باشد و محتوای گزارش‌های تحقیقات اجتماعی اکثراً شامل ابزارهای معرفی شده در شیوه انجام تحقیق باشد.

با وجود این اگر جامعه‌شناسی، عملاً هیچ کاربردی نداشته باشد _ اگر نتوان از آن در جهت درک، بهبود یا کنترل جامعه سود جست _ گزارش‌های منتشرشده توسط جامعه‌شناسان به ویژه در سیستم سیاسی آمریکای قرن بیستم آثار کاربردی فراوانی خواهند داشت. گزارش‌هایی که ادعا می‌کنند وضعیت زندگی مردم را تشریح می‌کنند و انگیزه‌ها و علل کنش‌های افراد را بیان می‌کنند، بر دید ما نسبت به جهان تأثیر می‌گذارند، خواه ما باور داشته باشیم یا نداشته باشیم که آن گزارش پایه روش‌شناسی جامعه‌شناختی درستی داشته‌است. در واقع انکار یافته‌های جامعه‌شناسی گهگاه موضوع بحث و جدل بین مردم بوده‌است.

به علاوه، یافته‌های آن هر چه باشند، تحقیق دارای ارزشی سیاسی است. بررسی یک موضوع اهمیت و اعتباری به خود موضوع می‌دهد، به ویژه قبل از اینکه نتیجه‌گیری‌ها به آگاهی عموم برسد.^[۲] این گزارش‌ها (مربوط به تحقیق‌ها) میراث فکری جاودانی هستند که دانشجویان را قادر می‌سازد، سؤالاتی نظری و اخلاقی را مطرح نموده و مقالاتی در مورد آن موضوعات تحریر نمایند.

لازارسفلد، این باور که «جامعه‌شناسان عمدتاً داده‌ها را برای متخصصان رشته‌های علمی دیگر _ به ویژه مورخین _ گردآوری می‌کنند» را در مقاله‌اش تحت عنوان «وظایف یک افکارسنج سال ۱۹۵۰ در قبال مورخ سال ۱۹۸۴»^[۳] مطرح نمود. مورخین می‌توانند یافته‌های تحقیقات جامعه‌شناختی گذشته را جهت اثبات ادعاهای

خود و مورد کاوش قراردادادن چرخه علت و معلول به‌کاربندند. همچنین مورخین می‌توانند از نتایج تجزیه و تحلیل تاریخی، که توسط جامعه‌شناسان (مخصوصاً از اواسط دهه ۱۹۳۰) در حوزه تجزیه و تحلیل افکار عمومی انجام داده‌اند، بهره‌برداری کنند.

گزارش‌های جامعه‌شناختی، برای اهل علم در آینده، پیام‌هایی در مورد وضع حاضر در برخواهندداشت. یعنی به نوعی جاودانه خواهندشد. این گزارش‌ها حکمت و دانایی عالمان امروز را برای نسل‌های بعدی حفظ می‌کنند، تا آنها را بخوانند و از آن درس بگیرند. به علاوه، گزارش‌ها و داده‌های خام حفظ‌شده به تحلیل‌گران این امکان را می‌دهند که بدون جانبداری از ارزیابی‌ها و قضاوت‌های ظاهری راجع به رویدادهای جاری، به تحلیل مجدد موضوعات بپردازند.^[۴]

تحقیقات جامعه‌شناسی را می‌توان در تهیه مستندات سیاسی به‌کاربرد. از این مستندات بعداً می‌توان برای کمک به ایجاد تغییر درون نظام سیاسی حاکم، سود جست. معمولاً، این مستندات را به‌عنوان مطالب تقویت‌کننده‌ای در بافت یک ابتکار عمل بزرگتر به‌کارمی‌گیرند، اگر چه ممکن است، منادی یک ابتکار عمل بزرگتری برای جلب توجه حامیان باشند.

در دنیای سیاست، یافته‌های تحقیقات جامعه‌شناختی را به سه منظور به‌کارمی‌برند: می‌توان آنها را به کار برد تا آنهاپی را که از قبل با واقعیات امر آشنا هستند، به عمل وادارند؛ می‌توانند واقعیاتی در اختیار آنهاپی قراردهند که قبلاً به کنش و اقدام عملی فراخوانده شده‌اند؛ و یا می‌توانند برنامه‌هایی را عملی کنند، که از قبل تهیه و تنظیم شده‌اند. نمونه‌های کاربرد سیاسی تحقیقات جامعه‌شناختی بسیارند؛ در واقع، هنگامی‌که به کاربردهای مثبت تحقیقات اجتماعی فکر می‌کنیم معمولاً همین کاربردهای سیاسی به ذهن ما خطور می‌کنند. در تحقیقاتی که با اهداف سیاسی صورت می‌گیرند، کیفیت روش‌شناسی تحقیق معمولاً تأثیر کمی بر اثرگذاری تحقیق دارد، بلکه، میزان مطابقت یافته‌های تحقیقات اجتماعی با «دانش روزمره»

(یعنی پنداشت درونی و غیر علمی مردم از دنیای اطرافشان) و نیز تمایل فعالان سیاسی به ایمان‌داشتن به چنین یافته‌هایی هستند که در میزان تأثیر کار تعیین‌کننده می‌باشند.

تاریخ جامعه‌شناسی

لازارسفلد، وضعیت جاری جامعه‌شناسی در آمریکا را نتیجه سه دوره توسعه متمایز می‌دانست: در آغاز، سربرآوردن جامعه‌شناسی توأم با جنبش بزرگ اصلاحات به دنبال جنگ داخلی بود.^[۵] در آن زمان، جامعه‌شناسی منادی راهی برای به کاربردن تکنیک‌های علم بود، که قبلاً هم ثابت شده بود در جهت حل مسائل جامعه قدرت‌مند و موفق می‌باشند. طرفداران آن بر این باور بودند که با مطالعه علمی مسائل جامعه، راه‌حل‌ها به‌طور خودکار بروز خواهند یافت. لازارسفلد، تأسیس دوره تحصیلات تکمیلی جامعه‌شناسی در دانشگاه کلمبیا در سال ۱۸۹۴ را نمونه‌ای از این دست می‌دانست. یعنی حرکتی در کلمبیا که برای علاج مشکلات شهر نیویورک طرح‌ریزی شده بود و شهر نیویورک همچون یک آزمایشگاه زنده به‌کار گرفته می‌شد.

در طول دوره دوم جامعه‌شناسی^[۶]، جامعه‌شناسان تلاش کردند وجهه و اعتبار علمی خود را بالا ببرند.^[۷] نشانه این دوره تأکید بر روش‌ها و روش‌شناسی و مشروعیت‌جستن از دید متخصصان دیگر رشته‌ها به‌ویژه دانشمندان علوم اجتماعی است. این جامعه‌شناسان تأکید می‌کردند که آنها می‌توانند از روش علمی استفاده کنند و امیدوارند تا موفقیت‌هایی کسب کنند که شبیه همان موفقیت‌ها و دستاوردهای علوم طبیعی است، اگرچه تولیدات فکری آنان چندان هم علمی نبود.^[۸] لازارسفلد محصول این دوره دوم جامعه‌شناسی بود. پروژه‌های تحقیقاتی بررسی شده در این رساله نمونه‌هایی از تحقیقات انجام‌گرفته با تأکید بر روش‌شناسی می‌باشند که آن هم مشخصه همین دوره دوم است.

نشانه دوره دوم جامعه‌شناسی نیز، تولد تحقیقات در بازاریابی _ یا به عبارتی، کاربرد تأثیر جامعه‌شناسی در تجارت _ است. تکنیک‌های تجزیه و تحلیل افکار عمومی را، همانطور که در بازشناسی علل رأی‌دادن شهروندان به کاندیدای خاصی می‌توان به‌کارگرفت، در چرایی خرید مارک خاصی از انواع صابون توسط مردم نیز می‌توان مورد استفاده قرار داد. اختراع رادیو، شنوندگان زیادی را برای تولیدکنندگانی فراهم آورد که می‌توانستند محصولات خود را به آنها بفروشند، و تولیدکنندگان از تحقیقات در بازار استفاده کنند تا از تأثیرگذارترین نوع تبلیغات در فروش تولیدات خود بهره‌گیرند. تحقیقات در بازار، همچنین به‌وسیله مجریان و گویندگان برنامه‌های رادیویی، به‌کار گرفته‌شد، تا تعداد مخاطبان خود را برای مشترکان و تبلیغات‌کننده‌های آینده خود مشخص سازند. (لازارسفلد و ریتز، ۱۹۷۵: ۲)

نشانه دوره سوم جامعه‌شناسی (دوره‌ای که الان ما در آن زندگی می‌کنیم) این است که به‌طور فزاینده‌ای افراد جامعه‌شناس با اهداف ویژه‌ای، جامعه‌شناسی را محدودتر می‌نمودند. این دوره چند سال پیش از جنگ جهانی دوم آغاز گشت؛ یعنی زمانی که هر روز بیش از پیش این واقعیت آشکار می‌شد، که ایالات متحده به نوعی در جنگ وارد خواهد‌شد. لازارسفلد، در کتابی که مدت کمی قبل از مرگش منتشر شد، می‌نویسد: «در حوزه‌های مختلف فعالیت‌های پژوهشی اجتماعی آنقدر فراگیر گشته‌است، که محققان اجتماعی، در نظر دولتمردان افرادی عادی جلوه می‌کنند.» (همان)

پروژه‌های تحقیقاتی موردبررسی در این رساله، نمونه‌هایی از تحقیقات هستند که سرمایه‌گذاری روی آنها با تأکید بر نتایج، صورت می‌گرفت که آن هم مشخصه دوره سوم بود. اکنون ما در جهانی زندگی می‌کنیم که تحقیقات اجتماعی فراگیر شده‌اند.

«موزه‌ای به دلیل کاهش مراجعه‌کنندگان با ورشکستگی مواجه شد. دست‌اندرکاران موزه از محققان خواستند تا علل این مشکل را مشخص ساخته،

ایده‌هایی برای جلب حمایت مالی جهت برنامه‌های موزه پیشنهاد کنند.^[۹] تأسیس تحقیقات اجتماعی در نیروی دریایی به این واقعیت دست یافت که تحولات سریع در فناوری، مشکلات جدید و پیچیده‌تری را در سازمان‌های اجتماعی به وجود آورده‌اند تا حدی که اداره آنها را با مشکل جدی مواجه ساخته است.^[۱۰]

همچنین تحقیقات در صنعت تمبرهای تجاری که در دهه شصت گسترش یافت زمانی بود که تمبرهای تجاری هر روز بیش از پیش از جانب مشتریان مورد انتقاد قرار می‌گرفتند.^[۱۱]

... و نیز «یک آژانس رفاهی داوطلبانه که مجبور به پذیرش برنامه‌ای کاملاً جدید شده بود تحقیقاتی را آغاز نمود تا بتواند راه‌هایی جهت رفع مشکلات کارکنانش پیدا کند.^[۱۲] با ظهور جنگ افزایش‌های جدید، نیروی هوایی ارتش با نیازهای متعدد و گسترده‌ای مواجه گردید. به دنبال آن نیروهای نظامی محتاج تعلیمات جدید شدند. لذا به منظور ارائه راهکارهای صحیح برای پاسخگویی به مطالبات و مقتضیات نوین، محققان زیادی به تحقیق گمارده شدند.^[۱۳] همچنین ساکنان یک جنگل ملی در لویزیانا نهالستان‌های جدید را آتش می‌زدند و به همین خاطر جنگل‌بانی تحقیقاتی را در مورد علل این حادثه انجام داد.»^[۱۴] (همان: ۱۲۹)

رساله حاضر، در پی تبیین و تشریح این مهم است که چگونه دو پروژه انجام‌گرفته توسط پل لازارسفلد - پدر روش‌شناسی علوم اجتماعی - (که به‌خاطر علایق مربوط به دوره سوم مورد حمایت مالی قرار گرفتند)، توانستند به اهداف موردنظر برسند، هرچند موفقیت‌هایی نیز - به دلیل لحاظ نمودن ارزیابی معیارهای دوره دوم و سوابق تاریخی - در پی داشتند.

ضمائم

1. Paul F. Lazarsfeld. The effects of radio on public opinion. In Douglas Waples. Editor, Print, radio, and film in a democracy, The University of Chicago Press, Chicago, ILLinois, 1942,

۲. از قرار معلوم، در یافته‌های مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین، یکی از ارزش‌های اصلی پروژه صرفاً این واقعیت بود که تحقیق انجام می‌گرفت. قرارداد بستن صندوق برای جمهوری برای این تحقیق مردم را وادار نمود که تأثیرات مکتب‌کار تیمز به محیط‌های دانشگاهی را مدنظر قرار دهند، نه اینکه فقط از صندوق انتقاد بکنند که چرا سرمایه آزاد از مالیات را روی این موضوع خرج می‌کند.

3. Paul F. Lazarsfeld. Obligations of a 1950 pollster to a 1948 historian. In Qualitative analysis: historical and critical essays, chapter 14, Allyn and Bacon, Inc., Boston. MA, 1972.

در اصل منتشر شده در:

Public Opinion Quarterly (1964), Columbia University Press

۴. به عنوان نمونه‌ای از اهمیت جمع‌آوری این اطلاعات، سرمایه‌گذاری بنیاد ملی علوم (NSF) روی تحقیقات جامعه‌شناسی در دوره ریاست جمهوری ریگان را در نظر بگیرید: تنها مطالعاتی که NSF از سال ۱۹۸۱ روی آنها سرمایه‌گذاری کرد برای جمع‌آوری داده‌های اولیه تحقیق بودند، با این دلیل که همین‌که فرصت جمع‌آوری اطلاعات به سر رسید، دیگر در آینده چنین فرصتی نخواهد بود.

(نک: Daniel Metlay. Personal Communication. September 1986)

۵. برای گزارش مفصلی از تاریخ تولد جامعه‌شناسی در ایالات متحده، نخستین سازمان حرفه‌ای (یعنی انجمن علوم اجتماعی آمریکا) و روابط با جنبش اصلاحات، نک:

Luther L. Bernard, Origins of American Sociology. 1943.

۶. لازارسفلد تاریخ دوره دوم در جامعه‌شناسی را به سال ۱۹۲۳ برمی‌گرداند که شورای تحقیقات علوم اجتماعی شکل گرفت.

۷. نمونه‌ای از این تأکید بر روش‌شناسی را می‌توان در مقالات ارائه‌شده در

کتاب **روش‌ها در علوم اجتماعی** استوارت رایس، منتشره در سال ۱۹۳۱ دید.

8. Paul F. Lazarsfeld and Jeffery G. Reiz. Introduction to applied sociology. Elsevier. New York, 1975. with the collaboration of Ann K. Pasanella. P.2.

9. H. Zetterberg, Social Theory and Social Practice (Totowa, N.J.: Bedminster Press, 1962). Chapter 4.

10. D. Mc. Donald. Some Problems in the Organization and Use of Social Research in the US. Navy (New York: Bureau of Applied social Research, 1971).

11. A. K Pasanella, with J. Weinman, The Road to Recommendations (New York: Bureau of Applied Social Research, 1973)

12. C. Y. Glock, " Applied Social Research: Some Conditions Affecting Its Utilization," in C. Y. Glock, et.al. Case Studies in Bringing Behavioral Science into Use (Stanford, Calif.: Institute for Communication Research, 1969). PP.17-18.

13. Stuart Chase, The Proper Study of Mankind, rev. ed. (New York: Harper Colophon Books, 1963) P.P 50-57.

14. R. Likert, "Behavioral Research: A Guide for Effective Action," The Annals, 394 (March 1941), P.P 75-76.

انگیزه‌های سرمایه‌گذاری روی تحقیقات رادیو

حاصل تحقیق سال ۱۹۲۹ لیند، تحت عنوان «میدل تاون»، سه بار در مورد رادیو به بحث می‌پردازد. بار اول خاطرنشان می‌کند که «اختراع دستگاه‌های جدید مثل رادیو و گرامافون باعث شده‌اند مردم میدل تاون، به موسیقی بیشتر از قبل گوش بدهند»^[۱]. دومین باری که از رادیو نام می‌برد، در یک پانوشت است که در آن درد دختران و پسرانی را با هم مقایسه می‌کند که همراه یا بدون همراهی والدینشان به سینما می‌روند، به رادیو گوش می‌دهند و یا سازی می‌نوازند.^[۲] (لیند و لیند، ۱۹۲۹: ۲۵۷)

میدل تاون، داستان آن شهر را پس از ساخت اتومبیل نقل می‌کند. هشت سال بعد، رابرت لیند و هلن لیند دنباله میدل تاون را تحت عنوان «میدل تاون در دوران گذار» منتشر کردند. در این تحقیق آنها اشارات زیادی به رادیو می‌کنند. در خلال هشت سال بین انتشار این دو تحقیق، رادیو تبدیل به عامل مهمی در زندگی آمریکایی‌ها می‌شود. «میدل تاون در دوران گذار» (همان، ۱۹۷۳) داستان شهر را پس از اختراع رادیو نقل می‌کند.^[۳]

مدت کوتاهی پس از آمدن رادیو به میدل تاون، مالکیت رادیو و بخش برنامه‌های رادیویی به سرعت افزایش یافت. تا اوایل دهه ۱۹۳۰، تنها ایستگاه رادیویی **میدل تاون** از یک ایستگاه با یک نفر و سه ساعت برنامه در روز، تا حد ایستگاهی با ۱۴ نفر و ۱۴ ساعت برنامه در روز و با برنامه‌های متنوع و شنوندگان

بیشتر، رشد پیدا کرد. به همین منوال، داشتن رادیو از حد یک رادیو برای هر هشت خانه در بین خانوارهای طبقه تاجر و یک رادیو برای هر شانزده خانه در خانوارهای طبقه کارگر، به میزان ۴۶ درصد مالکیت و برخورداری در بین همه طبقات افزایش پیدا کرد (همان: ۲۶۳). با این وصف تعجبی ندارد که افزایش میزان گوش‌دادن به رادیو در میدل تاون، توأم بود با «تغییری» در برنامه‌های پخش‌شده از رادیو به برنامه‌هایی با ماهیت «عامه‌پسند» تر. یعنی برنامه‌هایی همراه با موسیقی ارگ جای خود را به برنامه‌هایی با موسیقی «محلی» عامه‌پسند دادند. برنامه‌های مذهبی بعدازظهر یک‌شنبه به خاطر شوه‌های موسیقی حذف‌شدند؛ «برنامه بچه‌ها با اجرای بچه‌های محل، کنار گذاشته‌شدند (چون کسی غیر از خانواده‌هایی که بچه‌هایشان در اجرای برنامه شرکت داشتند به این برنامه علاقه‌مند نبود.»^[۴] (همان: ۲۶۴)

اما، به‌رغم همه اینها، هنوز نقش رادیو چندان مشخص نبود. آیا رادیو نیروی پیش‌برنده‌ای در تغییرات اجتماعی بود یا اینکه صرفاً الگوهای قدیمی رفتار را تقویت نموده و وقت فراغت مردم را پر می‌کرد؟ آیا رادیو از حداکثر امکاناتش استفاده می‌کرد؟ در سال ۱۹۳۷ برنامه علوم انسانی بنیاد راکفلر با لازارسفلد، قراردادی بست تا وی تجزیه و تحلیل مفصلی از تأثیرات رادیو بر جامعه آمریکا انجام دهد. با این قرارداد دفتر تحقیقات رادیو در دانشگاه پرینستون تأسیس شد (که بعداً به دانشگاه کلمبیا منتقل شد) تا تحقیقات غیرجهت‌داری در مورد تأثیرات رادیو بر جامعه به انجام برساند. این کندوکاوها طرح‌ریزی شدند تا پاسخی برای سؤالاتی بیابند مثل «چه افراد و گروه‌های اجتماعی به رادیو گوش می‌دهند؟ چقدر به رادیو گوش می‌دهند و چرا؟ گوش کردن به رادیو چگونه بر آنها تأثیر می‌گذارد؟^[۵ و ۶]» بنیاد راکفلر از این بابت امیدوار بود که از این اطلاعات در جهت ترویج و ارتقای برنامه‌های آموزشی رادیو استفاده نماید. در صفحات بعدی به این مهم بیشتر خواهیم پرداخت.

بنیاد راکفلر (۱۹۲۹-۱۹۱۳)

در سال ۱۹۱۳، جان د. راکفلر پدر^[۷]، بنیاد راکفلر را تأسیس کرد تا «سلامت بشر را در سراسر جهان ارتقا بخشد» (فوسدیک، ۱۹۵۲: vii) برای راکفلر این بنیاد گامی اساسی در بخشش و کمک‌های مالی نبود، بلکه در عوض گامی موفق در مسیر اهداف انسان‌دوستانه بود که وی از دهه ۱۸۷۰ آغاز نموده بود. ^[۸] قبل از ۱۸۹۲، وی روی تعداد زیادی از هیئت‌های مبلغ مسیحی و برنامه‌های انسان‌دوستانه مستقل، کوچک و مجزا سرمایه‌گذاری کرده بود. بنا به توصیه فردریک ت. گیتس^[۹]، (دوست و مشاور اصلی راکفلر در تجارت و مسائل انسان‌دوستانه) (همان: ۱)، راکفلر کم‌کم به یک سیستم «بخش‌های علمی» روی آورد (همان: ۷). بخش علمی، عبارت بود از اعطای مبالغ هنگفت کمک‌های مالی به سازمان‌هایی که مبالغ هنگفت را به چند بخش تقسیم نموده و به گروه‌های دیگر می‌دادند. بنیاد راکفلر نقطه عطف و اوج این رویکرد به بخش علمی بود.

اگرچه گیتس، راکفلر را تشویق می‌کرد که بنیاد را تأسیس نماید تا سازمانی جاودانه در جهت خیر بشریت باشد؛ اما کنگره ایالات متحده احساس می‌کرد راکفلر در پی راهی است که بتواند از دادن مالیات بر دارایی طفره برود و پس از مرگش املاک و دارایی‌هایش محفوظ بماند^[۱۰]. چند لایحه‌ای هم که در سال‌های ۱۹۱۰، ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ به منظور تشکیل بنیاد راکفلر تقدیم مجلس سنا شد، موفقیتی حاصل نمود. در سال ۱۹۱۳، مشاوران راکفلر که از مبارزه برای گرفتن مجوز تأسیس بنیاد راکفلر کنگره خسته شده بودند، بدون مشکل چندانی بنیاد را در نیویورک ثبت نمودند. (همان: ۲۰-۱۸)

بنیاد راکفلر، در خلال پانزده سال نخست فعالیت‌هایش، علوم اجتماعی را نادیده گرفت و تقریباً به طور کامل توجهش را معطوف به پروژه‌های مرتبط با پزشکی و بهداشت عمومی نمود. البته این مهم عمدتاً به خاطر نفوذ گیتس و تجربه بسیار ناخوشایند آغازین بنیاد در زمینه تحقیقات علوم اجتماعی بود^[۱۱].

علاقه زیاد گیتس به بهداشت و پزشکی از همان اولین جلسه دیدار هیئت امنای بنیاد آشکار بود. از وی نقل شده که در این جلسه گفته است: «بیماری، معضل اصلی زندگی بشر است، و منبع اصلی تقریباً تمام مشکلات و مسائل بشری از جمله: فقر، جنایت، جهالت، فساد، ناکارآمدی، لکه‌های ننگ خانوادگی، و بسیاری از مشکلات بزرگ دیگر است».^[۱۲] به استدلال گیتس، معالجه بیماری، تمام معضلات دیگر جامعه را درمان خواهد نمود. وی در زندگی‌نامه چاپ‌نشده‌اش می‌نویسد: «تحقیقات پزشکی همچنان‌که در حال انجام است، به عنوان محصول جانبی پیش‌بینی نشده‌است. قوانین اخلاقی و قوانین جدید اجتماعی، تعریف‌های جدیدی از درستی و نادرستی در روابطمان با همدیگر را کشف نموده و به آگاهی عموم خواهد رساند.»^[۱۳] (همان: ۱۹۳)

بنابراین، پروژه‌های بنیاد به چهار دسته اصلی محدود می‌شوند: بهبود خدمات و امکانات بهداشتی، بررسی و کنترل بیماری‌های خاص، تعلیم و آموزش زنان و مردان حرفه‌ای، و حمایت از تحقیق در زمینه علوم پزشکی و طبیعی (شاپلن، ۱۹۶۴: ۱۷). «تا سال ۱۹۲۰، بنیاد، از هر نظر به تسخیر پزشکان درآمد‌آمده‌بود» (فوسدیک، ۱۹۵۲: ۱۹۳). گیتس، هرگز اجازه ورود به حوزه علوم اجتماعی را نمی‌داد، زیرا «شدیداً احساس می‌کرد که هر گونه «پراکندگی» در تلاش‌های بنیاد به افول آن خواهد انجامید» (شاپلن، ۱۹۶۴: ۱۲۷). آن زمان هم که بنیاد سرانجام وارد عرصه علوم اجتماعی شد، روی پروژه‌های استراتژیک خاصی سرمایه‌گذاری کرد که با هدف به‌دست‌دادن نتایج فوری طرح‌ریزی شده‌بودند.

برخلاف بنیاد، تا سال ۱۹۲۳ دارایی‌های راکفلر از طریق کانال‌های دیگری از علوم انسانی و علوم اجتماعی حمایت می‌کرد. در ۱۹۲۳، یادبود لورا اسپل‌من راکفلر، با سرمایه‌ای بالغ بر ۷۴ میلیون دلار، حمایت از علوم اجتماعی («اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و موضوعات وابسته، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، و تاریخ» (فوسدیک، ۱۹۵۲: ۱۹۴) را در رأس تعهدات خود قرارداد. بودجه یادبود

همچنین باعث شد که بعدها بنیاد راکفلر نیز به حوزه علوم اجتماعی وارد شود. اگرچه از امکان ادغام یادبود و بنیاد سخن می‌رفت، تا زمانی که چنین ادغامی صورت نگرفته بود هر دو طرف انگیزه‌ای قوی برای واردنشدن به حوزه‌های کاری انسان‌دوستانه همدیگر داشتند.

تحت مدیریت ببردلی رومل^[۱۴]، یادبود، برنامه‌ای برای سرمایه‌گذاری روی پروژه‌هایی در علوم اجتماعی کاربردی، با منافع زود هنگام را دنبال نمود. با ارتقای دانش بشر در سال ۱۹۲۸ در سازمان انسان‌دوستانه راکفلر یک سازمان‌دهی مجدد روی داد. تمام برنامه‌های چهار هیئت راکفلر مرتبط با ارتقای دانش (همان: ۱۳۷) در بنیاد راکفلر ترکیب و گنجانده شدند.^[۱۵]

در نتیجه سازمان‌دهی مجدد مذکور، بخش‌های بنیاد تا حدود ۲۴۲ میلیون دلار افزایش یافت (شاپلن، ۱۹۶۴: ۸). بنیاد راکفلر سال ۱۹۲۸، از یک بنیاد (همان بنیاد راکفلر سابق) که تجربه تلخی از کار در زمینه علوم اجتماعی داشت و دیگری (یاد بود) که قبلاً سرمایه‌گذاری روی برنامه‌های علوم اجتماعی با منافع زود هنگام را پی گرفته بود، تشکیل یافت. هنگامی که بنیاد جدید التأسیس شروع به سرمایه‌گذاری روی تحقیقات علوم اجتماعی نمود، طبیعتاً به دنبال یافتن و حمایت مالی از کارهایی بود که حتی الامکان عمل‌گرایانه، علمی و غیر جنجالی باشد.

در سال ۱۹۲۹ دکتر ادmond ای. دی^[۱۶]، به عنوان سرپرست شاخه علوم اجتماعی بنیاد برگزیده شد. در سال‌های نخست مدیریت دی، روی مطالعاتی راجع به رکود بزرگ، سرمایه‌گذاری شد. هدف از این مطالعات، یافتن علل فوری بود. اگرچه روی این مطالعات سرمایه‌گذاری شده بود، «به‌زودی آشکار شد، نمی‌توان با شتاب چنین مشکلاتی را تشخیص داد. نه اکسیری یافت می‌شود و نه نتیجه‌ای قطعی به دست می‌آید» (همان: ۱۴۴). اما شاخه علوم اجتماعی همچنان به دنبال راه حلی فوری برای مسائل اجتماعی بود.

دی، خیلی زود رویه‌ای آغاز نمود که طبق آن روی برنامه‌های ویژه‌ای در علوم انسانی سرمایه‌گذاری شده، پی‌گیری دقیقی صورت می‌گرفت، به‌جای اینکه صرفاً «به دانشگاه‌هایی کمک مالی نموده و آنها نیز اجازه به‌کارگیری صلاحیت خود را داشته‌باشند» (همان). محصول رویه سابق سرمایه‌گذاری، پروژه‌های نامعین و نامشخصی بود که بدون برنامه‌ای منسجم و معتبر انجام شده‌بودند. در سال ۱۹۳۷ جوزف ه. ویلیتس^[۱۷] جانشین دی شد و همان رویه‌های تعیین‌شده در دوره دی را دنبال کرد.

کاربردهای ممکن رادیو

مدیران برنامه علوم انسانی علاقه‌مند به امکان کاربرد رادیو به‌عنوان ابزاری در جهت ارتقای «آموزش»^[۱۸] و «توسعه فرهنگی» بودند. رادیو و تصاویر متحرک، به‌عنوان «رسانه‌های فعال ارتباطی شمرده می‌شدند که باورهای اجتماعی و معیارهای زیبایی‌شناسانه مردم را شکل می‌دادند» (فوسدیک، ۱۹۵۲: ۲۴۵). اما برای اینکه کمک‌های مالی بنیاد عملاً تأثیری داشته‌باشد، بایستی به نحوی استراتژیک تغییر در رویه‌های پخش و صنعت تصاویر متحرک را هدف قرار می‌دادند نه اینکه روی برنامه‌های جایگزین سرمایه‌گذاری کنند که بسیار گران تمام خواهدشد. منابع مالی برنامه علوم انسانی، در مقایسه با منابع مالی شرکت‌های پخش برنامه رادیویی بسیار ناچیز بود. «تنها با تغییر در رویه‌های جاری خود، یعنی کنترل بر امکانات ارتباطی و تسلط بر مخاطبان عمومی، فیلم یا رادیو می‌توانست به لحاظ آموزشی یا فرهنگی مفید باشد».^[۱۹]

لذا، انگیزه اولیه برنامه بنیاد راکفلر در علوم انسانی، برای سرمایه‌گذاری روی تحقیقات رادیو تلاشی بود تا معلوم شود، چگونه می‌توان از رادیو به‌عنوان نیرویی آموزشی بهره‌گرفت و سپس رویه‌های صنعت پخش را تغییر داد، تا رادیو تبدیل به ابزاری مؤثر در آموزش عمومی شود (که لازارسفلد آن را «ارتقای اطلاعات ضروری

اجتماعی» می‌خواند).^[۲۰] بنیاد راکفلر بر این باور که رادیو می‌تواند چنین کارکردی داشته باشد، تنها نبود.

امروزه، میل به استفاده از رادیو به عنوان نیروی آموزشی در دهه ۱۹۳۰، ممکن است یک واکنش زودگذر به فناوری جدید تلقی شود. اما در سال ۱۹۳۰ ناظران بر این باور بودند که رادیو نویدی برای آموزش آمریکایی‌ها می‌باشد. اگر «گوش‌دادن جدی به رادیو» بتواند همان تأثیر کتابخوانی جدی را داشته باشد، در این صورت می‌تواند باعث تحقق یافتن نوعی آموزش عمومی باشد که هرگز قبل از آن ممکن نبود.^[۲۱] هنگام مواجه شدن با پرسش آموزش رادیو محور به جای آموزش به صورت عام (ظاهراً به وسیله کتاب)، یک پاسخ می‌تواند این باشد که «ارتقای گوش‌دادن جدی به رادیو سهل‌تر از ارتقای کتابخوانی بیش از حد کنونی می‌باشد».^[۲۲] امید بر این بود که با گوش‌دادن محض به رادیو مردم بتوانند تعلیم یابند.

یکی از دلایل باور به اینکه رادیو می‌تواند کشور را به سطوح آموزشی و فرهنگی بالاتری ارتقا دهد، این بود که رادیو قدرت این را دارد که برخلاف همه رسانه‌های دیگر، مستقیماً به خانه‌های مردم وارد شود و مردم را در معرض منابع آموزشی و فرهنگی جدیدی قرار دهد. رولند مارچند در کتاب **تبلیغ رؤیای آمریکایی**، می‌نویسد: «رادیو امیدبخش‌ترین، و در عین حال پیچیده‌ترین رسانه ارتباطی جدید است که تبلیغ‌کنندگان کالا تا به حال دیده‌اند. هیچ وسیله ارتباطی دیگر چنین صمیمیت و رابطه نزدیکی با مخاطبان ایجاد نکرده است.»^[۲۳] اما تبلیغ‌کنندگان کالا در این باور که رادیو می‌تواند در جهت منافع آنها فعالیت کند، تنها نبودند. متخصصان آموزش فکر می‌کردند، رادیو می‌تواند برای آموزش به‌کار رود و لیبرال‌ها نیز سعی داشتند از رادیو در جهت افزایش مشارکت سیاسی بهره ببرند. همچنین رادیو می‌توانست فرصت‌های آموزشی را در اختیار آمریکایی‌هایی بگذارد که قبلاً از آن محروم بودند.^[۲۴]

دلیل دیگر امید به نیروی اصلاح‌گری رادیو، ریشه‌های فرهنگی خود دستگاه‌های رادیو بود که به تدریج، نخست در میان طبقه ثروتمند و سپس در میان طبقات کم‌درآمدتر انتشار یافت. این فرایند حاکی از پدیدآمدن نخستین مخاطبان نخبه، برای برنامه‌های باکیفیت بالاتر بود. پخش‌کننده‌ها و حامیان مالی برنامه‌های رادیویی، این رویکرد به رادیو را تقویت نموده و مورد تأکید قرار می‌دادند^[۲۵] (مارچند، ۱۹۸۵: ۹۰-۸۹). مارچند معتقد است که رادیو شکل و شمایل ابزاری آموزشی را به خود گرفت. چون در آغاز گرایش به پخش موسیقی کلاسیک وجود داشت که دارای ویژگی‌های آرام‌بخش، روشن‌گر و به لحاظ فرهنگی تعالی‌دهنده بود. (همان: ۹۰)

چند سالی بیشتر طول نکشید که دیدگاه عموم نسبت به رادیو تغییر کرد و به جای ابزاری برای تعالی فرهنگی، رادیو تبدیل به وسیله‌ای شد که به راحتی به آن گوش می‌دادند.^[۲۶] به‌جای اینکه طوری عمل بکنند که به قول متخصصان آموزش، به «صلاح عموم» باشد^[۲۷]، پخش‌کنندگان برنامه‌های رادیویی در ایستگاه رادیویی در جهت به‌دست‌آوردن سود بیشتر عمل نموده و برنامه‌های عامه‌پسندتر و تفریحی پر درآمدتری پخش می‌کردند که اغلب به حذف برنامه‌های آموزشی می‌انجامید.^[۲۸]

نویسندگان مدعی‌العموم که در مجلات و روزنامه‌ها مقاله می‌نوشتند از ظهور آگهی‌های بازرگانی در رادیو که به نظر آنان چندان‌آور بود بیش از پیش برآشفتمند. (همان: ۱۰۶)

امکان تبدیل شدن رادیو به یک نیروی سیاسی برای افراد بدطینت، به‌ویژه در یک حکومت دموکرات، کارکردهای احتمالی آموزشی آن را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. اگر می‌شد از رادیو بر نحوه رأی‌دادن مردم تأثیر گذاشت، اقلیتی از افراد این امکان را در اختیار داشتند که با استفاده از رادیو قدرت را به دست بگیرند و یا حداقل جریانات سیاسی را در آمریکا به نحو چشمگیری تغییر دهند. در اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰، بسیاری از ناظران معتقد بودند که بد نیست نظارت‌هایی بر صنعت پخش

برنامه‌های رادیویی اعمال شود تا از تحقق یافتن چنین سناریویی جلوگیری کنند. لازارسفلد این نگرانی را در سال ۱۹۴۱ اینگونه منعکس می‌کند:

«ما گذشته را مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا بر آینده اشراف پیدا کنیم. در حال حاضر هیچ چیز برای ما ضروری‌تر از این نیست که تمرکز زیاد اقتصادی و فناوری جامعه معاصر را با باور به شأن و آزادی فرد سازش دهیم. می‌دانیم که شرایط نمی‌تواند مثل همان دوران اقتصاد بازار آزاد قبل از جنگ جهانی اول باقی بماند. در همین حال ما از راه‌حل‌های خشونت‌آمیز برخی کشورهای اروپایی می‌ترسیم. از نظر ما افکار عمومی هنگامی که علیه هرگونه تغییر اجتماعی تحریک شود، می‌تواند به اندازه موقعی خطرناک باشد که در جهت منافع اشکال اقتدارگرایانه کنترل عمل نماید. بنابراین رادیو و تأثیرات آن بر افکار عمومی از دید ما چیزی بین این دو وضعیت خطرناک می‌تواند باشد؛ یعنی ابزاری برای هدایت درست و مطمئن افکار عمومی باشد. آیا رادیو باعث شده یا می‌تواند باعث شود ما بیشتر تابع و پیرو تغییرات اجتماعی باشیم بدون اینکه از ما قربانیان بی‌فکر و متعصب کلیشه‌های تبلیغات بسازد؟» (لازارسفلد، ۱۹۴۲: ۶۶)

ظهور حزب سوسیالیست ملی در آلمان با پخش انبوهی از اعلامیه‌های تبلیغاتی در رسانه‌های آلمان همراه بود. بسیاری از ناظران در ایالات متحده به اشتباه، معتقد بودند که هیتلر از رسانه‌های جمعی برای کسب قدرت استفاده کرده‌است^[۲۹] و این باور خود را به صورت اصلی کلی مبنی بر اینکه رادیو برای کسانی که بدانند چگونه از آن استفاده کنند درآوردند. مردم مشتاق بودند بدانند چگونه آزادی بیان رادیو

مجازی می‌باشد. درحالی‌که از کاربرد آن به عنوان ابزاری تبلیغاتی جهت کمک به براندازی یک حکومت جلوگیری می‌شود.

در ایالات متحده، لیندها، باعث شدند اجتماع علوم اجتماعی نمونه کوچکتري از نیروی سیاسی را که رادیو در میدل تاون داشت، به دست آورد:

«انتخابات ۱۹۳۶ احتمالاً شاهد قوی‌ترین تلاش‌ها در تاریخ میدل تاون از جانب تجار بزرگ محلی (صاحبان صنایع و بانکداران) برای بسیج افکار عمومی شهر به نفع یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری بود. این افراد صاحبان مشاغل میدل تاون بودند و اکثراً مطبوعات میدل تاون در تملک آنها بود و آنها از هر دو منبع فشار استفاده می‌کردند؛ اگر چه خلاصه سخنرانی‌های پرزیدنت روزولت را در مطبوعات حذف نکردند.^[۳۰] تنها کانال ارتباطی مهمی که بر آن کنترل نداشتند شبکه‌های رادیوی ملی بود تا «طرف‌های دیگر» را نیز به ویژه هنگام پخش سخنرانی‌های خود پرزیدنت روزولت به رأی‌دهندگان محلی بشناساند.» (لیند و لیند، ۱۹۳۷: ۳۶۱-۳۶۰)

تقریباً به تاسی از یافته‌های لیندها، یکی از اهداف بیان‌شده برای کمک‌های مالی بنیاد راکفلر به تحقیقات رادیو این بود که مشخص نماید «چه ارتباطی بین گوش‌دادن به سخنرانی‌ها از رادیو و رفتن به نشست‌های سیاسی وجود دارد»^[۳۱] و به‌طورکلی تأثیرات پخش سخنرانی‌های سیاسی از رادیو را مشخص نمایند.^[۳۲] اما، استفاده‌های سیاسی از رادیو تا حد زیادی قبل از جنگ جهانی دوم مورد توجه دفتر تحقیقات رادیو قرار نگرفت.

ضمائم

1. Robert s. Lynd and Hellen Merrell Lynd. Middletown: A study in American culture, Harcourt, Brace and Company, New York, 1929. Foreward by Clark Wissler. P.244.

۲. توجه محدود به رادیو در این نخستین مطالعه میدل تاون در آن زمان مورد انتقاد قرار گرفت. در کتاب منتشره در ۱۹۳۷ یعنی **میدل تاون در دوران‌گذار**، نویسندگان از کار خود در ۱۹۲۹ دفاع کرده و نوشتند، که «توجه کمی که به رادیو در آن زمان داشتند به این خاطر بوده که رادیو هنوز چندان در شهر رایج نشده‌بود.» (لیند و لیند، ۱۹۳۷: ۲۶۳)

3. Robert S. Lynd and Helen Merrell Lynd. Middletown in transition: a study in cultural conflicts. Harcourt, Brace and Company, New York, 1937.

۴. این مطالعات «بدون راهنمایی» صورت گرفتند؛ یعنی بنیاد راکفلر به لازارسفلد آموزش نداد که در مورد تأثیرات رادیو چه چیزی را مورد بررسی قرار دهد.

5. Raymond B. Fosdick The story of the Rockefeller Foundation. Harper and Brothers, Publishers, New York, 1952. P246.

۶. علاقه بنیاد راکفلر به تأثیرات رادیو بدون شک تا حدی به موفقیت روزولت در استفاده از رادیو در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۳۶ برمی‌گردد.

۷. جان د. راکفلر (۱۸۳۹-۱۹۳۷) سرمایه‌دار و انسان‌دوست مشهور. برآورد شده است که کل مبلغ اهداشده توسط راکفلر به سازمان‌های خیرخواهانه تا سال ۱۹۲۱ بیش از پانصد میلیون دلار بوده است.

۸. راکفلر همیشه به نیازمندان کمک مالی می‌کرد. از او نقل می‌کنند که همیشه با جیب پر از پول بیرون می‌گشت تا در صورتی که عابر غریبه‌ای از او درخواست پول بکند، کمکش کند.

۹. فردریک ت. گیتس (۱۹۲۹-۱۸۵۳) فارغ‌التحصیل از دانشگاه شیکاگو با مدرک دکترای حقوق، دارای سمت کشیش تعمیددهنده در ۱۸۸۰، نماینده تجاری و خیرخواهانه جان د. راکفلر بین سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۲ بود. علاوه بر هدایت بنیاد راکفلر، گیتس ریاست هیئت امنای انستیتوی پزشکی راکفلر، هیئت آموزش عمومی و هیئت بهداشت بین‌المللی را به عهده داشته‌است. (مارکینز، ۱۹۵۶: ۴۴۴)

۱۰. با وجود این، میل به حفظ کنترل بر ثروت خانواده و در همین حال پرهیز از پرداخت مالیات بر ارث احتمالاً انگیزه اصلی بوده‌است که بنیاد فورده را تبدیل به ثروتمندترین بنیاد در جهان نموده‌است.

۱۱. تلاش بنیاد راکفلر در حوزه تحقیقات علوم اجتماعی در سال ۱۹۱۴، آغاز شد. در آن سال اعتصاب گسترده کارگری علیه برخی شرکت‌ها از جمله شرکت سوخت و آهن کلورادو در حال انجام بود. بنیاد راکفلر دارای منافع مالی زیادی در این شرکت‌ها بود. «اعتصاب به قتل عام حزن‌انگیز لودلو انجامید، که در یک نبرد حسابی بین اعتصابیون و میلیشای ایالتی، بسیاری کشته و زخمی شدند. سرانجام نیروهای فدرال کنترل اوضاع را به دست گرفتند.» (فوسدیک، ۱۹۲۵: ۲۶)

هیئت امنای بنیاد، یک متخصص در روابط صنعتی را مأمور کرد که این مسئله را مورد بررسی قرار دهد و آن را حل نماید. (این مفهوم که علوم اجتماعی را می‌توان در جداسازی و «حل» مسئله‌ای خاص به کار برد، اصلاً به همین رویداد در تاریخ بنیاد راکفلر محدود نمی‌شود. هنگامی که بنیاد کم‌کم تحقیقات علوم اجتماعی را دوباره در ۱۹۲۸ دنبال نمود، ره‌یافتش به‌طور قابل توجهی شبیه ره‌یافتش به مسائل بهداشت عمومی بود؛ یعنی سعی در جداسازی و حل مسائل). آنچه اهمیتی حیاتی داشت تصمیم بنیاد «برای استفاده از کارکنان و دستگاه آلات بنیاد» (همان) در کارش بود به جای اینکه مطالعه را به صورت مقطعه به سازمان دیگری بدهد. مطبوعات و دولت از اعمال بنیاد راکفلر به خشم آمده بودند. آنها عقیده داشتند بنیاد راکفلر برای ازدیاد سود و منافع خود راکفلر به کار برده‌می‌شد، در حالی که همزمان با آن، رسماً

بنیاد انسان‌دوستانه مستقلی بود که از یک موقعیت معاف از مالیات برخوردار بود. سرانجام آقای راکفلر و اکثر اعضای هیئت امنا احضار شدند تا در مقابل کمیسیون روابط صنعتی ایالات متحده شهادت دهند.

پس از این تجربه، بنیاد راکفلر تصمیم گرفت که در اصل، تحقیقاتی را دنبال نموده و روی آنها سرمایه‌گذاری کند که «به یک حوزه کوچکی از موضوعات غیر

جنجالی محدود شود، مثل بهداشت عمومی، پزشکی و کشاورزی.» (همان: ۲۷)

12. Robert Shaplen. *Toward the well being of mankind: fifty years of the Rockefeller Foundation*. Doubleday and Company, Inc, Garden City, New York, 1964. Foreword by J, George Harrar, P.17

۱۳. مخالفت گیتس با علوم اجتماعی چنان زیاد بود که مطالعاتی را وتو کرد. این مطالعات طرح‌ریزی شده بودند تا مشخص نمایند که آیا در علوم اجتماعی مسئله‌ای شایان بررسی هست یا خیر. در سال ۱۹۱۴ گیتس موفق شد هیئت امنا را متقاعد کند طرح‌هایی را به بحث بگذارند برای سرمایه‌گذاری روی یک کمیته اقتصاددان به ریاست پروفیسور ادوین ف. گی از دانشگاه هاروارد «تا مجموعه‌ای از مسائل دارای اهمیت اقتصادی را انتخاب نمایند که مورد بررسی قرار گیرد.» (فوسدیک، ۱۹۵۲: ۱۹۳)

۱۴. بیردزلی یک روانشناس تعلیم‌دیده بود که قبلاً با دکتر جیمز ر. انجل رئیس شرکت کارنگی در ارتباط بود.

۱۵. فعالیت‌های منتقل شده به بنیاد راکفلر در سال ۱۹۲۸ عبارت بودند از:

— «علوم طبیعی از هیئت آموزش عمومی و هیئت آموزش بین‌الملل

— علوم اجتماعی از یادبود

— علوم انسانی و هنر از هیئت آموزش عمومی

— علوم پزشکی از هیئت آموزش عمومی

— کشاورزی و جنگل‌داری از هیئت آموزش بین‌الملل و هیئت آموزش عمومی.»

(فوسدیک، ۱۹۵۲: ۱۳۸)

۱۶. ذی قبلاً استاد اقتصاد در دانشگاه هاروارد و رئیس مدرسه مدیریت بازرگانی در دانشگاه میشیگان بود. (شاپلن، ۱۹۶۴: ۱۴۳)

۱۷. ویلیتس سابقاً سرپرست مدرسه امورمالی و تجارت وارتون در دانشگاه پنسیلوانیا بود.

۱۸. در سراسر این رساله، اصطلاح «آموزش» هنگامی که در مورد رادیو به کار می رود اشاره دارد به فرایند تعلیم مجموعه‌ای از اطلاعات مشخص به یک فرد. چنین تعلیماتی از قرار معلوم طرح ریزی می شود تا به فرد امکان دهد به یک شهروند غنی تر، به لحاظ فرهنگی آگاه تر و دارای درک و فهم بیشتر تبدیل شود.

19. David H. Stevens. The humanities program of the Rockefeller Foundation: a review of the period 1940- 1942 by the director. April 1948. P.43.

20. Paul F. Lazarsfeld. Proposal for continuation of radio research project for a final three years at Columbia University. 1939. P 2.

۲۱. جامعه‌شناسان نیز امیدهای مشابهی به امکانات آموزشی تصاویر متحرک داشتند، اما تا دهه ۳۰ معلوم شد که این امیدها تحقق ناپذیرند. در میدل تاون لیندها می نویسند که روزنامه‌های میدل تاون پس از یک تلاش اولیه جهت ارتقای کیفیت فیلم‌ها دست از این کار کشیدند:

«روزنامه‌های امروز به جز فیلم‌های تبلیغی و یا قطعه‌هایی که تبلیغ کنندگان برای تبلیغ کالا به کار می‌برند به فیلم‌های دیگر نمی‌پردازند. به جز تلاش‌های برخی کلوپ‌های زنان برای «خانه‌تکانی در فیلم‌ها» و مخالفت انجمن کشیشان به «فیلم‌های یک‌شنبه»، ظاهراً میدل تاون از فیلم‌ها راضی است و جنبه‌های آموزشی و عادت‌سازی آنها را نادیده می‌گیرد.» (لیند و لیند، ۱۹۴۰: ۲۶۹)

22. Paul F Lazardfeld. Radio and the printed page: an introduction to the study of radio and its role in the communication of ideas. Duell, Sloan and pearce, New York, 1940. p,120.

23. Roland Merchand. Advertising the American: Making way for modernity. 1930- 1940. University of California press, Berkeley, 1985. p.88.

۲۴. آمریکایی‌های دارای فرصت‌های کم و محدود آموزشی شامل افرادی می‌شد که در روستاها، در مزارع، دور از مراکز آموزشی و جامعه شهری زندگی می‌کردند. اما همچنین شامل افرادی می‌شد که دستیابی راحتی به کتابخانه‌های خوب یا دانشگاه‌های محلی دارای برنامه‌های آموزش بزرگسالان نداشتند.

25. Saturday Evening Post, Jan. 26, 1924, p. 61.
Saturday Evening post, Sept. 8, 1923, p. 83. (همچنین نک)

در مورد توقعات بالای آمریکایی‌ها از رادیو در اوایل دهه ۱۹۲۰ به عنوان عامل آموزش و ارتقای فرهنگی، نک:

Clayton R. Koppes, "The Social Destiny of the Radio: Hope and Disillusionment in the 1920s," South Atlantic Quarterly 68 (1969): 364-68.

۲۶. برخی از ناظران برنامه‌های رادیویی بریتانیا اظهار می‌کنند که «برنامه سوم» شرکت پخش برنامه بریتانیا به برنامه‌های باکیفیت، امور دولتی، بحث‌های پارلمان و برنامه‌های دارای محتوای مشابه به آن هدفی نزدیک می‌شد که متخصصان آموزش در آمریکا برای رادیو آرزو می‌کردند. رادیوی بریتانیا تجاری نبود.

۲۷. اگر چه در اعانه اولیه بنیاد راکفلر از مصالح عمومی بحث شده بود، تحقیق لازارسفلد بعداً توجیه شد به این صورت که از آن برای وادار نمودن پخش‌کنندگان برنامه به تهیه و پخش برنامه‌های آموزشی استفاده می‌کردند.

۲۸. اگر هم یک کلاس بی‌سیم نبود، رادیو در دهه ۱۹۳۰ تبدیل به یک روزنامه بی‌سیم گشته بود. اگر چه در دوران رکود اقتصادی تیراژ روزنامه‌ها و نشریات کاهش یافت، اما گوش دادن به رادیو تا اندازه قابل توجهی افزایش پیدا کرد. قیمت

دستگاه رادیو بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۴۰ کاهش قابل‌توجهی یافت. خبر رادیو (حدافل به ظاهر) آزاد بود. (لیند و لیند، ۱۹۳۷: ۳۸۶)

موفقیت سریع اخبار رادیو بیانگر این است که چرا بیشتر تحقیقات اولیه رادیو با این هدف انجام می‌گرفت که مشخص سازد، آیا اخبار رادیو جایگزین روزنامه‌ها به عنوان منبع اصلی خبر می‌شدند؟

۲۹. رسانه‌های خبری در حقیقت آخرین مؤسسه‌ای بودند که هیتلر بر آنها کنترل پیدا کرد. اما این واقعیت به‌طورکلی در سال‌های ماقبل جنگ در ایالات متحده مورد بحث نبود (لازارسفلد، ۱۹۴۲). اکثراً آمریکایی‌هایی که اظهار ترس می‌نمودند، معتقد بودند نمونه آلمان ممکن است در آمریکا تکرار شود و می‌خواستند از آن جلوگیری کنند.

۳۰. یعنی، روزنامه‌ها آنقدر هم کنترل نمی‌شدند که نگذارند خلاصه سخنرانی‌های روزولت را چاپ کنند. با وجود این، قدرت سخنرانی سیاسی هنگامی که تنها به صورت خلاصه ارائه شود، کاهش قابل‌توجهی می‌یابد.

۳۱. اجتماع ده هزار نفری در محیط روستایی خواستار بررسی تأثیرات پخش برنامه با تأکید بر واکنش گروه شنوندگان بودند.

(The New York Times, II 5:3, January 16, 1938.)

۳۲. این انعکاس با توجه به تأثیری که رابرت لیند از برنامه بنیاد راکفلر در علوم انسانی در آن زمان گرفت، خیلی هم عجیب نبود.

تحقیقات رادیو برای ترویج پخش برنامه‌های آموزشی

«هنگامی که یک پسر دبیرستانی بودم، جیره خودم را چند ماهی پس‌انداز می‌کردم تا هدیه نه‌چندان گرانی برای دختری بخرم. از آن خوشش می‌آمد و برای اینکه چیزی را که تازه صاحبش شده به دیگران نشان بدهد با پسر دیگری بیرون می‌رفت. می‌توانید بفهمید که برخی از نوآوران اجتماعی همان احساسی را دارند که من در این جور مواقع داشتم؟ سه نسل آنها تلاش کردند که سه ساعت وقت فراغت بیشتر در روز به مردم بدهند. حال که آن مبارزه قدیمی‌شان به موفقیت انجامیده است، آنها پی‌برده‌اند که مردم این وقت فراغت خود را صرف گوش دادن به رادیوهای شما می‌کنند. اصلاح‌گر هوشمند هرگز به این سرگرم شدن آنها غبطه نمی‌خورد، شما مخاطبان هم همین‌طور. اما او امید دارد که اکنون شما به نوبه خود به پیشرفت بیشتر استاندارد زندگی کمک کنید.

گفته می‌شود که رادیو مثل همه رسانه‌های ارتباط جمعی دیگر، اکنون نقشی سه‌گانه دارد: صنعت و حرفه، تجارت و یک نیروی اجتماعی است. منتقدان شما از چیره‌دستی و صنعت‌گری شما ستایش می‌کنند؛ آنان مطمئنند که شما در تجارت موفق هستید. اما هنگامی که رادیو را به عنوان نیرویی

اجتماعی در نظر بگیرند، در فکر فرو می‌روند.» (پل ف. لازارسفلد در مجمع سال ۱۹۴۶ انجمن ملی پخش‌کنندگان برنامه‌های رادیویی^[۱])

به گفته هارولد و. داد، رئیس دانشگاه پرینستون، هدف از پروژه تحقیقات رادیو عبارت بود از «تجزیه و تحلیل تکنیک‌های حاضر برای گردآوری اطلاعات راجع به نقشی که رادیو در حیات مخاطبانش دارد؛ و در صورت امکان ابداع روش‌های جدید تا پژوهش‌گر بتواند نیروهای انگیزشی اساسی در رادیو گوش‌دادن را ژرف‌تر بکاود و تأثیرات رادیو را بر شنونده مطالعه کند.»^[۲]

این تحقیق اساساً به منظور بررسی تأثیرات رادیو بر شنوندگان بود، زیرا تحقیقات دیگر در آن زمان در مورد امکان کاربرد آموزشی رادیو انجام می‌شد (تایمز، ۱۹۳۸). با وجود این، با فهمیدن اینکه چرا مردم به یک برنامه بیش از برنامه‌های دیگر گوش می‌دهند، محققان می‌توانستند برنامه‌های آموزشی را جذاب‌تر نمایند و لذا امکانات کاربرد آموزشی رادیو را افزایش دهند.^[۳]

تأکید هارولد داد بر جنبه‌های روش‌شناختی پروژه، مشخص است: برای اینکه بتوانیم از علوم اجتماعی بهره ببریم و پاسخ‌های پایایی به دست آوریم، لازم است داده‌های معتبر و موثقی داشته باشیم که پیش‌فرض آن هم البته وجود روش‌های قابل اعتماد، تکرارپذیر و قابل درک برای جمع‌آوری داده‌ها می‌باشد. به‌خاطر نبودن رادیو این روش‌شناسی وجود نداشت، لذا ابداع روش‌شناسی‌هایی برای مطالعه رادیو در این برنامه از درجه نخست اهمیت برخوردار بودند. علاوه بر ابداع روش‌شناسی، دفتر تحقیقات رادیو به تصفیه‌خانه مربوط به انتشار تحقیقات ارتباطی و مرکزی برای تجزیه و تحلیل مجدد داده‌های گردآوری‌شده به وسیله آژانس‌های دیگر بدل گشت. در اصل، تأکید اساسی پروژه رادیوی پرینستون بر انجام آزمایش و کسب داده‌های اولیه بود (همان). اما محققان خیلی زود دریافته‌اند که بودجه آنها آنقدر محدود است که نمی‌توانند آن اندازه که می‌خواستند داده‌های اولیه جمع کنند و در

نتیجه توجه خود را معطوف تجزیه و تحلیل مجدد داده‌های به‌دست‌آمده از منابع دیگر - مثل سیستم پخش برنامه کلمبیا و سازمان گالوپ - نمودند؛ مثل هر برنامه آکادمیک که در پی شناخته‌شدن به‌عنوان یک کار حرفه‌ای می‌باشد. این گروه نیز مقالات و گزارش‌هایی منتشر نمود و اولین کتابش یعنی، **رادیو و مطبوعات**، را در سال ۱۹۴۰ به چاپ رساند.

در کتاب **رادیو و مطبوعات**، لازارسفلد مفهوم «گوش‌دادن جدی به رادیو» را عرضه نمود و این سؤال را مطرح کرد که «تا چه اندازه رادیو وسعت واکنش‌های جدی را فراتر از وسعتی که مطالب چاپی به آن دست یافته‌اند، افزایش داده یا می‌تواند افزایش دهد؟» (لازارسفلد، ۱۹۴۰: ۵)

گوش‌دادن جدی به رادیو، طبق تعریف لازارسفلد، شبیه پدیده‌ای است که وی «خواندن جدی» می‌نامد: «چنین خواندنی متضمن راه‌یافتن به عمق مطالب، «غنی‌تر» شدن و توانایی دیدن جهان به نحوی کامل‌تر و عمیق‌تر از کسانی است که به خوبی آن فرد نمی‌خوانند». (همان: ۳)

استدلال بیان‌نشده لازارسفلد این بود که رادیو فقط در صورتی می‌تواند یک نیروی آموزشی قوی باشد که شنوندگان آن درگیر «گوش‌دادنی جدی» باشند و به «برنامه‌های جدی» گوش دهند. هر گونه ترکیب دیگری (از جمله اینکه افرادی به طور جدی به برنامه‌ای غیر جدی گوش دهند، یا افرادی به برنامه‌های جدی گوش دهند اما نه به صورتی جدی)، تأثیر آموزشی رادیو را کاهش می‌دهد.

لازارسفلد، برنامه رادیویی جدی را برنامه‌ای می‌دانست که جزو یکی از چند دسته برنامه‌ریزی زیر باشد.^[۴]

الف. مسائل عمومی: این دسته شامل برنامه‌های جمعی مثل «جلسه شهری آمریکا در مورد هوا» و «برنامه‌های مردمی» و سخنرانی‌های فردی در مورد سیاست، اقتصاد، و نیز مسائل دیگر مورد علاقه عموم می‌شود.

ب. دانش عام: این مقوله، شامل گفت‌وگوهایی در مورد علوم، هنر، فلسفه و برخی برنامه‌های کلوب حرفه‌ای و برنامه‌های ادبی می‌شود.

ج. آموزش مستقیم: این دسته شامل برنامه‌هایی است که فقط دارای ماهیتی آموزشی باشند، مثل «مدرسه آمریکایی هوا». این تفاوت بین این دسته و گروه‌های دیگر امری قراردادی است، زیرا اکثر برنامه‌های موردبررسی کم و بیش ماهیتی «آموزشی» دارند.

د. رویدادهای واقعی در قالب نمایش: این دسته از برنامه‌ها دارای ماهیتی تاریخی و توصیفی هستند. اینها شامل برنامه‌های مشهور مثل «همه آمریکایی‌ها - همه مهاجران» و برنامه انستیتوی اسمیتسون یعنی «دنیا متعلق به شماست» می‌شوند.

ه. برنامه‌های نیمه‌جدی: این دسته از برنامه‌ها دارای ماهیتی نیمه‌جدی می‌باشند. این برنامه‌ها تحت عناوین مختلف نظیر «موضوعات روز»، «حقیقت‌یاب» و «باور نمی‌کنی؟» که عناوین آنها خود توضیح‌گر ماهیت آنهاست پخش می‌شوند. (همان: ۳۰)

با توجه به وجود برخی برنامه‌های جدی، رادیو و مطبوعات این امر را مورد کاوش قرار می‌دهند که چه برنامه‌هایی (چه جدی و چه غیرجدی) چه نوع شنوندگان را جذب می‌کنند.

کتاب **رادیو و مطبوعات** این باور را القا می‌کند که هدف از تحقیقات این است که آشکار نماید چگونه می‌توان افراد بیشتری را از همه طبقات ترغیب نمود تا به برنامه‌های جدی رادیو گوش دهند؛ نخست با بهبود کیفیت و وضعیت برنامه‌های جدی و سپس با متقاعدکردن پخش‌کنندگان برنامه‌های رادیویی که از قبل هم نیاز به پخش چنین برنامه‌هایی بوده‌است.

بخش اصلی **رادیو و مطبوعات** به ارائه آمار واقعی گوناگون مربوط به شنوندگان اختصاص یافته‌است. بخش زیادی از آمار و ارقام ارائه‌شده در رادیو و مطبوعات به تشریح این امر می‌پردازد که چه نوع افرادی دوست دارند، چه نوع برنامه‌هایی گوش

دهند؛ همچنین همبستگی بین ترجیحات و جنسیت، سن، شهرنشینی، برخورداری از تلفن و طبقه اقتصادی و تأثیرات گوش‌دادن به رادیو بر مطالعه و بالعکس را تشریح می‌کند. یکی از برجسته‌ترین یافته‌های این کتاب این است که میزان گوش‌دادن جدی به رادیو مربوط به یک فرد، با طبقه اجتماعی - اقتصادی فرد نسبت مستقیم و با مقدار زمانی که فرد صرف گوش‌دادن به رادیو می‌کند نسبت معکوس دارد. به عبارتی دیگر، اعضای طبقات بالاتر جامعه، کمتر به رادیو گوش می‌دادند؛ برنامه‌هایی که آنها گوش می‌دادند عموماً جدی‌تر بودند. قابل توجه این که، لازارسفلد این نتایج را منعکس‌کننده محدودبودن برنامه‌های جدی موجود در آن زمان می‌دانست، به جای اینکه آن را نشانه ویژگی بارز شنونده آمریکایی طبقه پایین‌تر اجتماعی اقتصادی بداند که همانا علاقه وی به برنامه‌های غیرجدی می‌باشد. اگر چنین ویژگی‌ای در ذات رادیو و مخاطبان آمریکایی وجود داشت، مفهوم آشکار این یافته‌ها این خواهد بود که رادیو را نمی‌توان به عنوان ابزاری در جهت ارتقای آموزش در سطحی وسیع به کار برد؛ زیرا برنامه‌های رادیو تنها تفاوت سطح آموزش بین شنوندگان طبقات بالا و طبقات پایین را افزایش می‌دهند. لازارسفلد، آن مرد همیشه خوش‌بین، هرگز این امکان را در نتایجش ذکر نکرد.

لازارسفلد معتقد بود که جمع‌بندی آماری پاسخ‌های مخاطبان سرانجام به تهیه برنامه‌هایی خواهد انجامید که به اندازه برنامه‌های کاملاً تفریحی و سرگرمی‌جالب بودند. به‌عنوان مثال اگر به‌خاطر داشته‌باشید در مطالب گذشته در مورد بررسی آنچه که به باور نویسندگان، برنامه رادیویی بسیار محبوبی بود (یعنی مسابقه پرسش و پاسخ) سخن گفتیم. لازارسفلد توضیح داده‌است که برنامه **پروفیسور کوئز** مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. چون یک برنامه پرسش و پاسخ بسیار موفق بود که محققان امیدوار بودند در برنامه‌های آموزشی رادیو به کار برند. «پروفیسور کوئز مخاطبان بسیار زیادی دارد، و به طور کلی، می‌توان علت موفقیتش را توضیح داد. چنین برنامه‌هایی از چند جنبه جذاب هستند: هر بعدی از آن برای افراد خاصی

جالب است» (همان: ۶۴). تنها چیزی که به باور محققان «پروفسور کویز» نداشت، عنصر آموزش بود.

محققان پی بردند که جذابیت **پروفسور کویز** در عناصر متعددی نهفته بود، از جمله: رقابت، آموزش آشکار، خویشتن‌سنجی و جذابیت ورزشی آن (همان: ۶۶). شنوندگان با همدیگر رقابت می‌کردند، درحالی‌که رقابت‌کنندگان اصلی در برنامه شرکت داشتند. وقتی که شنوندگان می‌توانستند به سؤالات پاسخ درست بدهند، خوشحال می‌شدند؛ زیرا دانش و آگاهی آنها هم بر خودشان و هم بر خانواده‌هایشان آشکار می‌گشت. هنگامی‌که نمی‌توانستند به سؤالات پاسخ بدهند، شکست خود را با بیان این که «در هر صورت، من که در برنامه شرکت نداشتم و اسمم هم از رادیو پخش نشده»، بی‌اهمیت جلوه می‌دادند (همان: ۷۴) تا بهانه‌ای برای آگاهی‌نداشتن خود بیاورند. لذا گوش دادن به برنامه پروفسور کویز یک فعالیت اجتماعی، کم‌خطر و پربها بود.

پروفسور کویز برنامه‌ای بود که برنامه تحقیقات رادیوی پرینستون در پی آموزشی کردن برنامه‌هایش بود. برای دستیابی به این هدف می‌بایست به دو نکته مهم توجه کرد: نکته اول، فهمیدن اینکه چگونه می‌توان چارچوب محتوای برنامه‌ها را تغییر داد و نکته دوم، متقاعد کردن پخش‌کنندگان برنامه که چنین تغییری کاملاً به نفع آنها تمام خواهد شد. جالب اینکه، شنوندگان رادیو هم قبلاً برنامه **پروفسور کویز** را یک برنامه آموزشی می‌دانستند درحالی‌که محققان دفتر تحقیقات رادیو معتقد بودند این برنامه به هیچ‌وجه آموزشی نیست.

«جنبه مثبت برنامه **پروفسور کویز** که همه به جز یک نفر از آن سخن گفته‌اند، و اکثراً هم آن را مهم‌ترین جنبه دانسته‌اند، «آموزشی بودن» آن است. از بیست نفر، تنها ۱۵ نفر تأکید کردند که برنامه‌ای سرگرم‌کننده هم هست، ولی هر بیست نفر، برنامه را آموزشی می‌دانستند. عنصر آموزشی حتی در بعد رقابت نیز وارد شده است؛ یعنی شنوندگان از این رقابت لذت

می‌برند، چون با استفاده از آن خشم خود را از جماعت تحصیل‌کردگان ابراز می‌دارند.^[۵] اما پر واضح است که آموزش رسمی از طریق پاسخ به سؤالات کویز حاصل نمی‌شود. پس منظور مردم، موقعی که می‌گویند این برنامه را به خاطر «ارزش آموزشی» آن دوست دارند، چیست؟» (لازارسفلد، ۱۹۴۰: ۷۵-۷۴)

لازارسفلد، نتیجه‌گیری می‌کند که دقیقاً به خاطر اینکه اطلاعات لازم برای پاسخ به سؤالات برنامه پرسش و پاسخ - که چیزهایی جزئی بودند - را نمی‌توان در یک برنامه آموزشی رسمی گنجاند، شنوندگان از برنامه لذت می‌بردند. افراد با تحصیلات رسمی از دوستان و خویشان خود بهتر پاسخ نمی‌دادند، همین امر هم باعث می‌شد اشخاص با تحصیلات پایین‌تر (که اکثریت مخاطبان را تشکیل می‌دادند) راجع به خودشان و سطح تحصیلات پایین‌ترشان احساس بدی نداشته‌باشند. اما لازارسفلد، استدلال خود را به این نتیجه‌گیری منطقی منتج نمی‌سازد. یعنی به گفته او، اگر برنامه حقیقتاً آموزشی بود، محبوب نمی‌شد. تحقیقات به دلیل ماهیت رادیو و شنونده آمریکایی نمی‌تواند به هدف مورد نظر برسد؛ یعنی دور باطل.

سریال‌های نمایشی رادیو (سریال‌های خانوادگی معمولی) دسته دیگری از برنامه‌هایی بودند که محققان، آنها را کاملاً تفریحی می‌دانستند، اما شنوندگان به ویژه زنان خانه‌دار آنها را آموزشی تلقی می‌کردند. (همان: ۵۲) شنوندگان معتقد بودند، این سریال‌ها با نشان‌دادن نحوه واکنش اشخاص دیگر به موقعیت‌های مشکل‌آفرین، به مخاطبان این آموزش را القا می‌کردند که در زندگی واقعی چگونه با مشکلات برخورد کنند. مادران برنامه‌هایی را که آموزش اخلاقی می‌دادند، ستایش می‌کردند، چون به باور آنها طرز رفتار درست را به کودکانشان یاد می‌داد.^[۶]

کتاب **رادیو و مطبوعات**، با توجه به اینکه سریال‌های نمایشی، بخش اعظم مطالب برنامه‌هایی را که مردم به آن گوش می‌دادند، تشکیل می‌دادند، خیلی کم به سریال‌های نمایشی پرداخت.^[۷] این امر تا حدی پیش‌داوری روشنفکران آن زمان را

نشان می‌دهد، که به سریال‌های نمایشی به دیده تحقیر می‌نگریستند، تا جایی که، برای چاپ و انتشار این کتاب شتاب می‌کردند.^[۸] واکنش لازارسفلد، به تعداد زیاد شنوندگان برنامه‌های پرسش و پاسخ و سریال‌های نمایشی این بود که همین چارچوب‌ها و قالب‌ها را نیز می‌توان برای آموزش مردم به‌کاربرد.

«اگر افراد سطوح پایین‌تر فرهنگی، نمی‌خواهند به برنامه‌های آموزشی گوش دهند، چرا باید آنها را وادار به چنین کاری کنیم؟ اگر ترجیح می‌دهند از طریق گوش دادن به برنامه‌ای مثل **پروفیسور کویز** نه از طریق یک بحث میزگردی آموزش داده شوند، چه اشکالی دارد؟

اینجا جایی نیست که در مورد این سؤالات به تفصیل بحث کنیم. اما یک چیز قطعی است؛ اگر جوانان احساس می‌کنند با گوش دادن به برنامه **Gangbusters** چیزی یاد می‌گیرند و اگر بزرگترها برنامه‌های «روانشناختی» را پی می‌گیرند، هیچ مربی باهوشی از این امر دلخور نمی‌شود. معلمان بایستی از این برنامه‌ها تا جایی که ممکن است در کار کلاسی خود استفاده کنند. روان‌شناسان بایستی تلاش نمایند، استاندارد برنامه‌ها را بالا ببرند؛ چون اگر این کار را نکنند، فرصت فراهم‌آمده با این برنامه‌ها برای آموزش خیل عظیمی از مخاطبان از دست می‌رود. (لازارسفلد، ۱۹۴۰: ۹۴)

به‌جای بحث و جدل صرف بر سر اینکه سطح آموزشی برنامه‌ها ارتقا یابد، لازارسفلد چند تکنیک برگرفته از آگهی‌های بازرگانی غیرجدی را توضیح می‌دهد، که می‌توان در مورد برنامه‌های جدی به کار برد. به ویژه وی از تکنیکی تحت عنوان «مخاطب‌سازی» اینگونه پشتیبانی می‌کند: اینها تکنیک‌هایی هستند که پخش‌کنندگان برنامه می‌توانند به کار ببرند، تا اطمینان حاصل کنند، برنامه‌هایشان شانس این را دارد که مخاطبان بیشتری داشته باشد. لازارسفلد به برخی از این برنامه‌ها اشاره می‌کند _

از جمله سالن گردهمایی شهر - که قبلاً هم از تکنیک‌های مخاطب‌سازی برای افزایش مخاطبان استفاده می‌کردند.^[۹]

نخستین دوره کاری راکفلر از پاییز ۱۹۳۷ تا پاییز ۱۹۳۹ طول کشید. در پایان این دوره، لازارسفلد درخواست نمود کمک‌های مالی بنیاد سه سال دیگر (یعنی تا سال ۱۹۴۲) تمدید شود. در درخواست تمدید اعتبارات مالی، لازارسفلد دو سال نخست برنامه را خلاصه نمود^[۱۰] و چند پروژه را پیشنهاد داد که در صورت ادامه اعطای بودجه، برنامه وی دنبال خواهد نمود. این پیشنهادها شامل تهیه چند بولتن کوتاه، خاص و عملی می‌شدند. در مورد اینکه چگونه برنامه‌ها را جذاب‌تر سازند، پیشنهاد برای تکمیل کتابی در مورد پخش موسیقی عامه‌پسند ارائه شد و یک پیشنهاد هم جهت بررسی تأثیر برنامه‌های رادیوی دولتی. سرانجام اینکه، گروه «کاربرد تحقیق در ساختن یک برنامه مدل در یک حوزه آزمایشی پخش برنامه‌های جدی؛ آزمایشی در زمینه مخاطب‌سازی؛ و تهیه یک برنامه مدل» را طرح‌ریزی کرده بود (لازارسفلد، ۱۹۳۹). اما برنامه مدل هرگز تولید نشد. شاید این امر به خاطر واردشدن ایالات متحده در جنگ جهانی دوم بود.^[۱۱]

در سال ۱۹۴۱، پس از مطالعه تأثیرات رادیو (به مدت سه سال)، کنفرانسی در دانشگاه شیکاگو - بیشتر به منظور روشن نمودن میزان مشمولیت دولت درخصوص رادیو - برگزار شد تا از این طریق امکانات آموزشی رادیو را بهبود بخشد و امکانات سیاسی آن را محدود نماید. مقالات کنفرانس قبل از ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم ارائه شد. در آن زمان لازارسفلد نوشت که رادیو بایستی تجاری باقی بماند، «نه به این خاطر که حسن خاصی دارد، بلکه به خاطر اینکه هیچ دلیل و مدرک معینی حاکی از اینکه مالکیت دولت بر رادیو بهتر خواهد بود وجود نداشت» (لازارسفلد، ۱۹۴۲: ۷۷). وی معتقد بود که انجمن‌های محلی مستقلی تحت هدایت قانون، باید تأسیس شوند تا اطمینان حاصل شود که برنامه‌های باکیفیتی پخش می‌شوند، تا امکانات آموزشی رادیو مورد بهره‌برداری قرار گیرد و نیز از اینکه

برنامه‌های مذکور در زمان‌های منظمی پخش می‌شوند تا مخاطب‌سازی بکنند، اطمینان لازم به وجود آید. (همان)

لازارسفلد پس از پیمایش اولیه‌اش در زمینه تحقیقات رادیو، از امکانات سیاسی رادیو واهمه داشت. وی معتقد نبود که رادیو می‌تواند تأثیر عظیمی بر افکار عمومی و در نتیجه فرایند سیاسی داشته‌باشد، بلکه عقیده داشت که می‌تواند بر تصمیمات مهم و حیاتی تأثیر بگذارد.^[۱۲] «استثناهایی در این قاعده که رادیو نیرویی محافظه‌کار است وجود دارد و نیز در مواردی که به ابطال بیانیه اصلی نمی‌انجامد. اما این استثناها شاید بر سیر تمدن تأثیر بگذارند. رئیس جمهورها در این کشور (آمریکا) اغلب با یک یا دو درصد حاشیه رأی مردمی انتخاب می‌شوند. یک یافته کلی در مورد تأثیرات رادیو ممکن است همین حاشیه کم شک و تردید را داشته باشد که نتیجه پیش‌بینی شده یک انتخابات و نقشی که رادیو در آن می‌داشته. (همان: ۷۲)

آخرین کار تحقیقاتی عمده لازارسفلد، راجع به رادیو گوش‌دادن (رادیو در آمریکا) بود، که در سال ۱۹۴۸ با همکاری پاتریشیا کندال منتشر کرد.^[۱۳] حاصل تحقیقات در قالب کتاب منتشره در سال ۱۹۴۸ پر از آمار و ارقامی جالب راجع به مخاطبان رادیو می‌باشد. این کتاب انواع شنوندگان رادیو را که وجود داشتند توصیف می‌کند و بین «طرفداران پروپاقرص»، «مشتریان متوسط» و «پرهیزکنندگان» از برنامه‌های رادیو تمایز قائل می‌شود. گوش‌دادن به رادیو در آمریکا نیز مثل رادیو و مطبوعات بین گوش‌دادن به رادیو و موقعیت اجتماعی اقتصادی، جنسیت، منافع، حرفه و دلیل ارجحیت رادیو بر رسانه‌های دیگر همبستگی قائل می‌شود. از جمله یافته‌های این مطالعه این است که افرادی که به یک شکل سرگرمی جمعی (مثل کتابخوانی) علاقه‌مند هستند بیشتر احتمال دارد به اشکال دیگر سرگرمی جمعی (مثل رفتن به سینما) مشغول شوند. (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۱۸)^[۱۴]

در یک همبستگی پی برده شد که سطح آموزش با میزان گوش‌دادن شبانه افزایش می‌یابد (همان: ۲۰) درحالی‌که همبستگی دیگری آشکار ساخت که میزان

گوش‌دادن با سطح آموزش، نسبت معکوس دارد. یعنی هم تحصیل‌کردگان و هم شنوندگان قهار رادیو از هم‌تایان خود برنامه‌های مورد علاقه بیشتری داشتند. اما تحصیل‌کردگان کلاً وقت کمتری را صرف گوش‌دادن به برنامه‌های محبوبشان می‌کردند. این نتیجه‌گیری‌ها شبیه نتایج بیان‌شده در رادیو و مطبوعات می‌باشند، اما این شباهت هرگز مورد بررسی قرار نگرفت.

کتاب گوش‌دادن به رادیو در آمریکا جریان آغازشده در کتاب **رادیو و مطبوعات** را ادامه داد تا بر این اساس مشخص گردد چگونه «گوش‌دادن جدی» را ترویج دهند (اگر چه کتاب **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا** نمی‌گوید منظور از گوش‌دادن جدی به رادیو چیست). مثل کتاب منتشره در ۱۹۴۰، کتاب چاپ‌شده در سال ۱۹۴۸ نیز آشکار می‌سازد که تحصیل‌کردگان بیش از غیرتحصیل‌کرده‌ها به برنامه‌های جدی گوش می‌دهند: «انتخاب موسیقی جدی و بحث راجع به مسائل عمومی به عنوان برنامه‌های مورد علاقه در بین دانشجویان دو برابر بیشتر از دانش‌آموزان مدارس بود.» (همان: ۲۵)

در بخش دیگری از کتاب چنین آمده است: «به عبارت دیگر، برنامه‌هایی که برجسته‌ترین تفاوت‌ها را در ذائقه افراد آشکار می‌سازند، آن نوع برنامه‌هایی هستند که نماد و نشان مأموریت فرهنگی و آموزشی رادیو می‌باشند. اینها مورد علاقه شنوندگان با تحصیلات بالا هستند، اما جذابیت چندانی برای شنوندگان لایه‌های پایین‌تر نداشتند. این امر پخش‌کنندگان برنامه رادیویی را بر سر یک دوراهی قرار می‌دهد.» (همان)

پخش‌کنندگان برنامه‌های رادیویی بر سر دوراهی قرار گرفتند، چون شرایط موجود در مجوز پخش برنامه، آنها را محدود می‌سازد به اینکه مطالبی را پخش نمایند که مورد علاقه عموم مردم است. این برنامه‌ها، از دید بسیاری «آموزشی» هستند، با وجود این برنامه‌های جدی و آموزشی زیاد سودآور نیستند.

«برای اینکه پخش‌کنندگان برنامه در کار خود موفقیت تجاری کسب کنند، نیاز به مخاطبان زیادی دارند، و پر واضح است که این مخاطبان هم اکثراً تحصیلات پایینی دارند. لذا احساس می‌کنند نمی‌توانند در پخش برنامه‌هایی که زیاد مورد علاقه افراد بی‌سواد نیست، زیاده‌روی کنند. اما برای کسب رضایت یک بخش از مخاطبان، پخش‌کننده برنامه با بخش دیگر در تقابل و تضاد قرار می‌گیرد.» (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۲۶)

تا سال ۱۹۴۸ رادیو نتوانسته بود رسانه آموزشی قدرتمندی در آمریکا باشد. کتاب **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا** به این ناتوانی اذعان می‌کند و اشاره می‌نماید که مسئولیت این امر به عهده پخش‌کنندگان برنامه است، نه شنوندگان رادیو. به نوشته مؤلفان کتاب، پخش‌کنندگان برنامه ممکن است به همان اندازه که تلاش می‌کرده‌اند برای برنامه‌های سرگرمی خود مخاطب‌سازی کنند، سعی نداشتند برای برنامه‌های آموزشی مخاطب جلب کنند. نویسندگان بر این باورند که «اگر تعداد برنامه‌های جدی بیشتر بود و اگر به دقت نوشته می‌شدند و برنامه‌ریزی درستی برایشان صورت می‌گرفت، این برنامه‌ها نیز شاید از جانب مخاطبان، مورد استقبال قرار می‌گرفتند. شاید با افزایش عرضه این برنامه‌ها، علاقه مردم نیز افزایش می‌یافت (همان: ۳۶). به عبارتی دیگر، لازارسفلد و کندال از پخش‌کنندگان برنامه خواستند در مورد برنامه‌های آموزشی جدی نیز شانس خود را امتحان نموده و تنها به پخش برنامه‌های غیرجدی (که تا سال ۱۹۴۸ این نوع برنامه‌ها را پخش می‌کردند) اکتفا نکنند.» [۱۵]

نتیجه کتاب **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا** این است که میزان مصرف برنامه‌های آموزشی رادیو در سال ۱۹۴۷، نشانگر میزان تقاضا نیست. [۱۶] این کار پخش‌کننده‌های برنامه بود که تقاضا را تبدیل به مصرف کنند. نویسندگان، پیشنهاد می‌کنند که یکی از راه‌های چنین کاری حفظ حجم و میزان برنامه‌های آموزشی در سطحی بالاتر از خواسته مخاطبان است (همان: ۴۲) تا مردم را به سطوح بالاتر

برنامه‌های جدی عادت دهند. این هم درست مثل همان نتیجه‌گیری کتاب **رادیو و مطبوعات** است. در این ده سال تحقیق روی رادیو چیزی تغییر نکرده بود.

نتیجه‌گیری و کاربردها

پس از ده سال تحقیق روی رادیو، پروژه تحقیقات رادیوی لازارسفلد، هنوز نتوانسته بود تغییری در پخش برنامه‌های رادیویی (به نسبت زمان آغاز پروژه) ایجاد نماید. اگرچه رادیو چه به عنوان رسانه آموزشی و چه به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد انگیزش سیاسی در مردم، کاملاً شکست نخورده بود، اما آن میزان کمی که نتوانسته بود انجام دهد، خیلی کمتر از آن چیزی بود که در اواخر دهه ۳۰ از آن توقع می‌رفت.

لازارسفلد و کندال در کتاب **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا** می‌نویسند:

«زمانی که رادیو اولین بار بود که به‌عنوان یک رسانه گروهی مطرح می‌شد، امید زیادی می‌رفت که بتواند در دوره آموزش بزرگسالان یک راهنما باشد. افرادی که در کودکی از فرصت‌های آموزشی محروم بودند، آنهایی که هرگز مهارت چندانی در خواندن کسب نکردند، اکنون با گوش‌دادن به برنامه‌های آموزشی تعلیم ببینند. اما این امید و آرزو هرگز برآورده نشد. تعلیم از طریق رادیو نیاز به انگیزش بیشتر و پرورش ذهنی بیشتری از آنچه انتظار می‌رفت، داشت.»
(لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۴۱)

سال ۱۹۴۸، لازارسفلد دیگر عقیده‌ای راسخ به نقش سیاسی رادیو نداشت. حداقل همچون سال ۱۹۴۱، دیگر در مورد کنترل رادیو بر دموکراسی اظهارنظر نمی‌کرد. یک توضیح محتمل برای این تغییر در نگرش این است که او بین سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۸ نظاره‌گر ناتوانی رادیو در برآورده کردن انتظارات مردم از توانایی سیاسی‌اش بود. شاید گوش‌دادن مردم به رادیو از آن چیزی که محققان در اوایل دهه

۱۹۴۰ فکر می‌کردند، پیچیده‌تر بود. شاید بتوان گفت قدرت رادیو در آنجا نبود؛ یعنی نیاز به عرضه «بی‌طرفانه» مسائل و تهیه چک‌ها و ترازها به وسیله دیگر ایستگاه‌های رادیویی و برتری رسانه‌های چاپی نسبت به رادیو مورد استفاده سیاسی قرار می‌گرفت.^[۱۷]

نه تنها نظر لازارسفلد نسبت به رادیو (بین سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۸) تغییر کرد، بلکه نگرش مردم آمریکا نیز نسبت به رادیو به‌طور کلی عوض شد. رادیو دیگر ابزار قدرتمند برای آموزش همگانی و خیزش سیاسی به شمار نمی‌رفت. «حتی جنجال‌برانگیزترین مشخصه رادیو یعنی آگهی‌های تجاری را اکثر مردم آمریکا پذیرفته‌اند». (همان: ۱۱۳) آمریکایی‌ها همچنین کمتر به امکانات سیاسی رادیو علاقه‌مند بودند.

در بخش نتیجه‌گیری کتاب **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا**، مؤلفان (همان: ۸۱) می‌نویسند:

«آن هنگام که تحقیق حاضر مورد بحث و بررسی قرار گرفت، می‌دانستیم که **کمیسیون ارتباطات فدرال** به زودی در این مورد تصمیم خواهد گرفت که آیا ایستگاه‌های رادیو نیز مثل روزنامه اجازه دارند هیئت تحریریه داشته باشند. دانستن عقیده شنوندگان راجع به این مسئله جالب خواهد بود».

آنچه این تحقیق معلوم می‌سازد این است که در مورد پرسش‌های مربوط به کمیت آگهی‌های تجاری، با تشریح دو طرف مسائل عمومی (مثل «بی‌طرفانه بودن»)، یعنی کمیت برنامه‌های آموزشی و رعایت درستی و صحت اخبار، مردم احساس می‌کردند که رادیو یا باید تحت هدایت کسی نباشد یا افرادی از خود آن صنعت آن را کنترل کنند (همان: ۸۹). کنترل دقیق رادیو لزومی نداشت:

«این یافته‌ها هم به لحاظ عملی الزاماتی دربردارند و هم به لحاظ روان‌شناختی جالب می‌باشند. در حال حاضر، این احتمال وجود ندارد که جنبش مردمی نیرومندی برای کنترل

بیشتر بر رادیو وجود داشته‌باشد؛ اما شرایط، ممکن است عوض شود و چنین جنبشی بیشتر محتمل خواهد بود در صورتی که شنوندگان از مسائل مورد علاقه خاص خود در رادیو رضایت نداشته‌باشند.» (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸:

۱۵۴-۱۰۳)

نویسندگان فکر نمی‌کردند که چنین جنبشی برای کنترل رادیو محتمل باشد. اگر تحولاتی در امکان استفاده از رادیو برای اهداف بدخواهانه صورت می‌گرفت، عموم مردم از طریق گزارشات منتشره در روزنامه‌ها از آن مطلع می‌شدند (همان: ۱۱۲). مؤلفان (همان) می‌نویسند:

«مردم آمریکا حقیقتاً رادیو را یک حوزه مهم تلقی می‌کنند، به‌علاوه، به مطبوعات چشم دوخته‌اند تا از این حوزه خبری دریافت کنند. در درازمدت روزنامه‌ها پی خواهند برد که ارائه اطلاعات بهتر راجع به رادیو به نفعشان خواهد بود، چون تیراژ آنها را بالا می‌برد و پوشش خبری آنها را نیز کامل‌تر خواهد نمود.»

این دو رسانه خبری مکمل هم بر همدیگر نظارت خواهند کرد. در گزارش‌ها و سوابق داخلی منتشره راجع به بنیاد راکفلر، کار لازارسفلد فقط به این خاطر مورد ستایش قرار گرفته‌است که توصیف مهمی از تأثیر رادیو بر جامعه آمریکا به‌دست می‌دهد. انتظاراتی که از این کار در آغاز می‌رفت، برآورده نشد، اما نویسندگان این گزارش‌ها و سوابق، ظاهراً اهمیتی برای این امر قائل نبودند. احتمال استفاده از این تحقیق برای ایجاد تغییری در سطح آموزشی رادیو تا اندازه زیادی نادیده گرفته شده‌است:

«هنگامی که مسئولیت انجام این مطالعات پذیرفته شد، چیز زیادی (یا اصلاً هیچ چیزی) در مورد مخاطبان رادیو و ماهیت گوش‌دادن به رادیو فراتر از مطالعات انجام‌گرفته برای

پخش کنندگان آگهی های تجاری معلوم نبود. البته این دسته هم در اصل به این علاقه داشتند که مخاطبانی پیدا کنند تا محصولات تبلیغ شده را بخرند.» (استیونس، ۱۹۴۸: ۳۳)

بنیاد راکفلر، کار لازارسفلد را به عنوان توسعه ای روش شناختی موفقیت آمیز تلقی می کند و ناتوانی آن در ایجاد تغییرات سیاسی را نادیده گرفته و تصریح می کند که:

«این مطالعات ناقص هستند، از آنجایی که دکتر پل ف. لازارسفلد که آنها را هدایت نموده اولین شخصی است که اعتراف می کند به اینکه از این مطالعات فواید چندانی حاصل نمی شود و محدود به گوش دادن به برنامه های جاری می شوند. اما روش های نوینی برای تحقیق ابداع نموده اند که می توان از آنها در بررسی واکنش ها به برنامه های امتحان نشده به کار روند، به ویژه در ابزاری که تحت عنوان تحلیل گر برنامه شناخته شده است.» (همان)

اینکه گفته می شد کار لازارسفلد، دارای تأثیراتی سیاسی بود، بدین منظور بود که این تأثیرات مربوط به افرادی بود که خارج از دفتر تحقیقات رادیو از اسناد و مدارک مکتوب در پروژه استفاده می کردند تا نیاز به تهیه برنامه های جدی تر را توجیه نمایند:

«واقعیات اساسی راجع به شنونده رادیو، به عنوان یک فرد دارای ذائقه و علایق خاص، و نه صرفاً به عنوان خریدار محصولات تبلیغ شده، اکنون در دسترس می باشد. هنوز این امکان برای پخش کننده برنامه وجود دارد که در درجه نخست به تأثیراتی فکر کند که می خواهد با پخش برنامه حاصل شود، اما نمی تواند به طور کامل واقعیات موجود را نادیده بگیرد، به ویژه واقعیات مربوط به موقعیت هایی که به او یادآوری

می‌شود. مسئولیت وی خدمت‌رسانی به مردم است و این مسئولیت هم جزو قوانین مذکور در مجوزش می‌باشد. (همان:

(۳۴)

ریموند فوسدیک، یکی از رؤسای سابق بنیاد راکفلر، در کتابش تحت عنوان **داستان بنیاد راکفلر** می‌نویسد که یکی از اهداف کمک‌های مالی راکفلر ایجاد مرکزی برای تحقیقات رسانه‌ها بود که ویژگی‌های شنوندگان رادیو را گردآوری و نگهداری نماید. وی تأکید می‌کند:

«تحقیق انجام گرفته با پروژه دانشگاه‌های پرینستون و کلمبیا، توصیفی، مشروح و دقیق از تحقیقی را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را در پیش‌بینی و امتحان و تست کردن واکنش برنامه‌های امتحان‌نشده نیز به کار برد. علاوه بر این، گزارشات به دست آمده از این مطالعات به‌طور گسترده‌ای در صنعت رادیو به کار رفته‌اند.»^[۱۸] (فوسدیک، ۱۹۵۲: ۲۴۷-۲۴۶)

اما در ارزیابی نتایج دفتر تحقیقات رادیو، فوسدیک به امید و امکان تغییر رادیو اشاره نمی‌کند، که وی هنگام تشریح آغاز پروژه تحقیقات رادیو آن را مطرح می‌سازد. این آخرین قدم هرگز به‌وسیله پروژه تحقق نیافت.

ضمائم

1. Paul F. Lazarsfeld and Patricia L. Kendall. Radio Listening in America. Prentice – Hall, Inc., New York, 1948. p 85

۲. طرح‌هایی روی پیمایش رادیو: پریستون ۶۷۰۰۰ دلار کمک مالی دریافت می‌کند تا مطالعه‌ای گسترده انجام دهد. (نیویورک تایمز، ۲۰ اکتبر ۱۹۳۷)

۳. محققان بر این باور بودند که مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها موفقیت یک برنامه را رقم می‌زنند. یکی از گزارش‌گران **تایمز** (۱۹۳۸) نوشت: «در جستجو برای یافتن عناصر اصلی یک برنامه موفق رادیویی، مدیران رادیو امیدوارند به برنامه‌ریزی بهتر و اجرای برنامه‌های آموزشی و غیرتجاری کمک کنند.»

۴. لازارسفلد، برنامه‌های خبری را برنامه‌های جدی نمی‌دانست. به‌خاطر اهمیتشان برنامه‌های خبری به‌طور جداگانه در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند. گرچه شاید به لحاظ روش شناختی اشکالی نداشت، اما طبقه‌بندی برنامه‌های خبری (که میزان قابل توجهی از وقت شنونده «جدی» را تشکیل می‌داد) تحت عنوان «غیرجدی» همراه با هدف ضمنی تحقیق (یعنی افزایش میزان برنامه‌های جدی)، به محدودیت در راه‌هایی می‌انجامید که از طریق آنها تحقیق نتایجی مثبت و عملی به بار می‌آورد.

۵. یعنی شنوندگان تحصیل‌نکرده نیز اغلب به خوبی شنوندگان تحصیل‌کرده عمل می‌کردند.

۶. نقل قولی از یکی از مادران در این کتاب بدین صورت آمده‌است: «داستان‌های عمه جنی برای بچه‌ها مناسبند. داستانی راجع به یک درخت‌اندازی هست که مردی را می‌کشد و اجازه می‌دهد برادرش گناه آن را به گردن بگیرد. هنگامی که وقت محاکمه فرا رسید، وی اعتراف کرد. می‌خواهم فرزند من این داستان را بشنود. به او درس می‌دهد که حقیقت را بگوید و بهتر است این کار را فوراً انجام دهد.» (لازارسفلد، ۱۹۴۰: ۵۲)

۷. جدولی در این کتاب هست که گزارش می‌دهد، سریال‌های نمایشی به نسبت برنامه‌های دیگر رادیو بیش از پنج برابر شنونده داشتند (لازارسفلد، ۱۹۴۰: ۵۰). کمبود تجزیه و تحلیل روی برنامه‌های سریالی با مقاله‌ای که برنامه تحقیقاتی دو سال بعد از آن منتشر کرد جبران شد، یعنی: مقاله همان ج. کافمن، «جذابیت سریال‌های روزانه خاص» چاپ‌شده در تحقیقات رادیو، صص ۱۹۴-۱۹۶، ۱۹۴۸: Helen J. Cauffman. The appeal of specific daytime serials, In Radio Research 1942-1948, Deull, Sloan and Pearce, New York, 1944

۸. برای توصیف نحوه تهیه رادیو و مطبوعات به بخش ضمیمه مراجعه کنید.
۹. به‌عنوان نمونه‌ای از مخاطب‌سازی، تهیه‌کننده‌های **سالن اجتماعات شهر** جزو‌های تهیه کردند و در آن به توصیف انتخاب بازیگران، پس‌زمینه آنها و موضوعات مورد بحث در برنامه هفتگی پرداختند. محققان پی بردند که خواندن جزوه قبل از گوش دادن به برنامه تجربه شنوندگان **سالن اجتماعات شهر** را بهبود می‌بخشید.

این تکنیک مخاطب‌سازی هنوز هم به کار می‌رود. در اوایل دهه ۱۹۸۰، سیستم پخش برنامه عمومی (PBS) مجموعه‌ای از نمایش‌نامه‌های ویلیام شکسپیر را برای تلویزیون تهیه نمود. در همین زمان، این شبکه مطالبی چاپی راجع به نمایش‌نامه‌ها تهیه و در دبیرستان‌ها توزیع می‌نمود تا بینندگان در بین دانش‌آموزان پیدا کند.
۱۰. در درخواست اعانه خطاب به بنیاد راکفلر، لازارسفلد نوشته است: «دو سال نخست پروژه تحقیقات رادیو کاملاً تجربی و با هدف جستجوی جنبه‌های گوناگون تحقیقی احتمالی در زمینه رادیو به‌عنوان ابزار ارتباطات اجتماعی بود. این مجموعه اطلاعات، زمینه کاری را مطرح و مشخص می‌سازد. طرح‌ریزی این نقطه به بعد بر مطالعه شرایط لازم جهت مؤثرتر کردن برنامه‌های برجسته اجتماعی متمرکز می‌شود. این کار تاکنون جذابیت کم چنین برنامه‌هایی را نشان داده است. مثلاً هیچ بنیانی برای این آرزوی خوش‌بینانه و مبهم نیست که رادیو، با این طرز عملکردش، بتواند

مسئله بالا بردن سطح اطلاعات ضروری مردم را حل نماید؛ مردمی که عادت به دریافت این اطلاعات از طریق خواندن یا هر کانال دیگری ندارند.

دو عامل اصلی در ضعف کنونی این برنامه‌های جدی و آگاهی‌بخش رادیو دخیلند:

الف: عنصر خودگزینشی در گوش‌دادن که در دو سال نخست پروژه تحقیقات رادیو آشکار شد. این امر مانعی جدی برای هدف اصلی برنامه‌های جدی در تغییر در افکار و اعمال و نه تصدیق موارد حاضر می‌باشد.

ب: ناتوانی برنامه‌های جدی جاری در مواجهه با چالش برنامه‌های موفق تجاری رقیب با یادگیری از این برنامه‌ها و ایجاد مهارت‌های مناسب برای چارچوب و سطحی از جذابیت روان‌شناختی. می‌توان حقه‌هایی را طرد کرد که برای برنامه‌های فریبنده و ظاهراً آموزشی مثل **پروفیسور کویز** مخاطبانی جذب می‌کنند و نگه می‌دارند یا می‌توان این برنامه‌ها را بررسی کرد و فهمید چرا «homo Americanus» به آنها پاسخ می‌دهد». (لازارسفلد، ۱۹۳۹: ۳-۱)

۱۱. جنگ جهانی دوم از نظر مالی و تحقیقاتی برای لازارسفلد و دایره تحقیقات اجتماعی رادیو (که دفتر تحقیقات رادیو در سال ۱۹۴۱ رسماً به زیرمجموعه آن بدل شد) فرصتی فراهم آورد. در خلال جنگ جهانی دوم، دفتر اطلاعات جنگ با دفتر تحقیقات رادیو قرارداد بست تا روی تبلیغات و آثار آن تحقیق کند. «جنگ باعث شد که ادامه مجموعه تحقیقات رادیو که در سال ۱۹۴۱ آغاز شده بود به لحاظ فنی دچار مشکل شود. در همین حال، مسئولیت گسترش حوزه‌ای را به عهده داشت که در آن تحقیقات روی ارتباطات اهمیت زیادی پیدا کرده بود... بر خلاف واهمه‌ای که در آغاز جنگ ابراز می‌شد، فوریت حاضر از تحقیق جلوگیری نمی‌کند، بلکه اهمیت آن را برجسته ساخته و نیاز به توسعه مستمر آن را افزایش داده است.» (نگاه کنید به:

Paul F. Lazarsfeld and Frank N. Stanton, editors. *Radio research 1942-1948*. Deul. Sloan and Pearce, New York, 1944. p. 70

جنگ جهانی دوم آغاز ارتباط یافتن لازارسفلد با وزارت دفاع در قرارداد روی پروژه‌های تحقیقات جامعه‌شناختی است. این ارتباط در اصل با دفتر تحقیقات نیروی دریایی تا زمان مرگ لازارسفلد ادامه یافت. یکی از نوآوری‌های روش‌شناختی و فنی عمده در این دوره، ابداع تحلیل‌گر برنامه بود (لازارسفلد و استانتون، ۱۹۴۴) که یک دستگاه نسخه‌بردار بود که واکنش‌های خواننده را به یک برنامه بر نواری کاغذی ثبت می‌کرد. همزمان ده شنونده را می‌توان هر یک با قلمی جداگانه ثبت نمود. هر شنونده دو دکمه در اختیار دارد، یکی را در صورت جالب بودن برنامه فشار می‌دهد و دیگری را هنگامی که برنامه چندان جالب نبود. نسخه‌ای خطی از برنامه در بالای کاغذ چاپ می‌گردد که به محققان امکان می‌دهد بین گفت‌وگویی در برنامه رادیویی و رضایت یا عدم رضایت شنونده ارتباط ایجاد کنند. تحلیل‌گر برنامه در جنبه‌هایی از برنامه رادیویی مثل مقدمه، جلوه‌های صوتی، فلاش‌های خبری، اطلاعیه‌های بازرگانی، پخش موسیقی و برای مقایسه دو فیلم آموزشی به کار می‌رفت. تحلیل‌گر برنامه تا امروز هم توسط رادیوی کلمبیا به کار گرفته می‌شود. نگاه کنید به:

Leorah Ross. Personal communication. October, 1986.

۱۲. از نظر لازارسفلد، رادیو، به ویژه در آمریکا با بیشترین تمرکز ایستگاه‌های رادیویی در جهان، تأثیری بیشتر محافظه‌کارانه داشت (لازارسفلد، ۱۹۴۲: ۶۷). این بیشتر بدین خاطر است که بودجه خود را از طریق تبلیغات به دست می‌آورد. برای جذب مخاطبان بیشتر، رادیو نمی‌تواند از ایدئولوژی مورد پذیرش و درخواست شنونده فراتر رود. یک شنونده به راحتی می‌تواند ایستگاه رادیویی دیگری پیدا کند. به اعتقاد لازارسفلد محافظه‌کاری رادیو نتیجه کنش‌های پخش‌کنندگان و شنوندگان بود. برنامه‌های رادیویی، تحت بررسی لازارسفلد مایل بودند نگرش‌هایی را تقویت کنند که با میل مخاطبانش سازگار بود. وی می‌نویسد، به‌عنوان مثال سریال‌های معمولی خانوادگی میل به تأکید روی ارزش‌های طبقه متوسط داشتند در حالی که

برنامه‌های به زبان خارجی در ایالات متحده بر حس نوستالژی نسبت به سرزمین مادری مربوط به آن زبان تأکید می‌کرد. ثانیاً اینکه، شنوندگان مایل بودند به برنامه‌هایی گوش دهند که از قبل زمینه درک آن را داشتند. مثلاً مطالعه‌ای بر روی یک شو رادیویی که راجع به خصایل و فضایل قومیت‌های مختلفی بود که به ایالات متحده مهاجرت کرده بودند، و هدفش ایجاد هماهنگی بین این جوامع بود، آشکار ساخت که هر جامعه‌ای تنها به بخشی گوش می‌داد که نشانگر و نمایانگر خودش بود. (همان: ۶۸-۶۷)

۱۳. **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا** ادامه پروژه تحقیقاتی سال ۱۹۴۵ لازارسفلد

بود، تحت عنوان **مردم به رادیو می‌نگرند**. نگاه کنید به:

Paul F. Lazarsfeld and Harry Field. *The People Look at radio*. University North Carolina Press, chapel Hill, North Carolina, 1974.

۱۴. در تقسیم پیمایش به چند زیرمقاله، لازارسفلد و کندال از اصطلاح سطح آموزش برای سنجش طبقه اقتصادی اجتماعی استفاده می‌کنند (به جای مثلاً سطح درآمد و داشتن تلفن). در دفاع از این، آنها نوشته‌اند: «تفاوت چندانی نمی‌کند که از چه شاخص خاصی برای طبقه‌بندی مردم به لایه‌های اجتماعی استفاده کنیم. هر یک از چهار یا پنج سنجش منطقی در یک پیمایش راجع به گوش‌دادن به رادیو تقریباً همان نتایج را به بار می‌آورد. به دلایل متعددی ما از آموزش به عنوان شاخص خرد در بحث بعداً استفاده می‌کنیم (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۲۴). لذا، اکثراً آمار و ارقام عرضه‌شده در این کتاب براساس سطح آموزش در جداول فهرست‌بندی شده‌اند.

۱۵. برنامه‌های پرسش و پاسخ (Quiz) همچنان مخاطبان زیادی در میان «لایه‌های دارای تحصیلات متوسط» (یعنی کسانی که دارای تحصیلات دبیرستانی بودند نه دانشگاهی) پیدا می‌کرد و این افراد همچنان بر این باور بودند که برنامه‌های مسابقه پرسش و پاسخ تا حدودی آموزشی می‌باشند. **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا** همان گفته **رادیو و مطبوعات** را مبنی بر اینکه برنامه‌های پرسش و پاسخ

آموزشی نیستند، تکرار کرد و دلایل آن نیز همان‌هایی بودند که قبلاً ذکر شده بود. (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۲۵)

۱۶. این پارادوکس در بحث از شنوندگان مؤنث بیشتر آشکار می‌شود. به گفته مؤلفان، زن متوسط آمریکایی، درست مثل جوان متوسط آمریکایی به امور جاری علاقه‌ای ندارد. این واقعیت در حیطه‌های رفتاری زیادی کشف شده است به طوری که ما تعجب نمی‌کنیم وقتی می‌بینیم در علایق مردم نسبت به برنامه‌های رادیو نیز منعکس می‌شد (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۲۷). آنها پی برده‌اند که علاوه بر بیشتر بودن خانم‌ها در گوش دادن به سریال‌های روزانه رادیو، تمایل بیشتری به گوش دادن شبانه به برنامه‌های نمایشی غیرسریالی، شوهای مسابقه پرسش و پاسخ، و یا موسیقی شبه کلاسیک (که در این تحقیق با «موسیقی جدی» متمایز شناخته شده است) نشان داده‌اند. با وجود این، این تحقیق آشکار ساخت که به لحاظ تقاضای برنامه‌های جدی مذکر و مؤنث با هم تفاوتی ندارد (همان: ۴۱). گرچه زنان برنامه‌های کمتر جدی را به نسبت مردان گوش می‌دادند، به گفته گزارشگران، تقاضای برابری داشتند.

لازارسفلد و کندال برای اینکه چرا زنان «به امور جاری علاقه‌مند نیستند» توضیح چندانی ندارند. گرچه احتمالاتی چند به ذهن خطور می‌کند. از جمله دورنگه داشتن سیستماتیک زنان از قدیم از «امور جاری یا سپردن کارها (یا برنامه‌ها)ی خاص و وقت‌گیر به زنان به طوری که وقت کمی برای کارهای دیگر برای آنها باقی می‌ماند. یا می‌توان گفت، اشتباه پیمایشی ممکن است دلیل این یافته باشد. یعنی این تحقیق ممکن است علاقه به «امور جاری»، بلکه علاقه به «امور جاری مربوط به مردان» را نسنجیده باشد.

۱۷. در **گوش‌دادن به رادیو در آمریکا**، مؤلفان می‌نویسند: آمریکایی‌ها به رادیو اعتماد می‌کردند که توصیف «بی‌طرفانه‌ای» در اخبارش داشته باشد. ۷۹ درصد از بین نمونه‌ها گفتند که ایستگاه‌های رادیو، معمولاً در ارائه پرسش‌های عمومی مربوط به

دو طرف، بی‌طرف هستند. هنگامی که همین سؤال در مورد روزنامه‌ها پرسیده شد، تنها ۵۵ درصد پاسخ دادند که آنها فکر می‌کنند روزنامه‌ها بی‌طرف هستند (این اعداد در سال ۱۹۴۵ به ترتیب ۸۱ درصد و ۳۹ درصد بودند) (لازارسفلد و کندال، ۱۹۴۸: ۵۴). اگر رادیو پوششی بی‌طرفانه و بدون پیش‌داوری از اخبار داشت، پس چگونه می‌شد بر افکار عمومی تأثیر بگذارد.

۱۸. نیاز به انجام مطالعاتی بیشتر برای پاسخ به سؤالات اساسی در حوزه جامعه‌شناسی، اکثراً به خاطر دامنه محدود مطالعات قبلی امری معمول بود. به‌عنوان مثال، در آوریل ۱۹۵۳، لازارسفلد در مقابل کمیته فرعی بزهکاری جوانان سنا شهادت داد. سناتورها می‌خواستند بدانند آیا جنایت و خشونت نمایش داده‌شده در تلویزیون جوانان را به سوی بزهکاری دوره جوانی سوق خواهد داد؟ لازارسفلد تنها این مقوله را به سناتورها توانست بگوید که در مورد تأثیرات تلویزیون بر کودکان اطلاعاتی در دست نیست. نگاه کنید به

Milton Berliner The insight into TV Programming is dim.
Washington Daily News, April 8, 1953.

علاوه بر این لازارسفلد تلاش کرد سناتورها را آگاه سازد که تحقیقات انجام‌گرفته از طرف وی به او اجازه قضاوت ارزشی راجع به حوزه تحت مطالعه‌اش را نمی‌دهد.

مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین؛ ۱۹۵۷-۱۹۵۵

«در بهار سال ۱۹۵۴ رابرت م. هاچینز، در مجله‌ای مشهور، این ایده را مطرح نمود که روحیه حرفه معلمی در حال نابودی است. چند ماه بعد صندوق برای جمهوری این مطالعه را آغاز نمود. راسل کیرک و محافظه‌کاران دیگر اظهار شک و تردید کردند: چگونه می‌توان توقع داشت مطالعه‌ای که این صندوق روی آن سرمایه‌گذاری کرده است، کاری غیر از تأیید اعتبار رئیسش انجام دهد؟ در اردوی لیبرال سیدنی هوک بر این باور بود که در مورد بیانات هاچینز مبالغه شده است. مشخصاً اینکه هیچ کس این سؤال را مطرح نکرد که بیانات چه معنایی داشتند و با چه ابزاری می‌توان آن را تأیید یا رد کرد؟»^[۱]

(ذهنیت آکادمیک، صفحه ۷۲)

«ذهنیت آکادمیک»، گزارش یک‌جلدی از «مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین»، در مدت دو سال است که توسط دایره تحقیقات اجتماعی کاربردی انجام گرفت. این گزارش شامل ۲۶۵ صفحه آمار مربوط به خلاصه پیمایشی دقیق می‌شود که در ۱۶۵ دانشکده و دانشگاه در سراسر ایالات متحده انجام گرفته است. در جای جای این آمار نقل‌قول‌هایی از اساتیدی که با آنها مصاحبه صورت گرفته است، آمده تا احساس تهدیداتی که این اساتید در مواجهه با آزادی‌های آکادمیک خود در طول دوران مک

کارتی^[۳] داشتند را منتقل کند. بعد از کار لازارسفلد و واکنر تیلنر پسر^[۳] گزارشی صد صفحه‌ای از یک بررسی انجام‌گرفته توسط دیوید راسیمن آمد که خود بررسی نگرانی معلمان را با مصاحبه مجدد با صدها شرکت‌کننده و کلیه مصاحبه‌کننده‌ها، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد.^[۴]

ذهنیت آکادمیک با سرمایه‌گذاری صندوق برای جمهوری بود که بنیادی انسان‌دوستانه است و بنیاد فورد، آن را در سال ۱۹۵۱ جهت حفاظت از «آزادی‌های مردم‌سالارانه» ایجاد نمود. این فصل انگیزه‌های این صندوق را بر این سرمایه‌گذاری روی ذهنیت آکادمیک و گزارش منتشرشده مورد کاوش قرار می‌دهد.

ذهنیت آکادمیک به دلایل گوناگون در تضاد مستقیم با پژوهش رادیویی قبلی لازارسفلد قرار دارد: دلیل نخست؛ آژانس‌های سرمایه‌گذاری (بنیاد راکفلر و صندوق برای جمهوری متعلق به بنیاد فورد) متفاوتی در زمان انعقاد قرارداد روی پژوهش بودند. در حالی که بنیاد راکفلر بیشتر پول خود را در زمان حیات جان د. راکفلر جهت ارتقای سلامت بشر دریافت می‌کرد، بنیاد فورد بخش اعظم هدایای مالی خود را با مرگ فورد جهت جاودانه‌ساختن مقام و مرتبه فورد می‌گرفت.

دلیل دوم؛ درحالی که بنیاد راکفلر از پژوهش‌های علوم اجتماعی تا سال ۱۹۲۸ (به جز یک مورد در سال ۱۹۱۴) دوری می‌جست و پس از آن نیز تنها دنبال پژوهش‌هایی بود که جنجالی نبودند، صندوق برای جمهوری، تاریخ انسان‌دوستانه‌اش با سرمایه‌گذاری روی برنامه‌های پژوهشی علوم اجتماعی جنجال برانگیز آغاز می‌شود. در حقیقت سرمایه‌گذاری روی برنامه‌های پژوهشی جنجالی علوم اجتماعی یکی از اهداف ایجاد صندوق بود.

دلیل سوم اینکه؛ درحالی که پژوهش رادیویی لازارسفلد به منظور تولید دانشی بود که جهت نظارت بر پخش‌کننده‌های برنامه‌های رادیویی قابل استفاده باشد _ یا حداقل بتواند برنامه‌ریزی آموزشی را برانگیزد _ بررسی نگرانی معلمان ظاهراً صرفاً به منظور خلق مانیفست سیاسی بود که به جزئیات تأثیر مک کارتیزم بر دنیای

آکادمیک می‌پرداخت. این واقعیت را نباید فراموش کرد، که هر دوی این پروژه‌ها از نواقصی برخوردار بودند و تأثیر محتمل این امر بر توسعه فکری لازارسفلد در بخش «نتیجه‌گیری» این پایان‌نامه مورد کاوش قرار می‌گیرد.

صندوق بنیاد فورد برای جمهوری

گرچه هنری فورد، بنیاد فورد را در ۱۹۳۶ جهت «ارتقای آسایش بشر» بنیان نهاد، اما بودجه کافی برای رسیدن به این هدف در اختیار آن قرار نمی‌داد. بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۸، بنیاد هرگز بیش از یک میلیون دلار در سال به جهت محدودیت‌های مالی اختصاص نداد. در طول این دوران، مبالغی در اصل به بیمارستانی بخشیده می‌شد که هنری فورد چند سال پیش آن را تأسیس کرده بود.^[۵]

آرزوی هنری فورد این بود که هرگز اکثریت سهام کمپانی خودرو فورد به کسی خارج از خانواده فورد فروخته نشود. در زمان مرگش، دارایی‌های هنری و ادسل فورد نود درصد سهام عظیم شرکت خودرو فورد را دربرگرفت. وصیت‌نامه فورد این سهام را به بنیاد فورد منتقل نمود تا از مالیات بر آن جلوگیری کند.^[۶] در سال ۱۹۴۹، بنیاد فورد قبلاً محقر و معمولی ناگهان تبدیل به ثروتمندترین بنیاد تاریخ جهان شد.^[۷] با حل و فصل نهایی دارایی هنری فورد و ادسل فورد، بنیاد فورد قادر شد «برنامه‌های خود را در جهت ارتقای آسایش بشر گسترش دهد».^[۸] در تدارک این پول، بنیاد فورد کمیته بررسی به ریاست ه. روان گایزر^[۹] تشکیل داد تا مشخص سازند چگونه این مبلغ هنگفت خرج شود.

به‌جای گردآوری فهرستی از پروژه‌هایی که ارزش سرمایه‌گذاری را داشته باشند، کمیته بیانی‌ای را منتشر کرد که در آن انگیزه‌ها و اهداف بنیاد در دنبال‌نمودن کارهای انسان‌دوستانه توضیح داده شده بود. برخلاف بنیاد راکفلر، بنیاد فورد از همان آغاز هستی‌اش با کارهای سیاسی درآمیخته بود. اعضای هیئت امنای مأموریت خود را در ترویج گروه‌ها و ایده‌های سیاسی می‌دیدند که نسبت به آنها گرایش داشتند. یکی از

این ایده‌ها، «آسایش سیاسی» انسان به معنای تقویت و گسترش حکومت‌ها و سنت‌های مردم‌سالار در دنیا بود.

کمیته بررسی بر این باور بود که «مهم‌ترین مسئله فرا روی جهان در حال حاضر جلوگیری از جنگ جهانی _ بدون قربانی کردن ارزش‌ها و اصول خودمانی _ و حرکت مداوم در جهت دستیابی به صلحی پایدار است» (فورد، ۱۹۴۹: ۲۵). اما در همین حال، کمیته نوشت که باید با کمونیسم چه در داخل و چه در خارج جنگید؛ چون کمونیسم تهدید علیه «آسایش سیاسی» بود. با وجود این، کمیته احساس می‌کرد، «اقدام ملی صرفاً مبتنی بر ترس از کمونیسم، بر واکنش نسبت به تاکتیک‌های تمامیت‌خواهانه یا بر ضروریات فوری پرهیز از جنگ، تدافعی و منفی خواهد بود» (همان: ۲۱). به عبارت روشن‌تر، «فعالیت‌های خرابکارانه را نمی‌توان به نام آزادی مورد چشم‌پوشی قرار داد، بلکه بایستی ملت را از خطرات داخلی مصون نگه‌داشت. اما اگر نارضایتی را سرکوب نماییم و وفاداری را در هم‌شکلی و هم‌نوایی بجویم، دموکراسی به خطر خواهد افتاد. مسئله، خلاصی یافتن از خیانت بدون به‌خطرانداختن آزادی است.» (همان: ۲۸)

لازم بود از دموکراسی در مقابل تهدید کمونیسم دفاع شود، و همچنین در مقابل کسانی که درون ایالات متحده از اصطلاح «تهدید» استفاده می‌کردند تا به قدرت برسند. کمیته می‌خواست حامی برنامه‌های باشد که «حذف محدودیت‌ها بر آزادی اندیشه، تحقیق و تفحص و بیان را در ایالات متحده و گسترش خط‌مشی‌ها و جریان‌ها حافظ این حقوق در برابر تنش مداوم بین‌المللی» را ترغیب نماید (همان: ۶۲). علوم اجتماعی برای یافتن راه‌هایی که طبق آن سیاست‌های جدید رسیدن به امنیت ملی آزادی‌های دموکراتیک را محدود می‌نمودند، قابل استفاده بود:

«آنچه ضروری به نظر می‌رسد پرسش‌ها و تحلیل‌های بی‌طرفانه و جامع _ غیر دولتی و خالی از تعصب _ است تا نتیجه‌گیری‌های قابل اعتمادتری حاصل آید و پیشنهادات

سازنده تری نیز ارائه شود. نخستین قدم در پیمایشی که بی طرفانه حمایت می‌شود، درک عمومی گسترده‌تر نسبت به این امور و استلزامات آنهاست. بدون چنین تجزیه و تحلیل و درکی خطر بزرگی وجود دارد که ما بر سر ابعاد اساسی دموکراسی ناخواسته سازش کنیم. (فورد، ۱۹۴۹: ۶۶)

در ژانویه ۱۹۵۱ رابرت م. هاچینز^[۱۰] و و. ه. فری^[۱۱] با پل هافمن، که آن زمان رئیس بنیاد فورد بود، گفت‌وگو کردند، تا به فکر تأسیس «کمیسیون ملی برای پاسداری از اصول دموکراتیک در دوران پر از کشمکش‌های بین‌المللی»^[۱۲] باشند. در اگوست ۱۹۵۱، هاچینز در یادداشتی دو صفحه‌ای تحت‌عنوان «صندوق برای آزادی‌های دموکراتیک» این عقیده را ابراز داشت که جنگ علیه کمونیسم در ایالات متحده تأثیرات ناجوری بر آزادی مدنی مردم داشته باشد.

از آنجایی که بنیاد فورد و هافمن هدف مبارزان ضد کمونیسم قرار گرفته بودند، هافمن تجربه مستقیمی از تهدید علیه آزادی‌های شخصی داشت که نمونه بارز این تهدیدات میهن‌پرستان خودخوانده، بودند.

صندوق برای جمهوری، همان‌گونه که این سازمان بعدها این‌گونه نامگذاری شد، برای این به‌وجود آمده بود تا در مقابل موج مکارتیسم که در اوایل دهه پنجاه قرن بیستم ایالات متحده را فراگرفته بود، بجنگد. هدف صندوق این بود که به‌عنوان یک سازمان مستقل از بنیاد فورد عمل کند: در اصل بنیاد به صندوق، اعانه یک‌جا و هنگفتی اعطا می‌کرد و سپس «حتی در صورت متضرر شدن اجازه می‌داد کار خود را به انجام برساند». (کلی، ۱۹۸۱: ۱۸، به نقل از هنری فورد دوم)

ایجاد صندوق مجزا برای پاسداری از «آزادی‌های دموکراتیک» به‌جای سرمایه‌گذاری مستقیم از جانب خود بنیاد فورد، بیانگر ترک شیوه کاری سابق بنیاد نبود. بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بنیاد فورد چندین سازمان انسان‌دوستانه مستقل را تشکیل داد که از این میان صندوق برای جمهوری، کمترین بودجه را می‌گرفت و در

فعالیت‌هایش از همه رک و صریح‌تر عمل می‌نمود. علاوه بر صندوق برای جمهوری، بنیاد فورد، صندوق برای ترویج آموزش و پرورش را با کمک‌هایی بالغ بر ۱۷/۵ میلیون دلار در سال ۱۹۵۱، صندوق برای آموزش بزرگسالان (در ۴/۴، ۱۹۵۱، ۳/۸ میلیون دلار)، صندوق اروپای شرقی (در ۱۹۵۱، ۳/۸ میلیون دلار)، شورای منابع کتابخانه‌ای (در ۱۹۵۶، ۳۱/۵ میلیون دلار) و آزمایشگاه‌های تسهیل‌گر آموزشی (در ۱۹۵۸، ۲۸/۸ میلیون دلار) را تشکیل داد.^[۱۳] این ایده که بنیاد فورد بایستی وظیفه ارتقای آسایش بشر را به سازمان‌های جانبی بسپارد از آن‌هاچینز بود. (نیلسن، ۱۹۷۲: ۸۱)

اهداف تشکیل سازمان‌های جدید به جای سرمایه‌گذاری روی پژوهش به طور مستقیم از جانب بنیاد فورد، عبارت بودند از:

- میل به دورنگه‌داشتن بنیاد فورد از کارهای «خرد».
- این امید که بنیاد، به‌ویژه در حوزه‌های به لحاظ سیاسی حساس، نهادی مستقل هیئت امنایی خواهد داشت که در زمینه کاری خودش حامیان مقتدرتری خواهند بود.
- این باور که بنیادی تک‌منظوره بهتر از یک بنیاد چندمنظوره می‌تواند مدیریت و پرسنلی تخصصی را جذب نماید تا مأموریت را به انجام برساند. (ماگات، ۱۹۷۹: ۴۹)

به‌علاوه هاچینز راغب بود سازمان‌هایی جدا و مستقل ایجاد کند تا امکان ادامه کار حتی در صورت تغییر برنامه از جانب رهبری بنیاد فورد حاصل آید. در واقع، هنگامی که حملاتی به شرکت خودرو فورد و بنیاد فورد به خاطر کارهای صندوق افزایش یافت، دقیقاً همین اتفاق روی داد.

«اصول» ایده تشکیل صندوق را هیئت امناء در نوامبر ۱۹۵۱ به تصویب رساند، اما تأسیس بودجه تا پس از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۵۲ به خاطر «ملاحظات در روابط عمومی» به تأخیر افتاد (نیلسن، ۱۹۷۲: ۸۴). در دسامبر ۱۹۵۲،

این صندوق با اعانه اولیه بالغ بر دویست هزار دلار تشکیل شد (کلی، ۱۹۸۱: ۱۹). در فوریه ۱۹۵۳، به اجابت از اعتراض شدید مردم نسبت به کارهای آنها، هیئت امنای بنیاد فورد، پل هافمن را وادار به استعفا از مقام ریاست بنیاد نمود (نیلسن، ۱۹۷۲: ۸۳). با وجود این، هاجینز توانست هیئت امنای را اقناع کند تا ۱۵ میلیون دلار دیگر را جهت «شروع کار با جدیت تمام» به صندوق برای جمهوری بدهد.^[۱۴]

پس از اینکه اولین رئیس صندوق (کلیفورد کیس)^[۱۵] برای به‌دست‌گرفتن کرسی سیاست در نیوجرسی استعفا داد، هاجینز کنترل را به دست گرفت. «هیئت امنای فورد حیرت‌زده شدند وقتی که دریافتند هیئت رئیسه صندوق که در آن زمان پل هافمن در رأسش قرار داشت، بدون مشورت با آنها هاجینز را به‌عنوان رئیس بعدی انتخاب نموده‌اند.»^[۱۶] (همان: ۸۵)

همینکه هاجینز سکان را به دست گرفت، صندوق، نبرد علیه آنچه که به باور او تهدید علیه آزادی‌های آمریکایی بودند - به‌ویژه آنهایی که از کانال‌های سیاسی نشئت می‌گرفتند - را آغاز نمود. فهرست مسائل عبارت بودند از: «لیست‌های سیاه در سینما و تلویزیون، اقدامات دولت در پنهان‌کاری، قوانین مهاجرت، امتیازات یکسان در رأی‌گیری برای اقلیت‌ها، وقت آزاد برای فعالیت‌های مذهبی در مدارس دولتی، آزادی بیان برای معلمان، تبعیض در رستوران‌ها و تسهیلات حمل‌ونقل.» (کلی، ۱۹۸۱: ۱۶)

شیوه عملیاتی اولیه صندوق سرمایه‌گذاری، روی مطالعات اجتماعی، به‌منظور بررسی آسیب‌های وارده توسط مک‌کارتیزم طرح‌ریزی شده بودند.^[۱۷] چنین مطالعه‌ای به‌عنوان سندی سیاسی به طرق مختلفی قابل استفاده بود. این مطالعات را سیاستمداران ضد مک‌کارتی در نزاع‌های قانون‌گذاری مورد استفاده قرار می‌دادند تا موقعیت خود را تحکیم بخشند. این مطالعات را می‌توانستند در نشریات به‌عنوان داده و به صورت مقاله در روزنامه‌ها و مجلات نیز به‌کار ببرند. به‌طورکلی مطالعات می‌توانستند در مشروعیت‌بخشیدن به دفاع از موضع‌های ضد مک‌کارتی مورد

استفاده واقع شده، مبنایی واقعی برای حمله به آن فراهم آورند. این مطالعات همچنین مردم را قانع می‌ساختند که مک‌کارتیزم اثرات ویران‌گری برای کشور به دنبال دارد.

یافته‌های تحقیق

لازارسفلد با بنیاد فورد و صندوق برای جمهوری، قبل از شروع «مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین» مربوط به صندوق برای جمهوری رابطه داشت.^[۱۸] در ۱۹۵۴ لازارسفلد بر پیمایشی اولیه و کوچک برای صندوق نظارت کرد که هدفش برآورد و ارزیابی اثرات کمونیزم و مک‌کارتیزم بر جامعه آمریکا به‌طورکلی بود.^[۱۹] «مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین» تلاشی در مقیاس بزرگتر بود، که در ۱۹۵۵ مهمات بیشتری بر ضد نیروهای مک‌کارتیزم در محیط‌های آکادمیک تدارک می‌دید. در آن زمان، صندوق برای جمهوری، اعلام نمود روی مطالعه‌ای سرمایه‌گذاری کرده که هدف از آن «ارزیابی میزان ترس و واکنش در معلمان در مواردی مثل پرداختن به موضوعات بحث‌برانگیز در کلاس و مسائل مرتبط دیگر» می‌باشد.^[۲۰] (اندروز، ۱۹۵۶: ۲۸۱)

مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین، به لحاظ هدف و منظور، شبیه تحقیق مشهور دیگر صندوق برای جمهوری، یعنی بررسی لیست سیاه در گزارش هالیوود بود،^[۲۱] که چند سال قبل از آن منتشر شده بود. یعنی هر دو به منظور نشان‌دادن تأثیرات مخرب فهرست سیاه و «بازرسی دقیق جهت یافتن نشانه‌های علوم وفاداری» (لازارسفلد و تیلنس، ۱۹۵۸: ۷) بر جامعه آمریکا انجام گرفتند.

مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین، کاری بس عظیم بود. نمونه پیمایش از گروهی از ۱۸۲ دانشکده انتخاب شد که انتخاب آنها هم به صورت تصادفی بود. به رؤسای هریک از این دانشکده‌ها نامه‌ای ارسال شد که در آن هدف و حامی تحقیق اعلام شده بود و از آنها اجازه خواسته شده بود تا با اساتید آن دانشکده‌ها مصاحبه شود. سرانجام ۱۶۵ دانشکده اجازه دادند.^[۲۲] برحسب حجم دانشکده، برخی یا تمام

دانشمندان علوم اجتماعی که نامشان در فهرست کانالوگ بود مورد مصاحبه قرار گرفتند. مصاحبه‌ها در آوریل و می ۱۹۵۵ توسط مصاحبه‌گران تعلیم‌دیده‌ای از دو آژانس مشهور (Elmo Roper و NORK) انجام شد و ۲۴۵۱ دانشمند علوم اجتماعی،^[۲۳] مورد مصاحبه قرار گرفتند. این پیمایش طولانی بود. یعنی اکثر مصاحبه‌ها بین دو تا پنج ساعت طول می‌کشید؛ کمی پیمایش که به‌صورت ضمیمه در کتاب **ذهن آکادمیک** چاپ شده، ۲۶ صفحه است.

اما تا وقتی که **ذهن آکادمیک** در سال ۱۹۸۵ آماده انتشار شد، هم سناتور مک کارتی و هم مک کارتیزم مرده بودند.^[۲۴] به‌جای اینکه به‌عنوان مهماتی در مقابل حملات بر آزادی آکادمیک اساتید مفید واقع شود، این سند تبدیل به بررسی تاریخی این حملات و احساس اساتید در آن زمان شد. (گزارشی برای مورخین و فعالان حقوق بشر در آینده)^[۲۵]

برای توجیه هزینه و زمان این مطالعه، نویسندگان در پیشگفتار آن از اهمیت انجام چنین تحقیقی جهت ثبت «واکنش‌های فوری، نگرش‌ها، احساسات و توقعات افراد درگیر» برای مورخین آینده نوشتند. (پیشین) ارزش نتیجه تحقیق فقط موقعی آشکار می‌شود که این رویداد در درازمدت چه تأثیری بر آموزش و پرورش در آمریکا می‌گذارد. لازارسفلد و تیلنس، همچنین بر ارزش این تحقیق به‌عنوان اولین تحقیق مقطعی عمیق جامعه‌شناسان با استفاده از تکنیک‌های جدید پیمایش مهر تأیید زدند.

ذهن آکادمیک که در سال ۱۹۵۸ منتشر شد، به‌طور شایسته‌ای مورد نقد و بررسی قرار گرفت،^[۲۶] سپس تا حد زیادی فراموش شد. نویسندگان، گزارش تاریخی آکادمیکی تهیه کرده بودند نه سندی سیاسی که هاجیز می‌خواست ولی اکنون نیازی به آن نبود.^[۲۷]

ذهن آکادمیک دو دسته از یافته‌ها را عرضه نمود: آماری و داستانی. در سراسر کتاب، یافته‌های داستانی برای تقویت و معنی‌بخشیدن به یافته‌های آماری به کار

می‌روند. مثلاً، در پیمایش این سؤال پرسیده می‌شود که «اگر دانشجویی راجع به یک ندانم‌کاری سیاسی در جوانیش برای شما تعریف کرد و اکنون نسبت به وفاداری وی مطمئن هستید و اگر اف. بی. آی. پیش شما آمد تا در مورد آن دانشجو تحقیق کند آیا این امر را به اف. بی. آی. گزارش می‌کنید؟» (همان: ۲۰۹)

به گفته نویسنندگان «پراکندگی پاسخ‌ها، منعکس‌کننده وضعیت دشوار پاسخ‌دهندگان است». چون ۴۶ درصد اعلام کردند که برخلاف میل خود این اطلاعات را می‌دهند؛ ۳۵ درصد نیز با بی‌میلی از گفتن آن امتناع می‌ورزند و ۱۹ درصد بقیه نیز هیچ‌کدام از این گزینه‌ها را نپذیرفتند (همان). اما پس از ارائه این آمارها، نویسندگان ناگزیر آن را با داستان زیر تقویت می‌کنند:

«اوه پسر! احساس اولیه من این است که نباید به اف. بی. آی، گزارش کنم. همه ما در طول جوانی و در خلال زندگی خود حق داریم اشتباه کنیم. سال ۱۹۴۸ به والاس رأی دادم، اما اشتباه کردم. الان هم خوشحالم رأی نیاورد، اما دوست ندارم فکر کنم نمی‌بایستی اشتباه می‌کردم. اگر دانشجویی در سال‌های تحصیل خود عضو سازمان سیاسی جناح چپ یا راست باشد و بعداً در جو پرس کنونی از آن سازمان اخراج شود، نمی‌خواهم این آگاهی‌ها را به اف. بی. آی بدهم. اما اگر اف. بی. آی به من مراجعه کرده و مستقیماً از من بپرسد، حقیقت را به آنها می‌گویم. چون به شغل آنها که حفاظت و پاسداری از کشور است احترام می‌گذارم.» (لازارسفلد و تیلنس، ۱۹۵۸: ۲۰۹)

یافته‌های صرفاً آماری نیز در دو دسته قرار می‌گیرند: دسته اول، توصیفی و متغیرهای واقعیت بنیادند؛ آمارهایی که از پرسش‌های مستقیم به‌دست آمده‌اند. این یافته‌ها شامل آیت‌هایی همچون اندازه مدرسه، گرایش‌های مذهبی یا سکولار، حقوق کارکنان، بهره‌وری و گزارش‌هایی در مورد اینکه به نظر جامعه‌شناسان افراد غیر

دانشگاهی چه احساسی نسبت به ارزش اجتماعی استادان دارند، می‌شوند. بخش عمده‌ای از کتاب به ارائه و ربط‌دادن این آمار و ارقام به همدیگر همراه با نمودارها و بحث‌های مربوطه می‌پردازد.

دسته دوم یافته‌های آماری، عبارتند از همبستگی بین متغیرهایی که به آسانی قابل سنجش نیستند، مثل «احتیاط»، «نگرانی» و «آزاداندیش بودن». رده‌بندی پاسخگویان در این معیارها بر مبنای پاسخ آنها به سؤالات متعدد صورت می‌گرفت که پاسخ‌های آنها را از موقعیت‌های فرضی یا تجربیات گذشته به دست می‌داد. سپس پاسخ‌ها، رتبه‌بندی کمی می‌شدند.^[۲۸] مثلاً یکی از شش پرسشی که برای سنجش «نگرانی» به کار می‌رفت این بود که «آیا هرگز به این فکر کرده‌اید که یک عقیده سیاسی که شما ابراز کرده‌اید ممکن است بر امنیت شغلی شما یا ارتقای شما در این دانشکده تأثیر بگذارد؟»^[۲۹] (همان: ۷۶) یکی از پنج سؤالی که «احتیاط» را می‌سنجید این بود که «آیا هر از گاهی از بحث خارج می‌شوید تا بحث یا حکایتی تعریف کنید که مستقیم یا غیر مستقیم القاکننده این پیام به شما باشد که «هیچ‌گونه گرایش افراطی چپی یا راستی ندارید»؟^[۳۰] (همان: ۷۸)

همبستگی بین «نگرانی» و «احتیاط» در این تحقیق اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا صندوق برای جمهوری با این پیش‌فرض پروژه را پذیرفت که نگرانی و تشویق معلمان در دوران مک‌کارتی افزایش یافت. شگفت‌انگیز اینکه تفسیر یافته‌های آماری «نگرانی» و «احتیاط» این پیمایش نقطه کشمکش بین نویسندگان و منتقدان کتاب بود.

لازارسفلد و تیلنس بر این باور بودند که داده‌های آنها استدلال‌هاچینز را تقویت می‌بخشد، در حالی که بررسی‌کننده‌ها و منتقدان کتاب عقیده داشتند، داده‌های منتشرشده، گزارش اظهارات وی را رد می‌کند. شاید حتی شگفت‌انگیزتر این بود که لازارسفلد سال‌های بعد تفسیر خود را تغییر داد به گونه‌ای که منعکس‌کننده نظرات منتقدان بود نه تفسیر صندوق برای جمهوری. نویسندگان، «نگرانی» را به میزان

دلواپسی استادان از اینکه به خاطر کمونیست بودن یا همدلی با کمونیسم مورد حمله قرار گیرند، تعبیر می کردند. «احتیاط» به این اشاره داشت که استادان تا چه اندازه برنامه درسی خود را تغییر می دادند، آبونمان مجلات خود را کاهش داده، یا از بحث بر سر مسائل عمومی خودداری می کردند. در بخشی تحت عنوان «ارتباط مابین نگرانی و احتیاط - شاخص تشویق» (همان: ۸۰) نویسندگان جدول زیر را ارائه دادند:

«پاسخ دهندگان ما بر حسب تعداد آیت‌های احتیاط و نگرانی که جواب مثبت دادند طبقه بندی شدند»:

مجموع	تعداد آیت‌های نگرانی		تعداد آیت‌های احتیاط
	۲-۶	۰/۱	
	۷۱۹	۱۱۸۴	۰/۱
۵۴۸	۴۲۳	۱۲۵	۲-۵
۲۴۵۱	۱۱۴۲	۱۳۰۹	جمع

به دو طریق می توان این یافته آماری را تفسیر نمود. لازارسفلد و تیلنس نوشتند که این یافته به معنی این بود که معلمینی که زیاد نگران نبودند، اقدامات احتیاطی اتخاذ نمی نمودند؛ زیرا دلیلی برای محتاط بودن نمی دیدند، اما در بین آنهایی که نگران بودند، برخی، اقدامات احتیاط آمیز اتخاذ می نمودند.

اما تفسیر دیگر از این جدول که شش هزار نفر از منتقدان ارائه داده اند، این است که اساتید [اکثرشان] محتاط نبودند، حتی موقعی که نگران احتمال متهم شدن به فعالیت ضد آمریکایی بودند. یکی از منتقدان نوشته بود که به نظر من، علت این که

یافته عمده این تحقیق از جانب نویسندگان، مورد بی‌توجهی قرار گرفته و بی‌اهمیت شمرده شده است، این است که آنهایی که بیشتر نگران در معرض حمله قرار گرفتن بودند، به هیچ وجه مایل نبودند دلواپسی خود را به صورت رفتاری احتیاط‌آمیز و «سازش‌کارانه» نشان دهند. لذا این تحقیق ظاهراً به طور آشکاری این اظهارنظر را برت م. هاجینز در سال ۱۹۵۴، رئیس وقت صندوق برای جمهوری، را رد می‌کند که «روحیه حرفه دانشگاهی به‌وسیله مک‌کارتیزم مورد هجوم قرار گرفته است».^[۳۱]

مشکل هر دو تفسیر این است که نمی‌توان به‌سادگی معین ساخت که آیا اگر ۴۲۳ نفر از ۲۴۵۱ استاد هم «محتاط» باشند و هم «نگران» زیاد است یا خیر. البته عدد «۴۲۳» به لحاظ آماری معنادار است. به گونه‌ای که عدد «۱۰» معنادار نیست، اما آیا ۴۲۳ نفر از ۲۴۵۱ نفر «تعداد زیادی» است؟ از طرفی ۱۷ درصد نمونه پیمایش ترسیده و روش خود را عوض نمودند، اما از طرفی هم ۸۳ درصد این کار را نکردند.

لازارسفلد و تیلنس عقیده داشتند که این مهم بود که صدای اقلیت در پیمایش آنها شنیده شود، اما آنها مشخص نساخته‌اند که در چه سطحی پاسخی «غیر مهم» تلقی خواهد شد و نه صرفاً «اقلیت». پاسخ به این سؤال چیزی است که رویکرد آماری اتخاذشده در ذهن آکادمیک نمی‌تواند از آن سخن بگوید، زیرا چیزی است که بیشتر به مفاهیم آزادی آکادمیک و جامعه مربوط می‌شود تا به «تشویش‌ها» و تفاسیر آماری. اما به‌جای زیرسؤال‌بردن ارزش ذهن آکادمیک بر این مبنا، بررسی‌کنندگان کتاب بر مبنای معرفی آمارها و سوابق واقعی که گزارش ارائه می‌دهد، این کتاب را مورد حمله قرار می‌دادند یا از آن دفاع می‌کردند.

یکی از بررسی‌کنندگان کتاب، نتیجه‌گیری می‌کند که یافته اصلی در ذهن آکادمیک این است که سال‌های سختی در «الگوهای احتیاط که در میان معلمان گسترش یافته بود، صدمات زیادی بارآورد، اما آنها را دلسرد نکرد».^[۳۲] او می‌نویسد، گرچه این تحقیق نتوانست اهداف صندوق برای جمهوری را برآورده سازد و از

تصویر مشروح از جامعه‌شناسان حرفه‌ای آکادمیک که تحقیق ارائه می‌دهد خوشحال است، اما از تحقیق انتقاد می‌کند که نمی‌گوید، آیا خطری که مک کارتیزم برای استادان ایجاد کرده نتیجه مشکلات ریشه‌دار موجود در جامعه آکادمیک آمریکاست؟ «کتاب قویاً حاکی از این است که افراد آکادمیک در آن زمان احساس می‌کردند که استادان نه تنها به لحاظ قانونی و سازمانی، بلکه به لحاظ روان‌شناختی هم آماده نبودند تا از اهداف و حقوق خود دفاع کنند، یا آن را مشخص نمایند. آیا اکنون آمادگی بهتری دارند؟ آیا آنها فقط زندگی می‌کردند یا از این آزمایش سخت خود سرشار از دانایی بیرون می‌آمدند؟ می‌دانیم چه احساسی داشتند؛ اما چه چیزی یاد گرفتند؟» (مبیر، ۱۹۵۸)

زمان انتشار ذهن آکادمیک باعث شد، بیشتر مورد نقد قرار گیرد. اکثر منتقدان از دوران مک‌کارتی بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۵ سخن می‌گویند؛ مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین در سال ۱۹۵۵ به انجام رسید، نتایج آن هم در ۱۹۵۸ منتشر شد. لذا منتقدان مجبور بودند به‌عنوان تحقیقی تاریخی به آن بنگرند، نه رساله‌ای که به مسئله جاری می‌پردازد. بسیاری هم توجیهی برای هزینه چنین تحقیق تاریخی عظیمی نمی‌دیدند. تنها بررسی موافق با ذهن آکادمیک، به قلم لوئیس م. هکر نوشته شد. هکر در آغاز، «سال‌های دشوار» را به‌عنوان دورانی توصیف می‌کند که «مک کارتیزم جو وحشت را در کشور ایجاد کرده بود»^[۳۳] و بدین ترتیب عقاید ضد مک‌کارتیزم خود را منتقل می‌کرد. هکر از خدمات نویسندگان کتاب به ملت قدردانی می‌کند و تنها از این گله دارد که چرا این مطالعه کوتاهی کرده و برای جلوگیری از «تعقیب مخاطبان» نسخه‌ای تجویز نمی‌کند. وی، که حتماً جامعه‌شناس برجسته‌ای است، از ذهن آکادمیک بر مبنای سفسطه‌بازی آماری‌اش ستایش نمی‌کند. در عوض، وی بر یافته تحقیق، یعنی میزان تأثیر مک کارتیزم بر محیط‌های دانشگاهی تأکید می‌ورزد. (سوابق آماری [به‌تنهایی] نگران‌کننده است). (هکر، ۱۹۵۸: ۱۹)

اگر «نگرانی» و «احتیاط» را مدنظر قرار ندهیم بلکه در عوض این یافته لازارسفلد را گزارش کنیم که از ۱۶۵ مدرسه مورد پیمایش ۹۹۰ مورد از کارهای اجرایی گزارش شده؛ ۱۸۸ مورد به اخراج انجامیده؛ ۴۴ مورد استعفا بوده و ۱۱۸ مورد ارتقا نگرفته‌اند و ۹۹ مورد نیز انضباتی بوده‌اند. وی ادامه می‌دهد:

«داخل کلاس، اساتید نظرات خود را تعدیل می‌کردند، دو پهلو سخن می‌گفتند و بر سر شرافت و کار خود مصالحه می‌کردند؛ بیرون هم از تجمعات دوری می‌کردند و مشارکت سیاسی و ظاهرشدن در محیط‌های سیاسی را کنار می‌گذاشتند و آبنومان مجلات و عضویت در سازمان‌هایی را که ناسازگار تلقی می‌شدند را لغو می‌کردند». (هکر، ۱۹۸۵: ۲۰)

اهمیت مشاهده هکر در این است که بیشترین رضایت وی نه از تجزیه و تحلیل «سوابق آماری» بلکه از گزارش‌های داستانی است که این تحقیق دربرمی‌گیرد. این مشاهده تلویحی که یافته‌های آماری - حتی یافته‌های آماری بسیار مشروح و مفصل - برای ارائه تصویری دقیق و درست از حیات و بیم و ترس‌های اساتید در طول «سال‌های دشواری» کافی نیستند، یکی از حساب‌شده‌ترین و در عین حال به‌لحاظ روش‌شناختی مهم‌ترین یافته‌های ذهن آکادمیک است. تا اندازه زیادی هم این یافته به‌جز در مکاتبات شخصی لازارسفلد همچنان به آن پرداخته نمی‌شود. (لازارسفلد، ۱۹۵۷)

نگاهی به گذشته از دهه هفتاد

تا اوایل دهه هفتاد، لازارسفلد نظر خود را نسبت به معنای همبستگی بین «نگرانی» - «احتیاط» در مطالعه‌ای بر نگرانی معلمان تغییر داده بود. یافته در حقیقت قابل‌توجه ذهن آکادمیک، این بود که استادان تا جایی که توانستند مقاومت نمودند. لازارسفلد در یک جلسه کارکنان در سال ۱۹۷۱، اظهار نمود که این یافته کلیدی تحقیق بوده است:

«در این تحقیق در مورد ذهن آکادمیک (گرچه حاوی آمار و ارقام زیادی است) مسئله این بود: چگونه بود که این همه استاد بی‌باک بودند؟ می‌دانید، این خیلی دوپهلو است. استادان قهرمانان بزرگی از آب درآمدند. خوب معلوم شد دلیل اینکه قهرمانان بزرگی بودند این بود که از همدیگر بیم داشتند. خطر مک‌کارتی دور بود؛ احتمال یک در هزار بود که مک‌کارتی شما را دستگیر کند، اما مطمئن بودید اگر اعتراض‌نامه‌ای را امضا نمی‌کردید روز بعد همه به شما چپ‌چپ نگاه می‌کردند. پس استادان قهرمان بودند.»^[۳۴]

وی در سال ۱۹۷۳ در مقابل گروهی از مدیران AT & T تصریح کرد:

«خود من تحقیقی در دوره مک‌کارتی در دهه پنجاه انجام دادم، تا معلوم شود چگونه اساتید دانشگاه به حملات سناتور به همکارانشان پاسخ می‌دادند. ما تعجب کردیم وقتی که دیدیم اساتید، شجاعت از خود نشان داده بودند. معمولاً اساتید به‌عنوان افراد احتمال ندارد تبدیل به قهرمان شوند، این یکی از قابلیت‌های ضروری برای حرفه مذکور نیست. چرا آنقدر آماده بودند که چنین موضعی بگیرند؟ پاسخ کاملاً آشکار شد: آنها بیشتر از همکارانشان می‌ترسیدند تا از مک‌کارتی. احتمال برگزیده‌شدن به‌عنوان یک کمونیست از جانب مک‌کارتی خیلی کم بود، اگرچه ممکن بود هزینه‌اش، شغلی دانشگاهی باشد. اما انتقاد از جانب گروهی از اساتید دیگر فی‌الغور صورت می‌گرفت و کمتر کسی می‌خواست این خطر را به جان بخرد که از امضای یک دادخواست یا حضور در تظاهرات علیه مک‌کارتی سر باز زند.»^[۳۵]

این اظهارات قوی به نحو شک‌برانگیزی از کتاب سال ۱۹۵۸ حذف می‌شوند. حذف آنها تنها به خاطر یکی از این چهار علت است: یا به ذهن نویسندگان خطور

نکرده است؛ یا به ذهنشان خطور کرده، اما لازارسفلد و تیلنس فکر می‌کردند، یافته‌ها به اندازه کافی مهم می‌باشند؛ در کتاب ذکر نشدند چون این باور وجود داشت که چنین اظهاراتی از تأثیر سیاسی کتاب می‌کاهد؛ یا حذف شدند تا باعث عصبانیت آژانس سرمایه‌گذار (یا رابرت هاجینز، دوست لازارسفلد) نشود.

این احتمال که در ۱۹۵۸ لازارسفلد و تیلنس، متوجه نتیجه‌گیری مهم کتابشان نشدند که بعداً اکثریت بررسی‌کنندگان کتاب به آن اشاره داشتند، خیلی کم است. هرچند اگر چنین حالتی وجود داشت باید گفت این یافته در اواخر دهه پنجاه آشکار شد. به همین اندازه نامحتمل این امکان هست که لازارسفلد، فکر نمی‌کرد این نتیجه‌گیری ارزش بحث کردن ندارد، به‌ویژه از آنجایی که تنها بحث لازارسفلد، از ذهن آکادمیک در منابع فوق‌الذکر برای شرح این نتیجه‌گیری است. این یافته که استادان برای آزادی‌های آکادمیک خود به پا خاستند به خاطر ترس از اینکه اگر این کار را نمی‌کردند، همکاران دانشگاهی آنها ابزار نارضایتی می‌کردند یکی از یافته‌های عمده ذهن آکادمیک است. همان‌گونه که لازارسفلد به روشنی در منابع سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ معترف به آن است، تقریباً به یقین می‌توان گفت لازارسفلد و تیلنس بر این نتیجه‌گیری تأکید نداشتند؛ چون فکر می‌کردند، از تأثیر کتاب در ۱۹۵۸ کاسته خواهد شد. از طرفی هم نمی‌خواستند رابرت هاجینز را ناراحت کنند.

ضمائم

۱. ف. لازارسفلد و واگنر تیلنز (پسر). ذهنیت آکادمیک: علوم اجتماعی در دوران بحران. مطبوعات آزاد، گلنکو، ۱۱۱، ۱۹۵۸. همراه با گزارشی میدانی از دیوید راسیمن: ۷۲.

۲. نامه پل ف. لازارسفلد راجع به ذهنیت آکادمیک. ۱۹۵۷. بایگانی شده در کتابخانه کتاب‌های نادر و نسخ خطی دانشگاه کلمبیا.

۳. تیلنز دانشجوی لازارسفلد در دایره تحقیق اجتماعی کاربردی بود. جریان تألیف یک رساله پژوهشی به وسیله یکی از اعضای هیئت علمی و یک دانشجوی و گاهی توسط یک دانشجوی به تنهایی کاملاً معمول بود.

۴. در یادداشتی طنزآمیز یکی از منتقدین ذهنیت آکادمیک نوشت: «یکی از مشخصه‌های غیرعادی این بررسی گنجاندن گزارش صد صفحه‌ای توسط دیوید راسیمن بود، که با مصاحبه‌کنندگان مصاحبه کرد و با برخی از معلمان دوباره مصاحبه کرد تا واکنش آنها را نسبت به مصاحبه اولیه دریابد. لذا صرفاً فکر تازه دانشمندان علوم اجتماعی برای تحولی در بررسی خودشان مطرح نیست، بلکه همچنین این منظره جالب توجه نیز هست که یک دانشمند علوم اجتماعی دانشمندان علوم اجتماعی دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد که در مورد خودشان مطالعه می‌کنند. حال ممکن است این سودا را در سر داشته باشد که تز دکترای خود را بر مبنای مصاحبه‌های مجددی بنویسد که با دانشمندان علوم اجتماعی انجام داده که پروفیسور راسیمن با آنها مجدداً مصاحبه کرد تا واکنش آنها نسبت به مصاحبه‌هایش را دریابد.

5. F. Emerson Andrews. Philanthropic Foundations. Russel Sage Foundation, New York, 1965. p. 27

6. Waldemar A. Nielsen. The big foundations. Columbia University Press, 1972. A Twentieth Century Fund Study, p. 79

۷. میزان این سرمایه در خلال ده سال پس از آن از چند میلیون دلار تا حدود دو میلیارد دلار افزایش پیدا کرد، زیرا ارزش جمعی شرکت خودرو فورد در این زمان بالا رفت.

8. The Ford Foundation. Report of the study for the Ford Foundation on Policy and Program. The Ford Foundation. Detroit, Michigan, November, 1949. p.17.

۹. وکیلی اهل سانفرانسیسکو، مدیر شرکت سهامی راند و معاون سابق مدیر آزمایشگاه تشعشعات ام. آی. تی.

۱۰. رابرت م. هاچینز (۱۸۹۹). دوستانش وی را آرمان‌گرا و فعالی تند می‌دانستند که خودش را وقف آزادی‌های انسانی و حقوق شهروندی نموده بود. وی در جنگ جهانی اول در جبهه هندوستان به عنوان راننده آمبولانس خدمت نمود. قبل از کار با بنیاد فورد، مدیر مدرسه حقوق ییل و رئیس دانشگاه شیکاگو بود.

۱۱. مشاور روابط عمومی بنیاد فورد

12. Frank K. Kelly. Court of reason: Robert Hutchins and the Furd For the Republic. The Free Press, A division of macmillan Publishing Co., Inc., New York, 1981. p.18.

13. Richard Nagat. The Ford Foundation at work: philanthropic choices, methods, and styles. Plenum Press, New York, 1979, p.49.

۱۴. در واقع بنیاد فورد به این صندوق، ۲/۸ میلیون دلار کمک کرد و نیز وعده داد که ۱۲/۲ میلیون دلار بقیه را موقعی بدهد که مدرک معافیت از مالیات را به بنیاد ارائه دهد. گرچه مدرک معافیت از مالیات صندوق در خلال نخستین سال‌های فعالیتش همیشه مورد سؤال بود. بقیه بودجه البته سرانجام به صندوق منتقل شد.

۱۵. نخستین رئیس صندوق یعنی کلیفورد کیس «نماینده جمهوری خواه کنگره از نیوجرسی مشهور به لیبرال میانه‌رو» جهت کم‌کردن انتقادات وارده به صندوق انتخاب گردید.

۱۶. اگرچه گایزر، که تازه به‌عنوان رئیس بنیاد فورد انتخاب شده بود، همچنان از صندوق برای ترویج آموزش و پرورش و صندوق برای آموزش بزرگسالان حمایت می‌کرد، اما صندوق برای جمهوری هیچ بودجه دیگری دریافت ننمود (نیلسن، ۱۹۷۲: ۸۵). در واقع گایزر سعی داشت تا حد امکان رابطه بین بنیاد فورد و صندوق برای جمهوری را قطع کند. در سال ۱۹۵۵ بنیاد فورد توجهش را معطوف به مسائل دیگری علاوه بر مک‌کارتیزم ساخت، تا حدی به این خاطر که «وحشت سرخ» کم‌کم از بین می‌رفت (همان: ۸۶) و تا حدی هم به خاطر حمایتی که از جانب کنگره به بنیاد صورت می‌گرفت و آن هم به دلیل حمایت‌های مالی اولیه بنیاد از صندوق برای جمهوری بود. (همان: ۳۵۳)

در سال ۱۹۷۹، ریچارد ماگات از بنیاد فورد متوجه شد که تجربه بنیاد با صندوق برای جمهوری، تأثیر وحشتناکی بر تمایل بنیاد فورد به درگیر شدن در مباحث جنجالی علوم اجتماعی دارد. این تأثیر عملاً شبیه تأثیر پروژه تحقیق جامعه‌شناختی در مورد قتل عام لودلو بر بنیاد راکفلر بود.

«ما در تمایلمان به رویارویی مستقیم با امور مربوط به خط‌مشی عمومی پیشرفت چشمگیری کرده‌ایم. در بیشتر دهه ۵۰ ما همچنان بیم داشتیم و آن هم بعد از این بود که محدود تاخت و تازهای ما در حوزه سیاست (مثل کار صندوق برای جمهوری روی آزادی‌های مدنی) واکنش‌های شدید کنگره را برانگیخت. تا چند سال پس از آن برای پرداختن به سیاست‌های دولت برنامه مشخصی نداشتیم.» (ماگات، ۱۹۷۹: ۸۳)

۱۷. صندوق همچنین جزوه‌هایی با عناوینی جذاب منتشر کرد از جمله: «امروز: پنجمین اصلاحیه».

۱۸. در مارس ۱۹۵۲ لازارسفلد یکی از ۱۱ شرکت‌کننده در کنفرانسی به منظور «جستجوی راه‌های بهبود آموزش در سطح فوق دکترای عالمان و دانشمندان که

روی رفتار انسانی کار می‌کردند» بود. تلاش وی کمکی بود به توسعه بهتر «برنامه حوزه پنج» بنیاد فورد در علوم رفتاری. (نگاه کنید به برنامه علوم رفتاری بنیاد فورد. طرح پیشنهادی برای توسعه برنامه علوم رفتاری. نوامبر ۱۹۵۱).

این مرکز، سرانجام برای تسهیل پژوهش و مطالعات پیشرفته به وسیله دانشمندان دیرینه - و نه تعلیم دانشمندان دیگر - سازمان‌دهی شد. (گلاک، ۱۹۷۹: ۳۱). در یادداشتی خطاب به رئیس دانشگاه روچستر، لازارسفلد بسیاری از این تجربیات را به خاطر می‌آورد و می‌نویسد: «در طول سال‌هایی که تماس‌های متعددی با بنیاد [فورد] داشتیم، بسیاری از آنها خیلی ارزشمند بودند و تعدادی هم ناامیدکننده». (فورد، ۱۹۵۴)

اطلاعیه‌ای رسمی از جانب صندوق برای جمهوری به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۵۳ اعلام می‌دارد: «یکی از نخستین فعالیت‌های انجام‌گرفته به وسیله صندوق بررسی جامع بسیاری از مفاهیم و مسائل مشکلی است که در حوزه آزادی‌های مدنی با آن روبه‌رو می‌شویم. ما نیازی مبرم به بیانی شفاف هنگام گفت‌وگو راجع به میراث آزادی آمریکایی احساس می‌کنیم. لذا پیشنهاد ما احیای احترام به آزادی فردی است. «عامل عمده تأثیرگذار بر آزادی‌های مدنی امروزه، به باور ما، کمونیسیم و تأثیر کمونیسیم بر کشور ماست. توأم با این تهدید خطری است که متوجه آزادی‌های مدنی می‌باشد. پیشنهاد ما این است که در مورد میزان و ماهیت خطر داخلی کمونیسیم و تأثیر آن بر جامعه ما و نهادهایش تحقیقی انجام دهیم. امیدواریم به درک واقع‌گرایانه از رویه‌های مؤثر جهت برخورد با آن دست یابیم».

لازارسفلد، این پیمایش را با سامول ا. ستوفر از آزمایشگاه روابط اجتماعی دانشگاه هاروارد در تابستان ۱۹۵۴ انجام داد. لازارسفلد برای این کارش «حق‌الزحمه‌ای» یک هزار دلاری دریافت نمود. (نگاه کنید به سامول ا. ستافر. نامه‌ای به پل ف. لازارسفلد. ۱۷ آوریل ۱۹۵۴. بایگانی‌شده در کتابخانه نسخ خطی و کتاب‌های نادر در دانشگاه کلمبیا).

۱۹. پل ف. لازارسفلد. یادداشتی خطاب به: دکتر الن والیس، رئیس دانشگاه رچستر، موضوع: پیمایش بنیاد فورد. ۱۹۵۴.

۲۰. درحالی که مطالعه نگرانی در مراکز دانشگاهی پیش می‌رفت، یک یادداشت درونی BASR (احتمالاً نوشته لازارسفلد) این فرض اصلی مطالعه را مورد کاوش قرار داد:

در زمان آغاز مطالعه بدیهی پنداشته شد که:

(الف) تدریس مسائل جنجال‌برانگیز خیلی مهم است.

(ب) سال‌های دشوار این امر را کاهش داده‌است.

(ج) این، احتمالاً آسیب مهمی است که این تحقیق به بار می‌آورد.

لذا دو پرسش ساده در مورد این نکته مطرح شد و انتظار نمی‌رفت مشکل بزرگی پیش بیاید. اما، قبلاً در مراحل برنامه‌ریزی، در این فکر بودم که چرا بحث از مسائل جنجال‌برانگیز این قدر مهم پنداشته می‌شد.

پنداشت میلز این بود که بحث به حقیقت می‌انجامد که شواهد کمی هم برای آن موجود است. برخی دیگر نظرشان در مورد بحث این است که تنش‌ها را از بین می‌برد و لذا راهی برای جلوگیری از فروپاشی جامعه است. برخی از معلمین بر این عقیده‌اند که بحث، راهی برای علاقه‌مند کردن دانشجویان به مسائل عمده اجتماعی است. برخی دیگر فکر می‌کنند بحث یک مسئولیت و کار روشنفکرانه و مدنی است. تورندایک در این باره می‌نویسد: یادگرفتن نحوه بحث راجع به مسائل جنجال‌برانگیز بُعد مهمی از آموزش و پرورش است. وی توصیه‌هایی در مورد نحوه تعلیم آن ارائه می‌دهد. اما این یادداشت این سؤال اساسی را که چرا تدریس مسائل جنجال‌برانگیز در کلاس مهم است، بدون پاسخ می‌گذارد.

۲۱. گزارش صندوق در مورد لیست سیاه در هالیوود طراحی شده بود تا به مردم آمریکا نشان دهد مک کارتیسم و لیست سیاه چه تأثیر شومی بر صنعت تصویر متحرک دارند. گزارش از این لحاظ مورد انتقاد قرار گرفت که صندوق برای جمهوری، صدها هزار دلار پول معاف از مالیات را به دانشمندان علوم اجتماعی

طرفدار کمونیسم داده است، تا مشکلاتی که هنرپیشه‌های طرفدار کمونیسم به حق داشتند را آشکار سازد.

۲۲. در بررسی پیمایش، دیوید رایسمن یادگرفت که «اکثر جواب‌های رد به خاطر ترس بودند و لذا شاهد استنباطی بر مسائل آزادی آکادمیک از آب درآمدند.» (نگاه کنید به دیوید رایسمن. معماهای اخلاقی و عملی کار میدانی در عرصه‌های دانشگاهی.) البته مدارسی که پاسخ رد دادند نمی‌توانستند بخشی از نمونه‌های پیمایشی مطالعه‌ای بر نگرانی معلمین را فراهم کنند.

۲۳. لازارسفلد و تیلنس از اصطلاح «دانشمند علوم اجتماعی» به‌طور گسترده‌ای استفاده می‌کردند که شامل این افراد می‌شد: مورخین، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، دانشمندان علوم سیاسی، جغرافی‌دانان، روان‌شناسان اجتماعی، انسان‌شناسان و برخی دیگر از علایق جزئی دیگر. دانشمندان علوم انتخاب شدند چون باور بر این بود که بیش از افراد دانشگاهی دیگر مثل شیمی‌دانان یا زمین‌شناسان موضوع جنجال‌برانگیز را لمس می‌کردند.

۲۴. سناتور جوزف ری‌موند مک کارتی در سال ۱۹۵۷ درگذشت.

۲۵. در واقع، در یک یادداشت داخلی BASR در ۱۹۵۶، یکی از مدیران پروژه (احتمالاً لازارسفلد) خاطرنشان کرد که «اکثر افراد مورد مصاحبه درک کرده‌اند که تهدید گذشته است، (اگر چه جالب است که برخی از افرادی که مصاحبه را انجام می‌دادند، یعنی افرادی که جمهوری جدید، ملت و امثالهم را خوانده بودند، این طور نبودند.)

۲۶. راهنمای کتاب‌خوانان سه نقدوبررسی را از ذهن آکادمیک ذکر می‌کند. اکثر آنها بسیار انتقادآمیز و کلاً مخالف این کتاب بودند.

۲۷. دیدگاه‌های مختلف نسبت به گزارش رایسمن، برنامه‌های کاری متفاوت هاچینز و مؤلفان را برجسته می‌سازد. مؤلفان معتقد بودند که گزارش رایسمن مهم است چون پرتوی بر نحوه انجام پیمایش بود. اما هاچینز علاقه‌ای به گنجاندن آن نداشت و به لازارسفلد نوشت: «گرچه مطالب رایسمن برای صندوق جالب نیست،

اما می‌دانم که تا حد زیادی دوستان کم‌عقلت را از بی‌خبری بیرون می‌آورد». (نگاه کنید به: رابرت م. هاپینز. نامه‌ای به پل ف. لازارسفلد. هجدهم نوامبر ۱۹۵۷).

۲۸. یکی از مشکلات موجود در تحقیق که چند نفر از منتقدان به آن اشاره کردند، این بود که «شاخص تسامح» فقط نشان‌دهنده این بود که تا چه اندازه استادان به سمت چپ طیف گرایش داشتند و نه اینکه تا چه وسعتی آنها مدارا داشتند. یعنی، کمونیستی که تنها با سخنگویان دانشگاه (که دارای جهت‌گیری رادیکالی بودند) مدارا می‌کرد، تحت عنوان «اهل تسامح» در پیمایش رده‌بندی شد، درحالی‌که عکس آن صادق بود.

۲۹. بیست‌وهفت درصد به این پرسش پاسخ مثبت دادند، ۷۲ درصد پاسخ منفی و یک درصد هم پاسخ دادند که هرگز با چنین موقعیتی روبه‌رو نشده‌اند.

۳۰. باز ۲۷ درصد پاسخ «مثبت» و ۷۱ درصد پاسخ «منفی» دادند.

۳۱. د. ه. رانگ. مک‌کارتی و اساتید دانشگاه. رپورترز [گزارشگران]، ۱۹: ۶-

۳۳. یازدهم دسامبر، ۱۹۵۸، صفحه ۳۴.

۳۲. د. میر. معلمین در دوره مک‌کارتی. نیو ریپابلیک [جمهوری‌نویس]، ۱۳۹:

۱۹-۱۸، ۲۹ دسامبر، ۱۹۵۸، صفحه ۱۸.

۳۳. لوئیس م. هکر، مروری بر ذهن آکادمیک. ساتردی رویو [مرور یک‌شنبه‌ها]،

۴۱: ۲۰-۱۹، ۲۹ نوامبر، ۱۹۵۸، صفحه ۱۹.

۳۴. ایس نولن. نسخه خطی تحقیق نزاع بر سر سیگاری‌ها، دیداری با کارکنان و مشاوران شش تا شش و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر، کلوپ مردانه اعضای هیئت علمی دانشگاه کلمبیا. هجدهم اکتبر ۱۹۷۱. ارائه توسط پل ف. لازارسفلد با تفاسیر و نظرات دیوید دان و استنلی شاکتر، صفحه ۸.

۳۵. پل ف. لازارسفلد. کاربرد علوم اجتماعی در مدیریت بازرگانی در دیدگاه‌های مربوط به دوران حساس اجتماعی دهه هفتاد، شرکت تلگراف و تلفن آمریکا، نیویورک، ۱۹۷۳. سمینارهای ارائه‌شده به برنامه‌های آموزشی تکمیلی AT&T، صفحه ۳.

نتیجه گیری

«ایده زیبا و مدرنی هست که اطلاعات سرانجام با دانش برابر خواهد شد، که با این مفهوم قالبی متوازن می گردد که هر چه بیشتر یاد بگیریم، کمتر می دانیم. هر دو ایده کم و بیش درست هستند، اما هیچکدام اهمیت خاصی در برخورد با حیوان بشری ندارد.» (جیمز کراملی)

این تز دو پروژه پژوهشی بزرگ را مورد کاوش قرار داد که دفتر تحقیقات رادیویی و دایره پژوهش اجتماعی کاربردی بین سالهای ۱۹۳۷ تا ۱۹۵۷ به عهده گرفتند. گرچه دو پروژه نسبتاً متفاوت بودند، اما ویژگی‌های مشترکی نیز داشتند: _ گرچه انگیزه‌های سرمایه‌گذاری اولیه دفتر تحقیقات رادیویی این بود که کاربردهای سیاسی رادیو مورد بررسی قرار گیرد، نوع پژوهشی که لازارسفلد بر آن نظارت کرد استفاده چندانی برای این منظور نداشت.

در سال ۱۹۳۹، **گفت‌وگوهای کنار آتش** پرزیدنت روزولت که به طور زنده از رادیو ملی پخش می‌شد، ثابت کرد که رادیو، ابزار قوی سیاسی برای حفظ محبوبیت او نزد مردم بود. به همین ترتیب پرزیدنت نیکسون در سال ۱۹۷۲ و پرزیدنت ریگان برای تصدی ریاست جمهوری، هر دو از رادیو به نحو موفقیت‌آمیزی بهره بردند. هر سه نفر در سطحی شهودی بایستی به این درک رسیده باشند که رادیو ابزار قدرتمندی برای گفت‌وگوی مستقیم با افکار و اذهان ملت است. به‌ویژه پس از ابداع ترانزیستور، رادیو در جامعه آمریکا گسترش زیادی یافت. تعمیرکار ماشین،

آرایش‌گر و کسانی که هر روز با ماشین به سرکار می‌روند به رادیو گوش می‌دهند. رادیو شنوندگان بسیار بیشتری به نسبت حتی تلویزیون دارد. گاهی این افراد رأی می‌دهند. اما این رئیس‌جمهورها، سبک لازارسفلد یعنی تحقیق پیمایشی جامعه‌شناختی را لازم نداشتند تا بفهمند چگونه از رادیو به نحو مؤثری استفاده کنند؛ در واقع تلاش این تحقیق در جهت رسیدن به این هدف نبود.

نه پروژه پژوهش رادیویی و نه بررسی نگرانی در دانشگاه اهدافی را برآورده ساختند که منظور نظر مؤسسه‌های سرمایه‌گذارشان بود.

در مورد پروژه تحقیق رادیویی، دفتر پژوهش‌های رادیویی هرگز نتایج مطلوب را به‌بارنیاورد؛ یعنی برنامه‌های آموزشی رادیویی که به اندازه برنامه‌های سرگرم‌کننده مسلط بر رادیو در دهه ۳۰ و ۴۰ مورد علاقه مردم باشند. لازارسفلد در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۵۴، نوشت: پروژه تحقیق، دو سه سالی مانده‌است که بر صنعت تأثیر داشته‌باشد، اما این تأثیرات هرگز تحقق پیدا نکردند.

هر دو پروژه تحقیقی از خود سابقه‌ای تاریخی، واقعیت بنیاد و قابل‌اعتمادی به‌عنوان زیربنای کارهای دانشگاهی آینده به‌جا گذاشتند.

مطالعات روی رادیو در اواخر دهه ۳۰ و ۴۰ بیش ارزشمندی نسبت به توسعه و گسترش رادیو و استفاده از آن به‌وسیله متحدین و متفقین در طول جنگ جهانی دوم فراهم نمود. **ذهن آکادمیک**، گنجینه اطلاعاتی ارزشمندی هم راجع به استادان دوران دهه پنجاه و هم راجع به بیم‌های آنها از مک کارتی است. پیمایش‌های اولیه **مطالعه‌ای بر نگرانی معلمان** هنوز در کتابخانه نسخ خطی و کتب نایاب در دانشگاه کلمبیا بایگانی شده‌اند و می‌توان از آنها استفاده کرد تا نسبت به این دوران بیش بیشتری حاصل آید. گزارش تاریخی به‌جامانده از پروژه‌های لازارسفلد نه تنها کامل بلکه بسیار عظیم است.

هر دو پروژه، فرصتی کافی برای آموزش دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی فراهم آورد، که یکی از اهداف لازارسفلد در سراسر دوره کاری‌اش بود.

لازارسفلد، همیشه علاقه‌مند به آموزش دانشجویان بود. در کوشش‌هایش در نیویورک، کلمبیا و نیز با بنیاد فورد همیشه اختصاص سرمایه به آموزش را در اولویت اول قرار می‌داد، به طوری که گنجاندن برنامه‌های آموزشی در سازمان‌های پژوهشی در جای‌جای نوشته‌ها و مکاتبات وی به چشم می‌خورد. دانشجویان فقط رمزگذاران و گردآوری‌کننده داده‌ها نبودند: «در حقیقت، همین‌که با مبانی کار آشنا می‌شدند، نقش هدایت‌گر پروژه را همراه با لازارسفلد، مرتون و اعضای هیئت علمی دیگر و سایر کارکنان، به‌عنوان مشاور به عهده می‌گرفتند.» (گلوک، ۱۹۷۹: ۲۹)

لازارسفلد شخصاً چیزهایی یاد گرفت که جامعه‌شناسان سه نسل جمعاً یاد می‌گرفتند: یافته‌های پژوهش جامعه‌شناسی در دنیای سیاسی، قدرت چندانی نداشتند. او در اواخر دهه شصت مدام در تلاش بود تا نظریه‌ای راجع به اینکه چگونه جامعه‌شناسی به شکل دادن به یک خط‌مشی کمک می‌کند تنظیم نماید، اما موفقیت چندانی حاصل ننمود. در خلال این دوره، لازارسفلد کم‌کم این باور را پیدا نمود که اهمیت جامعه‌شناسی در جمع‌آوری داده‌ها و تداوم بحث و جدل است، نه اینکه برای حل مسائل سیاسی به‌کار رود.

ارزش غایی پروژه‌های پژوهشی مورد کاوش در این تر، کمک‌های جاودانه آنها به درک فکری ما از این دوره‌ها در تاریخ ملت‌مان است. با این امید که با درک گذشته، قادر باشیم تأثیری ماندگار بر آینده داشته باشیم!

زندگی‌نامه پل ف. لازارسفلد (۱۹۲۶-۱۹۰۱)

پل ف. لازارسفلد در سال ۱۹۰۱ در اتریش زاده شد. خانواده‌اش حضور فعالی در حزب سوسیال دموکرات داشت. یعنی مادرش میزبان متفکرین این حزب در خانه‌اش بود و در عین حال پدرش «توصیه‌های قانونی به فعالانی می‌کرد که متهم به جرم سیاسی بودند.» در دبیرستان به تأسیس جنبش جوانان سوسیالیست کمک کرد و با رابرت دنبرگ، در وین آموزش‌های سوسیالیستی می‌داد. (پولاک، ۱۹۸۰: ۱۵۹-۱۵۸)

او در سن هجده سالگی وارد دانشگاه وین شد و در آنجا، به فعالیت‌های سیاسی‌اش ادامه داد. وی به‌عنوان مشاور در اردوهای سوسیالیستی برای بچه‌ها و به‌عنوان معلم در دبیرستان‌هایی برای فرزندان طبقه کارگر تدریس می‌کرد. اولین کتاب منتشره وی (Gemeinschaftserziehung durch Erziehungsgemeinschaften) در سن بیست‌وسه سالگی، گزارشی از یک اردوی تابستانی بود، که لازارسفلد سازماندهی کرده بود تا در بین جوانان، روحیه سوسیالیستی ایجاد نماید. لازارسفلد این کار اولیه خود را با لودویک واگنر انجام داد. (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۱۳۸)

علاقه لازارسفلد به روان‌شناسی از این دیدگاه ریشه گرفت که آن را به‌عنوان ابزاری جهت تبیین شکست جنبش سوسیالیستی اتریش نظر به «موج روزافزون ملی‌گرایی» به‌کارگیرد.

ما علاقه‌مند بودیم بدانیم چرا تبلیغاتمان ناموفق از آب درآمد. همچنین می‌خواستیم تحقیقاتی روان‌شناختی انجام دهیم تا آن را تبیین کنیم. به یاد دارم در آن زمان فرمولی ساختم: انقلاب درگیر جنگ نیاز به اقتصاد دارد (مارکس)؛ انقلاب برای پیروزی نیاز به مهندسی‌نی دارد (روسیه)؛ انقلاب

شکست‌خورده نیز نیازمند روان‌شناسی است (وین).

(لازارسفلد، ۱۹۷۲: ۲۴۷)

آن زمان که لازارسفلد دانشجوی بود، گاهی در حیطه آموزش کارگران فعالیت داشت. جایی که اغلب در مورد «نحوه خواندن روزنامه، سرویس خبری چیست؟ چگونه باید منبع خبرها را لحاظ نمود؟ در کشورهای مختلف باید به دنبال چه بود؟» سخنرانی می‌نمود.

لازارسفلد با درجه دکترای ریاضیات کاربردی از دانشگاه وین فارغ‌التحصیل گشت (لازارسفلد، ۱۹۷۳: ۸). رشته تحصیلی را «تقریباً تصادفی» انتخاب کرده بود، زیرا در پی مدرک دکترا در «Staatswissenschaft» یعنی مدرکی در حقوق بود که در آن اقتصاد و نظریه سیاسی نیز درآمخته بود. «بلافاصله پس از فارغ‌التحصیلی شروع به تدریس ریاضیات و فیزیک در یک Gymnasium نمود.

علاقه لازارسفلد به علوم اجتماعی با ورود شارلوت و کارل بولر به دانشگاه وین در سال ۱۹۲۳ به وجود آمد. پس از مطالعه با آنها، از او خواستند درس آمار را تدریس کند. با افزایش علاقه‌اش به روان‌شناسی کاربردی و اجتماعی، تصمیم گرفت شاخه‌ای از روان‌شناسی اجتماعی به منظور دنبال‌نمودن مقاطعه‌کاری با حقوق ایجاد کند تا «حقوق کم اما مکفی» دریافت نماید (لازارسفلد، ۱۹۷۲: ۲۴۸). مرکز پژوهشی وین در سال ۱۹۲۷ به ریاست کارل بولر تشکیل شد. لازارسفلد مدیریت تحقیقات کاربردی مرکز را به عهده داشت و راهنمایی پایان‌نامه‌ها را نیز انجام می‌داد (همان) اما، سمتش در انستیتو روان‌شناختی را «نسبتاً نامعلوم و نامطمئن» می‌پنداشت و به همین خاطر از نظام آموزش متوسطه مرخصی گرفت». (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۱۵n)

کار عمده لازارسفلد در مرکز، تحقیق ماریتال در سال ۱۹۳۰ بود که آن هم «روستایی در جنوب وین بود که تقریباً کل ساکنانش بیکار بودند.» (لازارسفلد، ۱۹۷۲: ۲۴۹)

تحقیق ماریتال، باعث شد نمایندگی بنیاد راکفلر در پاریس با وی آشنا شود

و او را برای استفاده از بورسیه تحقیقاتی راکفلر به منظور دیدار از وی و مطالعه در ایالات متحده معرفی نماید. بورسیه در سال ۱۹۳۲ به وی اعطا گردید و از سپتامبر همان سال نیز آغاز شد (همان). به نظر لازارسفلد بورسیه به‌خاطر معرفی وی از جانب نمایندگی پاریس به او داده شد. او در این باره می‌گوید:

«من که در جو بدبینانه وین در آن زمان زندگی می‌کردم، مطمئن بودم بورسیه را نخواهم گرفت و لذا درخواست هم نکردم. در نوامبر ۱۹۳۲ از دفتر راکفلر در پاریس تلگرافی به دستم رسید مبنی بر اینکه درخواست من درست تکمیل نشده و آنها نسخه دیگری می‌خواهند. معلوم بود که آنها تصمیم گرفته‌بودند به‌خاطر معرفی و توصیه من از جانب نمایندگیشان به من بورسیه را اعطا کنند و هرگز متوجه نشدند که من درخواستی نوشته‌بودم. من یک کپی برایشان ارسال کردم و بورسیه را به من اعطا کردند.» (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۱۶۸)

هدف اظهارشده برای این بورسیه، مطالعه فنون تحقیق روان‌شناختی در ایالات متحده بود (لازارسفلد ۱۹۷۳: ۸). آنسوی اقیانوس اطلس، بنیاد راکفلر تربیتی اتخاذ نمود که به نخستین واحد پژوهشی اداره امداد فوری فدرال (FERA) ملحق شود. (لازارسفلد، ۱۹۲۷: ۲۵۰)

هنگامی که آنجا بود، روی یک رساله FERA در مورد همبستگی بین بیکاری، سن و تحصیل، کار می‌کرد. به‌علاوه لازارسفلد وقت خود را صرف سفر در آمریکا به «آن معدود مکان‌هایی می‌کرد که در آنها تحقیق اجتماعی تجربی تدریس می‌شد». (همان: ۲۵۱)

از قرار معلوم یکی از مقصودهای وی در سفرهایش پیدانمودن قرارداد مقاطعه‌ای برای مرکز پژوهشی وین پس از بازگشت به اروپا بود. در طول نخستین سال بورسیه‌اش با لوئر فرای از دانشگاه روچستر - یعنی همان کسی که اولین کتاب را راجع به فنون پژوهش اجتماعی نوشت - و نیز خانواده لیند و بسیاری از

جامعه‌شناسان برجسته آمریکا دیدار کرد. لازارسفلد به گرمی مورد استقبال قرار گرفت.

«در فوریه ۱۹۳۴، حزب محافظه‌کار در اتریش قانون اساسی را لغو کرد، حزب سوسیالیست را غیر قانونی اعلام نمود و حکومتی فاشیستی از سنخ ایتالیا بنا نهاد. سمت من در نظام آموزش متوسطه لغو گردید و اکثر اعضای خانواده‌ام در وین دستگیر شدند. اما شغل نامعلوم من به‌عنوان دستیار در دانشگاه ظاهراً همچنان باقی ماند و این بهانه‌ای شد که مسئولان بنیاد راکفلر جهت همدردی با من بورسیه را یک سال دیگر تمدید کنند.» (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۱۶)

لازارسفلد تابستان ۱۹۳۴ را با جان جنکینز روان‌شناس کاربردی از کورنل سپری کرد. در خلال آن تابستان، آنها راجع به «ایده «نگرش جدید» در روان‌شناسی کاربردی بحث کردند» (لازارسفلد، ۱۹۷۲: ۲۵۴). این بحث قرار بود دربرگیرنده عناصری از تحقیق در بازار باشد و در عین حال همچنان به لحاظ آکادمیک معتبر بماند. تأکید این «نگرش جدید» بر این بود که تجزیه و تحلیلی انگیزشی باشد؛ یعنی تلاش کند مشخص سازد، چرا مردم اسلوب رفتاری خاصی را دنبال می‌نمایند؟

لازارسفلد با بسیاری از این پژوهش‌گران در طول سال اول خود در ایالات متحده تماس داشت، با این امید که بتواند بین آنها و مرکز پژوهشی وین روابطی بنا نهد (همان: ۲۵۹). به‌خاطر وضعیت سیاسی در وین، لازارسفلد تصمیم گرفت در صورت امکان در ایالات متحده بماند. اما نظر به رویدادهای سیاسی در اتریش، لازارسفلد سعی کرد در ایالات متحده کاری پیدا کند، تا هنگام پایان‌یافتن بورسیه راکفلر (در پاییز ۱۹۳۵) به آن بپردازد. (همان: ۲۵۵)

در طول دومین سال بورسیه‌اش (۱۹۳۵-۱۹۳۴)، لازارسفلد دو ماه در انستیتو تحقیقاتی خرده‌فروشی دیوید کرگ، در دانشگاه پترسبورگ ماند. وی

مطالعاتی با عنوان‌هایی مثل «چگونه زنان پتسبورگ تصمیم می‌گیرند کجا لباس‌های خود را بخرند؟» و «چگونه رانندگان پتسبورگ بنزین انتخاب می‌کنند؟» انجام داد. به کمک رابرت لیند در کلمبیا و کرگ، لازارسفلد توانست وعده‌ای برای شغلی در دانشگاه نیویورک در پاییز ۱۹۳۵ بگیرد. کرگ ترتیبی اتخاذ نمود تا لازارسفلد پست موقتی در انستیتو تحقیقاتی در مورد خرده‌فروشی به‌دست‌بیاورد و سپس از آنجا استعفا داد و مدیر تحقیقات «انجمن بزرگ تجاری فروشگاه‌های عمده خرده‌فروشی» در واشنگتن شد (همان)، لذا پیشنهاد موقعیتی به لازارسفلد تا تابستان ۱۹۳۵، به تأخیر افتاد.

در تابستان ۱۹۳۵، از لازارسفلد خواسته شد به وین برگردد. این درخواست هم بر مبنای قانون بورسیه بود و هم برای تقاضای ویزای اقامت در ایالات متحده (همان: ۲۵۹). زمانی که در وین بود از ناچیز و کم‌اهمیت‌بودن سمت خود در دانشگاه پتسبورگ گزارشی دریافت کرد. او از ۱۵۰ دلار باقی‌مانده بورسیه‌اش «برای خرید بلیط درجه ۳ قایق کند آمریکایی» استفاده کرد. وی در این باره می‌گوید: «لذا به‌عنوان یک مهاجر، از نوع کلاسیک، یعنی با جیب خالی به نیویورک رسیدم. چند هفته بعد، کاری را آغاز نمودم که به تأسیس مرکز تحقیقات دانشگاه نیوآرک انجامید.» (لازارسفلد، ۱۹۷۲: ۲۵۹)

لازارسفلد در آغاز «ناظر یک کار امداد دانشجویی برای اداره ملی جوانان بود که دفتر مرکزی آن در دانشگاه نیوآک مستقر بود» (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۱۶). در پاییز ۱۹۳۶، مرکزی تحقیقاتی در نیوآرک که طرح آن بر مبنای مرکز تحقیقات وین بود، تأسیس کرد. لازارسفلد سال تحصیلی ۳۷-۱۹۳۶ را صرف «کسب درآمد، نظارت بر تحقیقات و آموزش کارکنان در نیوآرک» نمود. یکی از تحقیقاتی که لازارسفلد روی آن کار کرد، پیمایشی در مورد تأثیرات بیکاری بر جوانان بین ۱۶ تا ۲۵ ساله در ناحیه اسکس در نیوجرسی بود.

در خلال بهار سال ۱۹۳۷ لازارسفلد مطلع شد که بنیاد راکفلر قرار است

پروژه بزرگی جهت بررسی تأثیر رادیو بر جامعه آمریکا بنا نهاد. باز با کمک شخصی رابرت س. لیند، بنیاد راکفلر مدیریت پروژه تحقیق رادیویی را که دفتر مرکزی آن در دانشگاه پرینستون بود به او واگذار کرد. (همان: ۴۱)

لازارسفلد در تلاش‌هایش جهت قانع‌نمودن بنیاد راکفلر به انتقال کمک‌های مالی از دانشگاه پرینستون به دانشگاه نیوآرک ناکام ماند. اما در واقع، دفاتر پروژه به صورت بالفعل جایی بودند که لازارسفلد هم بود. یعنی همان مرکز تحقیقات نیوآرک؛ تا زمانی که (در پاییز سال ۱۹۳۸) به نیویورک سیتی رفت. (همان: ۴۵-۴۴)

در بهار سال ۱۹۳۹، لازارسفلد مجبور شد نظارت بر تهیه برنامه‌های رادیویی و مطبوعاتی را عهده‌دار شود، تا بنیاد راکفلر را متقاعد نماید، کمک مالی را به مدت دو سال دیگر تمدید نماید. «گردآوری مطالب برای نسخه دست‌نویست در مدت‌زمانی کوتاه، امری طاقت‌فرسا بود؛ در واقع شب و روز به نوبت کار می‌کردیم تا آن را به انجام برسانیم» (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۶۴). اداره تحقیقات رادیویی در سال ۱۹۳۹ به دانشگاه کلمبیا منتقل شد (همان: ۱۶) که آن هم تا حد زیادی به‌خاطر اختلافات شخصی بین لازارسفلد و هدلی کنتریل بود (همان: ۶۵). لازارسفلد به مدت یک سال در دانشگاه کلمبیا مربی بود که پس از آن به مقام دانشیاری ارتقا یافت. (پیشین)

«تا جایی که به کار و مدیریت مربوط می‌شد، نقل مکان به کلمبیا تفاوت چندانی ایجاد نکرد. ما را در ساختمان محکومین، یعنی مقر قبلی مدرسه پزشکی در خیابان فرعی چهل‌ونهم و خیابان آمستردام جای داده بودند؛ محله‌ای که به آن مطبخ جهنم می‌گفتند. (الان بخشی از حوزه مرکز لینکلن است)». (لازارسفلد، ۱۹۸۲: ۶۵)

در سال ۱۹۴۱، دفتر تحقیقات رادیویی در اداره تحقیقات کاربردی اجتماعی ادغام شد و لازارسفلد به مدیریت آن برگزیده شد. (همان: ۱۷)

طی جنگ جهانی دوم، لازارسفلد مشاور دفتر اطلاعات جنگ، کمیته تولیدات جنگ و وزارت جنگ بود. «وی این دسته‌های حرفه‌ای را در مورد نقش افکار عمومی آمریکا در شکل‌گیری سیاست خارجی راهنمایی می‌کرد» (لازارسفلد، ۱۹۷۳: ۶۶). یکی از اهداف برنامه تحقیقات در خلال جنگ، آموزش دانشجویان جهت کار در مراکز دولتی، «در مشاغلی از جمع‌آوری اطلاعات آماری ساده گرفته تا تفسیر جریان‌ات رایج در روحیات و افکار عمومی بود». بیشتر کارهای زمان جنگ به آزمایش نمودن تبلیغات اختصاص داشت که در آن تحلیل‌گر برنامه روحیه افراد نظامی و شخصی را دنبال می‌نمود که ماحصل همه آنها انتشار «سرباز آمریکایی» بود. در سال ۱۹۴۹، لازارسفلد از مدیریت اداره تحقیقات کاربردی اجتماعی استعفا داد تا وقت خود را بیشتر صرف نوشتن (به‌ویژه نوشتن راجع به استفاده‌های ریاضیات در علوم اجتماعی) نماید.